

آیت الله آقای میرزا محمد باقر
«آشتیانی»

ارشاد نظر اسلام

انتشارات کتابخانه مدرسه
چهلستون مسجد جامع تهران

مکتبۃ البیت علیہ السلام

آیت الله آقای میرزا محمد باقر
«آشتیانی»

ارث از نظر اسلام

انتشارات کتابخانه مدرسه
چهلستون مسجد جامع تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وفضل الصالحين على خير خلفه محمد خاتم النبيين وعلى صبه
وخليفته على أمير المؤمنين وعلى ابنه الصديق الطاهر فاطمة الزهراء سيدة
نساء العالمين وعلى اولادهما المعصومين الأئمة الطيبين الطاهرين .

کتاب الميراث

این مبحث را جمیع بعنوان موارث ندوین فرموده و برخی تحت عنوان فرائض
نوشته اند

فرائض جمع فريضه از فرض بمعنای رسم و قطع و نقد پرو یا بمعنای عطیه
بلحاظ معنای انطباق حقیقی آن مختص بموارد خواهد بود که در شرع مقدس
برای ورثه نصیب مفروض و مضطوع و سهم معین باشد و اطلاق بر عموم
موارد از باب تغلب خواهد بود و بلحاظ معنای دوم قابل تطبیق بر تمام موارد
میراث میباشد زیرا ارث انتقال است قهری بحکم پس عطیه ایست الهی
موارث جمع میراث از ورث بمعنی انتقال مال با حقه است بموت یا
بمغای استحقاق انسانیت بموت دیگر به جهت سبب یا نسب چیز بر او این
تعبیر بدون عنایت و رعایت مناسبت انطباق بر تمام موارد ارث از انساق
اسباب دارد

پرواضح است که اصل توارث ثابت و مسلم بین تمام ملل و نحل بود
و دلیل بر شوقش در شرع اسلام ایات منظره و اخبار معتبره منوات و اجماع
مسلمین بلکه خبر و رث از دین میباشد و از مهمات شرع و پیغمبر اکرم صلی
الله علیه و آله توصیه و تأکید بفر گرفتن و اموال و احکام آن فرموده و

کیفیت توارث در عصر جاهلیت و صدر اسلام

بعضی از روایات از باب نسب بر اهمیتش تعبیر یابنیکه احکام توارث نصف علم است شده و مرویست میراث نخستین حکمی است که بر داشته میشود از امت (ولس از رحلت نبی اکرم ص) صدق این مطلب ظاهر گشت، و ضمناً این مطلب پوشیده نماند که واضع احکام مقدس اسلام نظر بمصالح چند و جلو گیری از مفاسد پیشاری در صدر اسلام نسبت به یان از قوانین جاریه از زمان سناک و تصریح بنفع یا اثبات نمیزمود و بلکه گاهی نسبت به بعضی هم تفسیر و امضاء میفرمود تا موقعیکه مقتضایان ایجاب میکرد حکم مکنون الهی که موافق کمال صلاح بود اعلام و افشاء شود و از جمله احکام ارث بوده که در عصر جاهلیت شدیداً امضیح و مورد مسامحه و مخصوصاً بنی عرب بلکه مطلق عشائر و قبائل صحرائین یا مال و زنان و کودکان میراث نمیدادند و عمدتاً موقوفات بنی مردان فوئی بنجر و جنگجویان و کسانی که با آنها عهد و پیمان در نصرت و جنگ داشتند تقسیم میکردید و این مطلب تا حدی بملاحظاتی مزبور مورد تأیید اسلام بموجب آیه شریفه (ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا با ما و الهی انفسهم فی سبیل الله و الذین اؤوا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض) و بنا بنظر کثیر از مفسرین آیه شریفه (و الذین عقدت ایمانکم فاقوهم نصیبهم) بنی مهاجرین و انصار تثبیت گردید - و بعداً امتد رجاً این نحو وراثت بموجب ایات دیگر نسخ شد - و از جمله وقایعیکه موجب نسخ و تغییر در قانون وراثت گردید فوت اوس انصار و است که از اهل همد و دختران و پسرخورد سلاله

مُوجِبَاتِ تَغْيِيرِ احْكَامِ شَرِيعَتِ اِسْلَامِ

بود و بنی اعمامش بخاوت اسلاف که زنان و دختران و کودکان میپراشت
 نمیدادند مژگان او را منصرف شدند و همسرش بخدمت نبی اکرم که
 مدافع از حقوق مظلومین و مجوعه عفل و ندیبر و رحمت و نجات بود
 مشرف و عرضحال نمود و انوجود مقدس پس از احضار کسانش و مذاکره و
 عذر ایشان باینکه اولاد اوس نمیتوانائی سوار پی دارند و نه قدرت بر دفع دشمن
 اعلام فرمود به نزول ابی مبارکه (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ
 الْاَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ) و پس از آن
 ابی شریفه (يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْاُنْثٰى) و
 کریمه (وَاُولُو الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ) بطور کلی توارث بمعاهد
 و قسم و نحو آنها را که قبل از اسلام و در صدر اسلام بود بر داشت و توارث
 بین ارحام را از مرد و زن کوچک و بزرگ تأیید و تثبیت فرمود.

و نظیر جریان اوس در فوت سعد بن الربیع منقولست که در غزوه
 احد کشته شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همسر او بعنوان تسلیت
 دلجوئی دیدن فرمودند و او را و دخترش را بمحض پیغمبر آورد و عرضه داشت
 عموئے اینها تمام اموال سعد را برده و چون اینها مال را ندارند کیسے رغبت
 در ازدواجشان نمیکند حضرت رسول ص فرمود بزرگوارم من اینها را از ناحیه خدا
 و ند منحال در این باب میسر دوا بیه مبارکه (يُوصِيكُمُ اللّٰهُ) نازل گردید
 احکام ارث در ضمن یک مقدمه و دو مقصد و یک خاتمه بیان

میشود - مقدمه منضمین چند فصل است -

مُوجِبَاتُ ارْثِ از نَسَبِ شَرِائِطُ انْ

فصل اول در بیان موجبات ارث و ان (بموجب تَبَعِ مواردِ بِنَا
ازایات و روایات و تفسیر ماثور) ، بِالنَّسَبِ است بِالسَّبَبِ
مراد از نسب رسیدن و ارث است بمورث بولادینکه بحکم شرع
ثابت و پذیرفته باشد چرا اینکه و ارث و مورث در قوس و صعود و نزول
به یکدیگر منتهی شوند مثل اولاد و اَحْفَاد و اسباط و اَبَاء و اُمّهات و اجداد
و جدّات و با اینکه هر دو بشخص ثالثی برسند مثل برادر و خواهر و عم و عَمّه
و دایه و خاله و اولاد آنها۔

بناء بر این میراثی بین اولاد زن و پدر و مادر و اجداد و جدّات
و خواشینی آنها از اعمام و احوال و اولاد آنها و همچنین بین ولد مُلّاغنه پدر
و خواشینی پدر نخواهد بود زیرا انساب نامشروع است
لکن برای اولاد شبهر و مواردیکه بحکم فرائض اثبات انساب شود با
مواردیکه با فرائض اثبات نسبت گردد میراث ثابت است و همچنین برای
اولاد کفار یک بموجب نکاح مقرر در مذهبشان حاصل شده باشد زیرا
مناکحه آنها و توارثشان مورد امضاء شرع میباشد (بدو کَلْبَه لَکُلِّ قَوْمٍ
نکاح)۔ وَهُمْ عَلَى مَوَارِثِهِمْ چنانچه اولاد از یکطرف شبهر و از طرف دیگر زن و
باشد از طرفیکه شبهر بوده نسب توارث ثابت است باخبار معتبره و اتفاق
علماء اسلام توارث ولد الزنا در قوس نزول که سلسله اولاد و اَحْفَاد باشد
و همچنین بواسطه اسباب مانع ندارد

اتصالاً اینکه بواسطه رضاع یا عقد اخوت باشد از موجبات

شُرط توارث بنسب

توارث نیست گرچه منشأ انشراح نظیر عناوین حاصله بسبب لادن گردد.
 انتساب مؤثر در باب میراث نباید زیاد دور و با وسائط طولانی
 باشد و برای اثبات مطلب میتوان بچند وجه اسناد لال نمود
 ۱- اینکه برای میراث طبقات و مراتب و برای طبقات اصناف است برای
 بعضی از اصناف فرض معین در شرع مقرر گردید و بعضی دیگر از آنها بصرف
 قرابت میراث میرند و بعضی گاهی بفرض میراث میرند گاهی بقرابت و بعضی
 هم بفرض وارث میرند هم بقرابت (تفصیل این اقسام مشروحاً بیان خواهد شد)
 و برای هر یک از اینها احکام و مقرراتی است و چنانچه رشته نسب بمقدار
 دور و طولانی باشد که عنوان و وجه انتساب معلوم و مشخص نباشد عمل
 باحکام و اجراء مقررات وارث ممکن نخواهد بود و دستورات شرع باید
 طوریکه باشد که قابل اجراء و عمل باشد.

۲- اینکه چنانچه رشته انتساب خیلی طولانی و سلسله نسب وارث
 با وسائط زیاد منتهی به وارث یا هر دو بشخص ثالث بشود عرفاً مصداقاً بر
 اولوالارحام پیدا نمیکند (مثل سادات)

۳- اینکه چنانچه مطلق نسب مؤثر در وراثت باشد چون افراد
 انسان همه با یکدیگر منسوب از یک ریشه هستند در بعضی از موارد که
 میت وارث نزدیک از قبیل عمودین و خواشیه آنها از اقربای معلوم النسب
 نداشته باشند و بنحوا جمال اشخاص در یکدیگر و پیوستگان دور داشته
 باشد (زیراً بعد انتساب موجب کثرت منسوبین در عرض یکدیگر خواهد

در آفتاب میراث به سبب

شد، چه بسا اموال و منروکات مؤثری باید بین کسان بسیار زیاد تقسیم شود و این بسبب وجه باطل است اول - اینکه برخلاف سیره مسلمین است دوم - اینکه غرض از توارث استفاده اجناس از اموال اموات و لازمه اینگونه توارث اسقاط و اضمحلال مالیت است بجهت کثرت تقسیمات سوم - اینکه اگر مطلق نسبت مؤثر در توارث باشد هیچگاه نوبت بمراتب لازم نخواهد رسید زیرا برای هر کس منسوبین و لو بوسائط بعید خواهد بود پس تشریع وراثت بولاء لغوی و بیهوده خواهد بود -

مراد از سبب اتصال و نزدیکی و پیوستن که حاصل بامور است که شارع مقدس اسلام جعل و یا امضاء فرموده از قبیل زوجیت با اقسام ولای که عبارتست از ولای عنق و ولای ضامن جریم و ولای امامت که شرح هر یک از آنها در محل خود مذکور است - ^ع ضمان

انحصار موجبات وراثت در نسب سبب چنانچه قبلاً اشارت شد ثابت است باجماع مسلمین بلکه ضرورت از دین و استنفراء در مظان ادله و روایات مرسله خاصه معمول بها (ان الاثر لیسحق بامرین نسب سبب فالسبب لزوجیه والولاء الحدیث)

از مرحوم محقق طوسی قدس سره بعضی اقسام دیگر بجز ولای منقول است بیک ولای کسیکه کافر یا اهدایت و یا رشاد او بدین اسلام مشرف شده باشد و دیگر ولای عبدیت که از سهم (رقاب) زکوة خریداری و آزاد شده باشد که در صورت فوت و عدم وجود وراثت مائش برایش مستحقین زکوة خواهند

مراتب مشیر ابتر نسب

برای قسم اول از این دو قسم بچند روایت سند لال شده است که
 قصور دلال و ضعف سند دارد و لکن بر طبق قسم ثانیه دو خبر معتبر یکی
 صحیح و دیگری مؤثق منقول که ظاهر بلکه صریح در مدعی میباشد و جمعی
 از متأخرین نسبت به علماء امامیه داده اند و از بعضی اجماع منقولست .
 برای نسب و باب میراث سه درجه است بر تدریج در طول یکدیگر
 چنانچه یک نفر از درجه سابقه موجود باشد از افراد درجه لاحق کسب ارث
 نمیرد و از این درجانات در اصطلاح فقهاء تعبیر بمزایات میشود و برای هر
 مرتبه دو صنف است -

مرتبه اول خصوص پدر و مادر در یک صنف و اولاد و احفاد هر چه پائین
 روند در صنف دیگر - مرتبه دوم - اجداد و جدات هر چه بالا بروند در
 یک صنف برادر و خواهر و اولاد آنها هر چه پائین بروند در صنف دیگر - مرتبه
 سوم - عم و عمو هر چه بالا بروند و دودشوند مادام که صدق رحم نماید
 مثل عم و عمو پدر و مادر و جد و جد و اولاد آنها در یک صنف است و خاله و
 اولاد آنها بشرح عم و عمو در صنف دیگر - و لکن چون وراثت مرتبه سوم
 بصرف قرابت و رحمت است و فرضیه برای هیچیک از آنها در قرآن تعبیر نگردیده
 لذا این مرتبه را یک صنف شمرده اند گرچه در بعضی از احکام دو صنف میباشد
 چنانکه در محل خود بیان خواهد شد -

چنانچه در صنف واحد طبقاً جمع شوند مثل اولاد و اولاد اولاد
 تا زمانی که یک نفر از طبقه سابقه این صنف موجود باشد با افراد طبقه لاحق

مَرَاتِبُ مِثْرَابِ نَسَبِ قِيَامِ اَوْلَادِ مَقَامِ اَبَوَيْنِ

ان ارث نمیرسد پس در صنف اولاد چنانچه بکفر از اولاد صلیبه متوفی زمان فوتش موجود باشد گرچه دختر یا حفاذ یعنی اولاد اولاد او و از سلسله ذکر و نون پسری باشد ارث نخواهد رسید - و همچنین در صنف اخو و اخوات چنانچه بکفر از برادر یا خواهرهای شخص متوفی زمان فوت او زن باشد برادر زاده یا خواهر زاده ارث نمیرد گرچه برادر یا خواهر از پدر یا مادر بنهلهای بامیت متصل باشد و آن برادر زاده یا خواهر زاده از برادر یا خواهر ابویین میت باشد - و همچنین در سلسله اجداد مادامیکه جد یا جدی بلافاصله موجود باشد که نزدیکتر بمیت است جد اعلی میراث نمیرد بعکس اولاد اخو که در آنها اعلی مانع آدنی میباشد و در اجداد آدنی مانع اعلی است زیرا ملال توارث افریت بمیت است که مستفاد از این اولوالارحام است و بر همین قیاس - مرتبه ثالثه که اعمام و عمات و احوال و خالات باشند که نامادامیکه بکفر از آنها موجود و بلا مانع باشد نوبت با اولاد آنها نمیرسد (مگر در این عم ابویین که مقدم است در وراثت بر عم آبی بواسطه نص خاص و اتفاق اصحاب -

اولاد در تمام مراتب ارث قائم مقام پدر یا مادر خود میشوند در صورت نبودن یا ممنوع بودن ایشان و همه یفشان - بنا بر این در مرتبه اولی در صنف اولاد چنانچه اولاد صلب (بلا واسطه) قبلاً فوت شده باشند احفاد که اولاد اولاد است در عرض پدر و مادر میت (بنا بر مشهور) میراث میبرند بمقدار نصیب کسیکه بواسطه او بمیت متصل میشوند زیرا اولاد صنف جدا گانه و

حقوق الصلوات رجوع شود به صفت ۱۱

تَفْذَرُ اَوْلَايَ اَعْمَامٍ اَحْوَالِ مِثِّ بَرَا عِمَامٍ اَحْوَالِ اَبَوَيْنِشْ

میراث مُسْتَقِلِّ دارند اَبَوین حُرَّاجَتِ بَا اَنهَانْدَارند - و همچنین - در مرتبۀ ثانیه چنانچه برادر و خواهر قبل از فوت شده باشند اولاد آنها در عرض اجلد میراث میبرند و لکن در - مرتبۀ ثالثہ میراث کہ فرضیے برای آن تعیین نکردیم و بصرف قرابت و اہل اُولوالاَرْحَامِ میراث میبرند ما ذامیکہ بکفرا از طبقہ نزدیکتر باشد ارث با اولاد کہ طبقہ پائینترند نمیبرد مگر چہ از صفی دیگر باشد مثلاً اگر کسی فوت کند و برای او یک خالہ و یک عموزادہ باشد میراث منحصرّاً بر خالہ میباشد عموزادہ قائم مقام عمو نمی شود زیرا برای عمو فرضیے تعیین نشد تا اولاد شر قائم مقام او و سہم شرا ببرد بلکه از زاہ قرابت و رحمت و اولویت و افریت میراث بر است و ما ذام کہ خالہ کھم در یف و ہم طبقہ عمو و افر ببت است از عموزادہ موجود میباشد بعموزادہ چیز ہی نمیبرد .

تبصرہ مخفی نماند کہ این مطلب نافض حکم کلی (الاولاد یقومون مقام ابائهم) نیست غایب الامر چون اَعْمَام و اَحْوَالِ میراثشان بملاک واحد است و در حکم یکصنفند وراثت اولاد آنها منوط بر انقضای حق میراث میباشد چنانچه در مرتبہ ثالثہ افراد طبقہ اولی (عمو و عمّہ ذاہی و خالہ مہبت) قبل از فوت کردہ باشند و از افراد این سلسلہ عمو و عمّہ با ذاہی و خالہ پد ناماد منوفّ موجود باشند با پسر یا دختر عمو و عمّہ با ذاہی و خالہ خودش اصحاب عمو زادہ و عمّہ زادہ و ذاہی زادہ و خالہ زادہ مہبت را بر اَعْمَام و اَحْوَالِ پد نامادش مقدم میدانند با اینکہ ہر دو دستہ در فرب و نزدیک ببت یکے در قوس صعود و دیگر در قوس نزول متساوی النسبہ میباشد - و ہر تقدیم - اینست کہ

وَجْهٌ تَفْهِيهِ أَوْلَادُ أَعْمَامٍ وَأَخْوَالُ مَوْتَرٍ بِرَأْعَامٍ وَأَخْوَالُ أَبَوَيْنِ

اولاد چنانچه گفته شد در موقع انقراض طیفه اولاد هر صنف قائم مقام پدر ناماد خواهد بود پس با بودن اولاد مثل اینست که آن طیفه باقی است و لذا اولاد اولاد در عرض پدر و مادر میت (در صورت نبودن اولاد صلب) و همچنین برادر زاده و خواهر زاده در عرض جد و جد میت (در صورت نبودن برادر و خواهر میت) میسرند بنا بر این اولاد بلکه احفاد و اسباط اعمام و اخوال موقوف در وراثت بر اعمام و اخوال ابوی موقوف مقدم خواهند بود.

صاحب جواهر رضوان الله تعالی علیه نظریست بکریه برای وجه تقدم اولاد اعمام و اخوال میت بر اعمام و اخوال ابوی میت ذکر فرموده که بازگشت آن با ولویت و ملاک اقریب است و حاصل کلام آن مرحوم مبرور اینست که عمو زاده و عمه زاده با عمو و عمه از جهت مجرای نسبت متحدند زیرا هر دو در جد ادنی باشند متصل و به یکدیگر میسرند نهایتا هر چون عمو و عمه در طیفه اولاد این مرتبه میباشد بر عمو زاده و عمه زاده مقدم خواهند بود و لکن عمو و عمو پدر در جد اعلی که جد پدر باشد اتصال پیدا میکند و همچنین در ذایه و خاله ابوی یا ذایه زاده و خاله ابوی یا ذایه زاده و خاله میت علیهذا در قوس نزول هر مفدا بر عمو زاده و عمه زاده و ذایه زاده و خاله زاده پائین بروند و در لبشوند ما دام که صدق رحم کند بر اعمام و اخوال پدر و مادر و اعمام و اخوال اجداد مقدم میباشد زیرا در صلب رحم نزدیکتر به یکدیگر متصل و بهم میسرند و ملاک در وراثت در نظر شرع خصوصاً در مرتبه ثالث صرفاً اولویت و اقریب است اولوالارحام است.

وَجَزْءُ تَقْسِيمِ هَرِّ طَبَقَةٍ بَدْوُ صِنْفِ

تَبَعِ تَقْسِيمِ هَرِّ مَرْتَبَةٍ بَدْوُ صِنْفِ نَفَقَطُ بِلْحَاطِ خَارِجٍ وَعُرْفُ كَرْدِ مَرْتَبَةٍ
 اَوَّلُ صِنْفِ اَبَوَيْنِ دَر قَوْسِ صُعُودِ مَبْتِ اسْتِ وَاَوْلَادُ دَر قَوْسِ نَزْوِلِ دَر مَرْتَبَةٍ
 ثَانِيَةِ اجْزَارِ اَزْ اَصُولِ مَبْتِ اسْتِ وَاِخْوِ وَاَوْلَادُ اَنْهَا اَزْ حَوَاشِيهِ وَدَر مَرْتَبَةٍ ثَالِثَةِ
 اَعْمَامِ وَعَمَّاتِ وَاَوْلَادُ اَنْهَا اَزْ نَاجِيَةِ بَدْوِ مُنْتَسَبِ مَبْتِ هَسْتَنْدُ اِخْوَالِ خَالَاتِ
 وَاَوْلَادُ اَنْهَا اَزْ نَاجِيَةِ مَادِرِ بَلَكِ عُمِدِ بِلْحَاطِ اِيْنَسْنَكِ شَارِعِ مَقْدَسِ بَرَايِ هَرِّ يَكِ
 اَزْ اَنْهَا اَحْكَامِ خَاصَّةً مَقْرَّرِ فَرْمُودِهِ وَسَهَائِي تَعْيِينِ نَمُودِهِ اسْتِ وَلِذَا حَرَبِيَّةُ
 ثَالِثَةِ زَا بَقُولِ مُطْلَقِ دُو صِنْفِ نَمِيْدَانْدِ زَبْرِ اَصِنْفِ مُنْتَسَبِيْنِ اَزْ نَاجِيَةِ پِدَرِ وِ
 صِنْفِ مُنْتَسَبِيْنِ اَزْ نَاجِيَةِ مَادِرِ هَرِ دُو بَوَاسِطَةِ رَحْمَتِ وَصِرْفِ قُرَابَتِ اَرْشِ مَبِيرِ
 وَدَر كَثَرِيَةِ اَزْ اَحْكَامِ مُشْتَرِكِيْنِ بِلَايِ دَر بَعْضِيَةِ اَزْ اَحْكَامِ اَنْهَا زَانِيَرِ دُو صِنْفِ فُزَارِ
 دَادِهْ اَنْدِ مِثْلِ مَسْئَلَةِ حَاجِيَّتِ اَبُو يَنِي نَسَبِ بَايِ كِهْ مَشْرُوطِ بَدْوِ شَرَطِ اسْتِ يَكِي
 تَسَاوِيِ دَر جِهْ وَدِيْكَرِ اِتِّحَادِ جِهْ قُرَابَتِ مِثْلًا اِخْوِ اَبُو يَنِي حَاجِبِ اِخْوِ اِيْ وَاعْمَامِ
 اَبُو يَنِي حَاجِبِ اَعْمَامِ اِيْ وَاِخْوَالِ اَبُو يَنِي حَاجِبِ اِخْوَالِ اِيْ مِيْاَشَنْدِ اَمَّادِرِ
 اَعْمَامِ اَبُو يَنِي نَسَبِ بَرِ اِخْوَالِ اِيْ قَائِلِ بَرِ حَاجِيَّتِ نَبِيْسْتَنْدِ وَهَرِّ يَكِ مَبِيرِ خُودِ
 مَبِيرِ وَبَرَايِ اَثْبَاتِ اِيْمِطْلَبِ اسْتِ لَالِ بَا طِلَافِ رُو اِيْ نَائِيْكَ دَر مَبِيرِ اَرْشِ عَمِّهِ وَ
 خَالِهِ وَكَيْفِيَّتِ تَقْسِيمِ تَرَكِ بَيْنِ اَنْهَا رَسِيْدِ اسْتِ فَرْمُودِهِ اَنْدِ كِهْ اِمَامِ دَسْتُودِ
 فَرْمُودِهِ اسْتِ مَالِ اَثْلَاثًا بَيْنِ اَنْهَا تَقْسِيمِ شُودِ دُو ثَلْثِ مُتَعَلِقِ بَرِ عَمِّهِ وَبِكِ
 ثَلْثِ بَرَايِ خَالِ مِيْاَشَدْ وَتَفْصِيْلِ فَرْمُودِهِ بَيْنِ اَبُو يَنِي وَآيِ وَنَا اِيْ -

(فصل دوم - در چگونگی توارث)

حکونکے توارث در شرع اسلام

کبھی توارث در شرع اسلام مختلف است بعضے از وراثت برای انہا سہم معینے در قرآن مجید ذکر گردیدہ است از قبیل نصف و ثلث و ربع و شش و ثمن ^۱ کہ تفصیلش خواہد آمد و بعضے از انہا سہم معینے ندادند و بصرف قرابت یا موجدان دیگر میراث مہربند (مثل اسباب اقسام و لا بشریکہ در محل خود مذکور است و انہا کہ سہم معین دارند نیز مختلف میباشند بعضے از انہا ہمیشہ وراثتشان یکسان است کم و زیادہ ندادند و بعضے دیگر اختلاف دارد گاہی سہم معین را مہربند و گاہی اضافہ بر سہم مہربند و گاہی بواسطہ شراک سہام و وراثت سہمہر از سہمشان کم میشود و قسم پکری در وراثت وجود دارد کہ گاہی سہم معین را مہربند و گاہی صرفاً بقرابت و رحمت میراث مہربند و سہام را در اصطلاح فقہ فروع مینامند و از اضافات تعبیر برد میشود بنا بر این اقسام ذیل را میتوان برای وراثت ذکر کرد۔

- ۱۔ وارثیکہ فرض معین و سہم مسلمانی دارد مثل زوجہ بنا بر اصرح و مشہور کہ ردّ چیز ہے نمہربند و در صورت وجود اولاد برای شوہر ثمن ^۱ نصیب او است و در صورت عدم وجود اولاد ربع ^۱ سہم او میباشد و چنانچہ در این فرض از طبقات ارث نسباً و سبباً کہے نباشد بقیہ ترکہ مخلوق بامام است و در زمان غیبت باید بنجام شرع برسد تا بمصارف لازمہ برسند
- ۲۔ وارثی کہ فرض معین دارد لکن ممکن است گاہی اضافہ بر سہمیش ردّ امقدار ببرد مثل زوج کہ در صورت وجود اولاد برای زوجہ ربع مہربند و در صورت عدم وجود اولاد نصف و چنانچہ در این فرض از طبقات وراثت

حکونکی توارثت اسلام

کسے نباشد بقیۃ مال الرازوج ردّ امیر و نوبت بولاء امامت نمیرسد و مثل مادر که در صورت وجود اولاد سدس ۱/۵ فرض است و در صورت عدم وجود اولاد و اخو حاجه ثلث و چنانچه در این فرض پدر نباشد بقیۃ مال ردّاً منحلّ بنماید است .

۳ - وارشیکہ گاہے بفرض میراث میرد و گاہے بفرض قرابت و رحمت مثل پدر که در صورت وجود اولاد سدس ۱/۵ میرد بالفرض در غیر این صورت چنانچه مادر نباشد تمام مال را میرد بالفرائض و با وجود مادر دو ثلث را بشرحیکہ بعداً بیان خواهد شد .

۴ وارشیکہ گاہے بالفرض الرّمیرد و گاہے بالفرائض مثل دختر یا دختران و مثل خواهر یا خواهران که در صورت انفراد نصف و در صورت تعدد دو ثلث ۲/۳ را بالفرض میرند و بقیۃ ما ترک را ردّاً در صورتیکہ ذکور همردیف آنها (پسر یا برادر) نباشد و چنانچه پسر یا برادر برای منوق باشد ترکہ لِّلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثٰی بِنِ بِنِ آنها تقسیم و همیکہ بالفرائض میر خواهند بود .

۵ - وارشیکہ بفرض قرابت و رحمت میراث میرد مثل اولاد ذکور واحد باشد یا متعدد و اناث با او باشد یا نباشد و مثل برادر (غیر از کلّ الام) و اولاد آنها و اجداد هر مضارب بالابرونند ما ذام که صدق رحم نماید و مثل اعمام و احوال و اولاد آنها هر چه یابئن بروند ما ذام که صدق رحم کند .

۶ - وارشیکہ بموجب یکے از اقسام ولاء پس از سهم احد الزّوجین تمام مال را میرد بشرح و تفصیل که در محل خود مذکور است .

سہامیکہ در قرآن مجید مذکور است

(سہامیکہ در قرآن مجید مذکور است و از انها تعبیر فرائض میشود)
شش سہم است -

نصف است و ربع است و ثمن است و سدس است و ثلث است و
ثلثان - اما نصف $\frac{1}{2}$ پس نصیب سہ طائفہ است

- ۱ - بکدختر بمقتضای اہل شریفہ و انکانت و احداث فلہا النصف .
- ۲ - شوہر در صورتیکہ اولاد و اخداد برای زوجہ نباشد بموجب
اہل کریمہ و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لہن ولد .
- ۳ - یک خواہر ابوینہ یا آلیہ بمقاد اہل وافی ہذا بت و لہ اخ
فلہا نصف ما ترک .

و اما ربع $\frac{1}{4}$ پس نصیب دو طائفہ است

- ۱ - شوہر در صورتیکہ ہمسرہ متوفاتش اولاد یا اخداد گرجہ از غیر
این شوہر داشتہ باشد بر حسب اہل مبارکہ فان کان لہن ولد فلکم
الرُّبُعُ مما ترکن .

- ۲ - زوجہ در صورتیکہ شوہر متوفایہ او اولاد یا اخداد و لو از غیر
این زن نداشتہ باشد بمقتضای اہل کریمہ و لہن الرُّبُعُ مما ترککم ان
لم یکن لکم ولد .

و اما ثمن $\frac{1}{8}$ پس نصیب یک طائفہ است و ان زوجہ است در صورتی
کہ شوہر ذرا ایہ فرزند باشد و لو از غیر این زن و چنانچہ زنہای متعدد دہے
باشند بطور مساویہ بین انها تقسیم میشود بموجب اہل شریفہ فان کان

سہا مینکے قرآن کیرم مذکور است

لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ

وَأَمَّا سُدُسٌ لِّسِ نَصِيبِ چار طائفہ است

۱۔ پدر با وجود اولاد با احفاد

۲۔ مادر بھمان شرط (بموجب اہل مبارکہ) وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ

مِنْهُمَا السُّدُسُ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ

۳۔ مادر در صورت عدم اولاد و وجود اخ و خالہ کہ تفصیلش

بعد از ذکر خواهد شد (بمقتضای اہل کرمیہ) فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوٌ فَلِلْأُمِّهِ

السُّدُسُ.

۴۔ یکفر از کل الہ مادر بمقتضای اہل مبارکہ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ

فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ.

وَأَمَّا ثُلُثٌ لِّسِ نَصِيبِ و طائفہ است۔

۱۔ مادر در صورت عدم اولاد و احفاد و اخ و خالہ (بمقتضای اہل

شریفہ) فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِلْأُمِّهِ الثُّلُثُ.

۲۔ دو نفر یا لا از کل الہ اہل (برادر باشند یا خواہر یا مختلف)

بموجب اہل و لہ ہذا ہر فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ.

وَأَمَّا دُوْثُلُثٌ لِّسِ نَصِيبِ و طائفہ است

۱۔ دو دختر یا لا در صورتیکہ میت اولاد صلیہ سپرنداشتہ باشد

(بمقتضای اہل مبارکہ) وَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ.

۲۔ دو خواہر یا بیشتر ابویہ (یا پدری چنانچہ ابویہ و لو یکفر و

کَرَعُولُ وَ تَعْصِيبُ

در صورتیکه برای میت
برادر می نباشد

بین نباشد) بموجب پیر مبارکه فَإِنْ كَانَا اثْنَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ
شرح ایات و تفصیل سهام در مفصل اول مذکور است .

(فصل سوم - کَرَعُولُ وَ تَعْصِيبُ)

دو قاعده نزد فقهاء عامه در باب میراث جاریه و مورد قبول و عمل جهوشان
میباشد که نزد علماء امامیه مردود و غیر مقبول است بکَرَعُولُ و دیگر تَعْصِيبُ
مُرَاد از عُول در اصطلاح فقه اینست که بواسطه تراکم سهام و اجتماع وراثت
فرض بر و ز یاد شدن فروض و سهام معین بر اصل ترک از سهام هر یک از
سهمبرها به نسبت سهمشان مقدار می کم شود تا بعد پل حاصل گردد و ترک وافی
بهمه و رثر شود مثل اینکه کسی فوت کند و برای او زن یا شوهر و ابون و دختر
باشد بر اساسم دو دختر ثلثانست $\frac{2}{3}$ و سهم ابون با وجود اولاد سُدسان
است که ثلث باشد و این دو فرض است پیغاب می نماید ترک را و بابت ربع زوج
اگر میت زن باشد یا شمن زوجا اگر میت مرد باشد چیزی باقی نماند بنا بر
نفل از دوم که در نظیر مسئله گفته است وَاللّٰهُ مَا اَدْرِيْكُمْ فَاَنْتُمْ فَاَنْتُمْ وَاللّٰهُ
اٰخَرُ اللّٰهُ فَمَا اَجِدُ شَيْئًا اَوْسَعَ مِنْ اَنْ اُقْسِمَ عَلَيْكُمْ هَذَا الْمَالُ بِالْخِصْرِ وَ
اَدْخِلْ عَلٰى كُلِّ ذِيْ حَقٍّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ وَ فرض مذکور چنانچه با ابون و
بنشین شوهر باشد عدد دوازده که خرج ثلثان سهم الارث بنشین $(\frac{1}{3})$ و
سُدسان سهم ابون $(\frac{2}{3})$ و ربع سهم زوج $(\frac{1}{4})$ میباشد بعد پانزده
ارثاء می باید که حاصل جمع کسور ثلاثه یعنی $\frac{1}{3} + \frac{2}{3} + \frac{1}{4} = \frac{17}{12}$ میباشد بدختران
 $\frac{1}{5}$ و با ابون $\frac{4}{5}$ و زوج $\frac{3}{5}$ داده میشود و چنانچه منوفی مرد و با ابون

صو

در عول و تعصیب

و بنیابن زوج باشد عول بیست و چهار که مخرج ثلثان سهم الارث بنیابن
 و سدسان سهم ابوی $\frac{1}{4}$ و ثمن سهم زوج $(\frac{3}{4})$ میباشد از ثناء بعد
 بیست و هفت که حاصل جمع اعداد $۱۰۰ و ۳$ میباشد و باید و بدختران
 $(\frac{1}{4})$ و بابون $(\frac{1}{4})$ و زوج $(\frac{3}{4})$ پرداخت میشود و همین قیاس
 در سایر مسائل عول که مفصلاً در مقصد اول کتاب در حد اول مذکور است.
 و لکن بنا بر نقل از ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين و بعضی دیگر
 از ثقات تابعین چون وراثت بملاحظه کیفیت توارث چنانچه قبلاً مشروحاً
 بیانشد مخلف هستند بعضی فرض معین بر هر بقدر و سهم مسلم در صورت
 دارند و بعضی اصلاً فرض و سهم معین ندارند و بعضی دیگر گاهی بفرض میراث
 میرند و گاهی بقربایت و بعضی دیگر هم بفرض میراث میرند و هم بقربایت فرض
 عول در مرتبه ثالثه میراث که سهامی وجود ندارد تصویر ندارد و واقع نخواهد
 شد و در مرتبه اولی و ثانیه هم زمانی اتفاق می افتد که احد الزوجین یا بعضی از
 وراثت مثل دختران و خواهران و غیرهم مجتمع گردند و حکم شرع در این موارد
 اینست اشخاصیکه فرض معین بر هر بقدر دارند تقصیر نسبت بهم آنها وارد
 نشود مثل مادر که در صورت وجود اولاد سدری و در صورت عدم وجود
 اولاد و اخو حاجیه ثلث میرد و مثل شوهر که در صورت وجود اولاد برای
 زوج ربع $\frac{1}{4}$ میرد و در صورت عدم آن نصف $\frac{1}{2}$ و مثل زوج که در صورت
 وجود اولاد برای زوج ثمن $\frac{1}{2}$ میرد و در صورت عدم آن ربع $\frac{1}{4}$ و مثل
 کلاله ام (خواهران و برادران مادری) که در صورت انفراد سدری میرند

بنا بر وجود اولاد و وجود اخو حاجیه

دَرْ عَوَلْ وَ تَعَصِيبْ

و در صورت تعدد $\frac{1}{3}$ ثلث

و همچنین نسبت به هم پدر در خصوص مورد بیکه اولاد وجود داشته باشد بواسطه نص خاص واجتماع که از سدس کمتر نمیشود و در صورت عدل و جو اولاد فرض معین ندارد تا تصور نقص و عول در او نشود بلکه مطابق نصوص معتبره و فتوای اصحاب در مرتبه اولی نقص وارد شود بر دختران و در مرتبه ثانیه نقص وارد شود بر خواهران ابویین یا آلی یعنی در این موارد دختران و خواهران بالقرابت میراث میبرند چنانچه اگر در مرتبه اولی پسری باشد یا در مرتبه ثانیه برادر یا خواهر باشد پس از سهم الارث ابویین و زوج یا زوج هر چه باقی بماند لِّلَّذِکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیِّ بین اولاد یا اخوی تقسیم میشود و برای دختران یا خواهران فرض معین نخواهد بود بنا بر این در مسئله سابقه پس از ربع سهم زوج $\frac{2}{3}$ و سدسان سهم ابویین $\frac{1}{3}$ باقیمانده که $\frac{5}{12}$ باشد بین دو دختر بالتوبه تقسیم میشود

و چنانکه دو خواهر یا زوج باشند که نیز از مسائل عول (و بنا بر نقل منشاء ابداع عول و حکم دوچه میباشد) در مرتبه ثانیه میراث مییابند زیرا سهم الارث دو خواهر ابویین یا آلی ابضاد و ثلث است که $\frac{1}{3}$ باشد و سهم الارث شوهر در صورت نبودن اولاد (کما هو فرض المقام) نصف است که $\frac{1}{2}$ باشد و این دو فرض نذافع و تراحم دارند و در نتیجه جمع آنها فرضیه برتر که دو سهم اضاف میشود و مطابق قاعدت عول باید مخرج را عدد چهارده قرار داد تا تکافو سهام بشود و لکن بنا بر مختار امامیه نصف که فرض زوج است

اِسْتِدْلَالُ قَائِلِينَ بِعَوْلٍ

باید اداء شود و باقی ماندن بین دو خواهر ^{تکلیف} تقسیم گردد.

(اِسْتِدْلَالُ قَائِلِينَ بِعَوْلٍ فَرَاغًا)

علامه برای اثبات مدّعی خود بوجوهی استدلال نموده اند.

- ۱ - قیاس بیاب صِبْت بملای برای جماعی بمقدار یک زکوة وافی بان نباشد زیرا در آن مسئله مسلم است که از هر کس نسبت به سهمش کسر میشود و فرقی بین المقامین، نیست چونکه در هر دو استحقاق برای اشخاص در مال شخص متوفی حاصل گردیده و مال وافی بمقدار استحقاق آنها میباشد
- ۲ - قیاس بیاب دُبان در صورت عدم وفاء مال بدیون که چون مال وافی بمقدار حقوق و طلب اشخاص نیست در صورت موت مدیون و با حرج حاکم باید به نسبت طلب هر کس مبلغی با و پرداخت شود و قهراً از حق هر کس مقدار کمی خواهد شد

۳ - چون سهام اضافی بر ترکه است باید نقص وارد شود بآب

تمام فروض یا بر بعض ثلثی مسئلزم ترجیح بلا ترجیح است پس معین میشود اول

۴ - حکم و عمل عمر در موت زنی که برای او شوهر و خواهر بود

و دیگر در موت مردی که برای او زوج و ابوی و دختر بود و مؤلف صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله .

۵ - حکم امیر المؤمنین علیه افضل صلوٰات المصلین در نظیر

قضیه دوم منقول از دومی .

(اعتراف ضایع منکر بن عول)

اشکالات مُنکرین عول

مُنکرین عول هیچک از ادله مذکور را تمام نمیدانند اما اشکال
بر وجه اول و دوم از اسناد لال اینست که نظیر مقام بیاب صبت و دین
قیاس است و قیاس در حکم شرع ناملاکث از ناجیه شارع بطور صریح
مذکور نباشد و با بطور مسلم استنباط نشد باطل و بی ارزش خواهد
بود خصوصاً که در مقام فارق موجود است و قائلین بحجته قیاس هم این
قیاس را تجویز نمیکند و وجه فرق آن در باب وصیت بدو وجه است -

اول - اینکه نزاع بین حقوق و سهام مستحقین در وصیت بواسطه
جهالت موصی بمقدار مال یا فراموشی میباشد و الا غافل متشرع که قصدش
احسان است اقدام بچنین عملیکه چنانچه موجب خلاف و تشاجر شود نخواهد نمود
و لازم این مطلب نیست در مورد بیکر وصیت شده باشد مثلاً برای زیند بمبلغ
یکصد تومان و برای عمر بمبلغ دو پست تومان و برای بکر بمبلغ چهار صد
تومان استنباط شود مفصلاً موصی این بوده که احسان بعمرو نسبت بزیاد
مضاعف باشد و همچنین بکر نسبت بعمرو و چون ترک ثالث و افی نیست از
باب ملبس و نسبت موصی به باید مال موجود بین موصی لهم توزیع شود و در
باب میراث هیچ استنباطی نشده است که مفصلاً شارع مقدس اینست که فلان
وارث همیشه سهامش نصف وارث دیگر و دیگر هر هوان دو برابر باشد بلکه
ممکن است سهم شخصی از وراثت در صورت انفراد یا اجتماع با شخص خاص
مبلغی باشد و در غیر اینصورت کمتر یا بیشتر از املاک وراثت در نظر شارع
ثبوتاً اولویت است که میفرماید **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي**

اَشْكَالُ اَنْ مِنْكُمْ عَوَلٌ

کتاب الله و ملاک اولویت افریت است و تشخیص افریت مشکل بلکه در بعضی از موارد غیر ممکن است که میفرماید اَبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اَیُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ وَچون جهل و غفلت در مورد شارع تصور ندارد استنباط نظیر حکم مورد وصیت در مورد ارث بلا وجه و بدزناست

دوم - اینکه در باب ارث شارع مبلغ تعیین نفرموده بلکه سهام وراثت را بکسرهای معین از قبیل نصف و ربع و ثلث و سدس و ثمن و ثلثان مقرر فرموده و چنانچه در باب وصیت هم تحت عنوان کسور از ما ترک تعیین شده باشد پس اگر تضاد بین آنها نباشد مثل اینکه وصیت نماید به سدس مالش برای زید و ثمن مالش برای عمر و هر دو نافذ است و اگر تضاد بین آنها باشد پس اگر در تمام مفاد باشد مثل اینکه وصیت نماید به ثلث برای زید و ثمن به ثلث برای عمر و دوم ناسخ اول است و اگر در بعض مفاد بایکدیگر خراجت داشته باشند باشد مثل اینکه وصیت نماید به ثلث برای زید و به نصف ثلث برای عمر پس بمقدار خراجت رفع یابد از وصیت اول میشود و برای هر یک سدس مال خواهد بود و بر ظاهر تعبیر به ثلث در وصایاها بمقدار ثلثی است که نفوذش محتاج بامضاء و رثه نیست نه مطلق ثلث مگر اینکه فرس بر خلاف باشد که نفوذ وصیت دوم منوط بامضاء و رثه خواهد بود و چنانچه وصیت

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال کان امیر المؤمنین یقول ان الذی اخصه رمل عالم یعلم ان الله لا یعول علی سته لو یبصرن وجهها از حضرت صادق علیه السلام قال کان ابن عباس یقول ان الذی یحب رمل عالم یعلم ان الله لا یعول من سته (یعنی تجاوز از شش نمیکند) و مراد از سته خارج ششگانه است که در قرآن مذکور است

۷ (نصف و ربع و ثلث و سدس و ثمن و ثلثان)

اشكالان منكرين عول

به ثلث نماید و مضار فی بنی ب تعین کند در صورت عدم وفاء ثلث اگر
 واجب در بین آنها باشد مقدم است بر غیر واجب در صورت عد و جور و آ
 باید توزیع شود بر همه به نسبت یا تقدیم شود مقدم در ذکر به تفصیل که
 در مجلس مذکور است و سیر مطلب که فاروق بن اقامین است پس که در
 باب وصیت قضا یا شخصه است و تضاد بین آنها در اصل انشاء است بخلاف
 باب میراث که در اصل قضا یا به کلیه شرعیه تضاد فرض ندارد توهم شافری
 و تضاد در مورد نیست که احد الزوجین یا بعضی از فرض برها مثل اخین
 بنین و ابون اجتماع پیدا کند و رفع تمناع محتاج به بیان اهلبیت است که
 ادوی بما فی البیت میباشد و در ضمن اسناد لال منکرین عول مشروحاً از
 امیر المؤمنین و ابن عباس نقل خواهد شد

و اما در باب بن باین جمله که حق دبان تعلق گرفته است بدنه مدیون
 و در عالم ذمه که اعتبار نیست از عطفاء مزاحمت و تضاد منصوص نیست و لکن
 بموت مدیون و با حشرش دیون منعلطفه بدمه انطباق قهری عرفی پیدا میکند
 بر اموال خارجه و در اینجا تراحم بین آنها حاصل میشود و قهر جامع و تضید
 بنظر عرف خواهد شد و هر يك از طلبکاران نسبت بمقدار مالیه که در ذمه
 مدیون دارد استحقاق از مال موجود خارجی پیدا میکند مگر دانسته که غیر مالش
 موجود باشد و در باب ثوارث هر يك از ورثه بجعل شارع احداث سلطنت
 و مالکیت بر ایه او میشود نسبت بسهم معین و مقدار معلوم از ترکه و معلوم
 نیست استحقاق هر يك از آنها تا چه اندازه است تا در صورت مزاحمت حکم

اشکالات منکرین عول

بود و نقص بر جمیع بشود یا بر بعض زیرا ممکن است استحقاق بعضی نسبت
 بسهم مطلقا و بر هر تقدیر باشد و استحقاق دیگر به مقید بعد و جو معارض
 و مزاحم پس موضوعا باب میراث و حق دپان متفاوت و متغایرند.

و اما اشکال بر وجه سوم از اسناد لال اینست که عول تخصیص نسبت
 بکلیه سهام خواهد بود و آزاد نقص نسبت ببعضی از سهام تخصیص در
 بعض است و مقتضای قاعد و اصل عدم تخصیص تعلیل در تخصیص است
 بلی تخصیص غیر معین باطل است و لکن بعض معین مانع ندارد و در ضمن بیان
 اسناد لال منکرین عول دلیل بر تعیین مذکور است

و اما وجه چهارم که قوئی و حکومت عمر باشد یا اینکه در هر دو روایت
 مشارالیهما در اسناد لال اعتراف نموده است بعلت ندانستن حکم الهی بجز و
 انسان را از این چیز پزانمیدانم که مال را بخص تقسیم و از سهم هر صاحب حق و
 فرضی مقدار به کسر کم حجت نخواهد بود زیرا آنچه در احکام شرع دلیل است
 کتاب سنت است یعنی کلام خداوند و فرمایش پیغمبر اکرم ص که مَا يَنْطَلِقُ
 عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَ چنانچه نصی از کتاب سنت نباشد حکم
 عقل قاطع هم دلیل است دارد بر این که ان کسیکه از راه مقدار مان عطفه بقیه
 بحکم خداوند پیدا کرده باشد و همچنین اجماع و اتفاق فقهاء از باب اینکه
 انهم موجب قطع بحکم و وصول نص بانها خواهد بود و الا اگر هر استخوان
 و استنباطی حجت باشد باید فقهاء بر آرد و از مباحث متابعت و تبعیت از
 اراء گذشتگان بنمایند و این علاو بر بداهت بطلان شرچ بسا غیر ممکن

اشکالات مُنکرین عول

العمل است برای اینکه اسلاف هم قنایه مختلفه بلکه مضاده دارند علاوه بر عباس
و قبل او از عارفین با حکام در مورد عول اظهار مخالفت با عمر نموده اند و
همچنین امیر المؤمنین علیه السلام

و اما وجه پنجم که حکم امیر المؤمنین علیه السلام باشد پس اولاً روایت منقوله
بطعن تعرض شبهه است تافوتی و حکم و ثانیاً از بعضی روایات منقوله
از ائمه طاهرين علیه السلام و غیرهم استفاده میشود که علی بن ابیطالب علیه السلام ابداء
نصیح بخالف فرمود و لکن چون عمر نظرش موافق عول و نقص بر تمام ذوی
السهام بود در زمان او اظهار مخالفتی نفرمود علیاً هذا اگر در موردی تجویز
فرموده باشد نصیحه خواهد بود ثالثاً روایت مورد استناد بجهالتی مخدوش
و ضعیف میباشد و زابعار و ابی مزبور معارض است بر و ای که صریح در
عدم جواز عول در فرائض است و در ضمن اسناد لال مُنکرین عول ذکر
خواهد شد انشاء الله تعالی

مُنکرین عول (فقهاء امامیه) اسناد لال نموده اند بچند روایت -
۱- منقول از ابن عباس که مورد اعتماد اصحاب سائرین میباشد و
صریحاً انکار عول میکند و ملاک در تقدم سهام را این قرار داده که در موقع
رفعش فریضه دیگر به بجای او تعیین شده باشد مثل زوج که در صورت عدم
اولاد برای زوج نصف و در صورت وجودش ربع میباشد و همچنین زوج که
در صورت عدم اولاد ربع و در صورت وجودش ثمن میباشد و مادر که در
صورت عدم اولاد و اخو حاجبه ثلث و در صورت وجود یکی از آنها سدس میباشد

وَجَمْعُهُ رِبُطْلَانُ عَوْلٍ

بخلاف دختران و خواهران که برای آنها در صورت عدم ذکر و مساوی و افراد نصف و در صورت تعدد ثلثان میباشد و در صورتیکه از سپهران یا برادران یا آنها باشند فرض ندارند و بالقرابۀ میراث میبرند (لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي) ۲ - منقول از امیرالمؤمنین ع که نظر بر یاد و مفاد نزدیک است با منقول از ابن عباس رض کلامه آنچه را هم ذکر فرموده که در صورت اتحاد سدس و در صورت تعدد ثلث میرد و فرضش در هر حال ثابت و تغییر پذیر نیست.

۳ - روایات معبره متواتر از ائمتۀ طاهرین ع که دلالت دارد بر بطلان عول و تشبیح بر قائلینش علاوه بر اسناد لال بر روایات مزبور بعضی از منکرین عول اسناد لال بوجه عطفی هم فرموده اند باین نظریه که اگر سهام سهمیه ها هم یک نحو باشد (مطلق و مقید مقدم و مؤخری) در بین نباشد لازم میباشد جمل و غفلت در ساحت قدس شارع که چنان جعل نموده باشد که در بعضی از مصادر بی مسئلرم نزاحم و زیاده سهام و کسور بر اصل و غیر قابل عمل و اجراء باشد پس چنانچه ائمتۀ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ایشان فرموده اند بعضی از ذوی السهام مطلقا فرض معین دارند و بعضی دیگر بعضی از احوال فرض معین دارند و در بعضی از احوال فرضی برای آنها تعیین نگردید و باینکه بر وجه قرابت و رحمت میراث میبرند چنانکه بعضی از وراثت هیچگاه برای آنها فرض و سهم تعیین نگردید و هموان از باب نسب با سبب میراث میبرند علیهذا باید نقص بر کسی وارد شود که هموان سهم معینی ندارد مراد از تعصیب نیست در مواردیکه برای وراثت فرض در شرع تعیین

اِسْتِدْلَالُ قَائِلِينَ بِتَعْصِبٍ

گردیدن چنانچه پس از اداء سهام و فروض معینه از تركه چیزی بماند بطور آن
خاصه از نزدیکان و بستگان تقسیم شود که آنها را عصبه مینامند و مرد از
عصبه بستگان مرد میباشد بابتگان زن که بواسطه مردان انساب میباشد
دارند و از قسم اول است پس از آن و پس از آن پس پدر و پدر زن پدر برادران آبویی
با آیه و پس از آن آنها عمو و پس از آن عم و پدر و پدر و پس از آن آنها
و از قسم دوم است دختر بملاحظه برادرش که پس میباشد دختر پس
بملاحظه برادرش (چنانچه برادر داشته باشد) خواهر آبویی با آیه در صورتیکه
برادر داشته باشد

از امثله تعصب اینست که فوط نماید و برای او پدر و مادر و دختر باشد
زیر نصف ۲ منعلق بدختر و دوسدس ۲ منعلق بدختر و مادر خواهد بود
فرضا الباقی ۱ بنا بر مختار امامیه این سهم را باید آبوین و دختر به نسبت سهامشان
تقسیم نمود رد او بنا بر مذاهب قائلین بتعصب باید برادر و پسر برادر و الا عمو
یا پسر عمو و امثال ایشان داد و نیز از امثله تعصب است چنانکه برای منوقه احد
الابوین و دختر باشد منتهی در اینصورت باقیماند ۲ میباشد.

قائلین بتعصب احتجاج نموده اند بوجوه -

۱ - ظاهر اینست که فرائض را تعیین نموده و بر استيفاد از آنها حصر حقوق
ذوی الفروض است بمقدار یک تعیین گردیدن پس ضاف بر سهام ارتباط بآنها
ندارد تا رد تقسیم شود -

۲ - چنانچه ذوی الفروض ضاف بر سهام معینه استحقاق داشته

اسند لال قائلین تعصیب اشکال بر آن

باشند فائده در تعیین سهم نخواهد بود -

۳ - طلب حضر زکریا از خداوند و لپی که وارث او باشد (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي) و ولی ظهور در اولاد ذکر دارد و این مسئلت برای این بود که عصبه مازک او زانبرند و چنانچه آنست که هم وارث بالتمام بود اختصاص بدکوریه و جبر بود -

۴ - روایت از ابن عباس از پیغمبر اکرم ص که فرموده مال شخص منوفی تقسیم میشود بر صاحبان فرض طبق دستور قرآن و هر چه باقی ماند برای نزدیکان مرد است -

منکرین تعصیب هیچیک از وجوه ضربی را کافی در اثبات مدعی نمیدانند اما وجه اول زیرا بر فرض دلالت بر حرمان ورثه داشته باشد نسبت بنمازاد بر سهام دلالت بر استحقاق عصبه ندارد علایق اینانیکه تعیین سهام برای جماعته از ورثه مینماید در مقام حصر و تحدید نیست بلکه نظر بمصالحی مزید است اتمام بشأن آنها گردیدن پس مفهوم ندارد چونکه اثبات شئی صریحاً فایده ماعدا نمیکند و مانع نیست که ذوی السهام علایق بر سهم مقدار و بعنوان رد بر داشت نمایند بواسطه اطلاق قولهم و اولوا الارحام و قوله ما ترك الميراث و چنانچه در میراث اقتصار بایات خاصه بشود جمع کثیریه از وراثت بدون نصیب مینماید علیهذا در غیر موارد سهام ناچار تمسک بایات عامه از قبیل ایه اولوا الارحام و ایه یوصیکم الله فی اولادکم و ایه المیرجال نصیب و للنساء نصیب و نحو آنها مینماییم.

اشکالات بر تعصیب - و اصطلاح منع و حجب

اما وجه ثانی چون فائده تبیین سهم منحصر نیست در اینکه زیاده از حد
معین استحقاق نداشته باشند بلکه ممکن است غرض این باشد که کمتر از این
مقدار نیز چنانچه در سهم ابویین و زوجین قبلاً ایشان شد علانی بیکه از فوایدش
اینست که در موقع اضافه ترک بر سهام بھر یک از سهمیه ها به نسبت سهمشان رد میشود
اما وجه ثالث پس بناء بر مذاق قائلین به تعصیب که مدعی میباشدند نبی
اکرم ص فرموده (نحن معاشر الانبیاء لا نورث درهما ولا ديناراً) مسئلت حضرت زکریا
و زات علم و نبوت است نه مال و اما بناء بر آنچه در تفاسیر معتبره مذکور است چو حضرت
اما وجه رابع که روایت منقوله از ابن عباس باشد پس بعلف دلج در سندش
و معارضه باروایت دیگر از ابن عباس که تکذیب میکند مقاله منسوب به خود شرا
در موضوع ارث عصبه بلکه ثابراً اولو الارحام و دیگر ایات تمسک مینماید بر این
عدم ارث بتعصیب بر فرض تکافور و این چون ثانی موافق با عموم ان کتابست
لازم التقدیم است علانی اخبار کثیره معتبره از اهل بیت عصمت و طهارت ع که
آورده بمانه البیت هستند بر نفی استحقاق عصبه بمانهم عصبه و عدل جواز تقدیم
انها بر افرین از ارحام و آن فی فیها التراب موجب و هن روایت اولی خواهد بود
(فصل چهارم - در منع و حجب است)

و اصطلاح در باب ارث در لسان فقهاء مندرج است که نظارب مفتا
انها ممکن است برای بے اطلاع از اصطلاح گاهی موجب شبهه شود -

(۱) مانع - و مراد از آن جهات طاریه و عناوین ثانویه ایست که
موجب محرومیت گنای میشود که بحسب جعل اصلی و عنوان اولی استحقاق میراث

زکریا علیه السلام را از
بوده و زکریا را از
جله اش را بر بی است
بودند برای اینکه بعد
اموالش ضرر معصیت
نشود از خداوند طلب
فرموده تا باین
صحیح از صلوات و وارث
او گردد و لایزال است
عصبه ندارد و سرفراز
اشعار ممکن است از
خاص شریع حضرت زکریا
بوده باشد (صحیح)

در موانع و حاجب مراد از اسلام کفر

داشتند اند (مثل کفر قتل رقیبت) بنفصی که ذکر خواهد شد

(۲) حاجب - و مراد از آن کسانی هستند از وراثت بالفعل یا بالقوة که بعضی از وراثت بالفعل را از تمام میراث یا بعضی از محروم مینمایند بشرطیکه بیان خواهد شد

موانع را بعضی از فقهاء ثابت عد ذکر فرموده اند و لکن در این رساله اقتضای می شود بر ذکر برخی از آنها که مانعیتش نزد همه یا مشهور مسلم است -
(الف) - کفر - کفر در مقابل اسلام است - اسلام را جمیع تعریف نموده اند باعتراف بشهادتین و بعضی اعتقاد بچنان وعقد قلبی را هم در تحقق اسلام معتبر دانسته اند و منافض را در زمره کفار شمرده اند و بعضی دیگر اعتقاد قلبی را درخیل در حقیقت ایمان دانسته و منافقین را که فقط اقرار بلسان دارند از جمله مسلمین میدانند نه مؤمنین زیرا پیغمبر اکرم با آنها معامله مسلمان میفرمود و بر این قول میتوان شواهدی از روایات آورد -

بعضی از اعلام فقاهت فرموده اند کفر آنچه است که معتقدان با قائل و گویند آن و با فاعل و بجا آورند آن از اسلام خارج شود و البته توصیف کفر باین کیفیت پس از معلوم بودن حقیقت اسلام و اینکه کفر منافض و مقابل با اسلام است باین ملاحظه است که در تحقق کفر نفی اصول اسلام بالضرارة و المطابفة لازم نیست بنا بر این چنانچه کسی معتقد با اصول اولیه اسلام بنا یکی از آنها نباشد مثل اهل کتاب یا نباشد و لکن بزبان انکار نماید که (محمدا

صلی الله علیه و آله و هو ما یخرج به معتقدا او قائل او فاعله عن الاسلام) (تجارت)

دَر کُفْرِ اِنْجَالِیِّ اِسْتِزْهَایِ

بِهَا وَاسْتَفْتَنَهَا أَنْفُسُهُمْ ، بِأَقَاتِلْ بِمَقَالِهِ بِأَعَامِلْ بِعَمَلِهِ شُود که مَرَجِسْ ثَانِکَار
 بِکے ازانها باشد مثل اینکه یکی از ضروریات اسلام از قبیل نماز و روزه و زکوة
 و حج را انکار نماید فُدَح در آن کند یا بفرمان که برهان رسالت پیغمبر است یا
 بشخص پیغمبر یا با ائمه طاهرين که مودت آنها بنص کتاب فرض است اهانت و
 جسارت نماید یا خروج بر امام زمانش که بنص پیغمبر تعیین گردیده کند و خون
 محرم او را مباح بداند و یا بالعکس غلو در بار شأن آنها نماید صفات مخصوصه
 بخداوند را برای آنها قائل شود از ریفه اسلام خارج است زیرا واسطه
 بین اسلام و کفر و مسلم و کافر در بالغ عاقل فرض ندارد و چنانچه واحد و این
 اسلام نباشد کافر است بلکه انکار و فُدَح در حکم غیر ضروری هم چنانچه با
 علم باینکه حکم الهی و فرموده پیغمبر است نباشد چون بالملایمه انکار نبوت و
 فُدَح در دستور اسلام میباشد که (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)
 و اخباریه هم دلالت بر این معنی دارد موجب کفر است و لکن بر حسب ظاهر بعضی
 از روایات و منقول از کاشف الغطاء قدس سره الشریف کفر انجالی مثل غلات
 و خوارج و قدریه و مفوضه نواصب استلزامی مثل انکار ضروری و لو عن
 فطره باشد موجب اجزاء احکام مرنده فطریه صریح نمیشود بلکه قابل استنباط است
 و نبویه تمام احکام مسلم بر او جاری و حد از او ساقط میشود چنانچه در مورد قدس
 از حضرت صادق علیه السلام از امیر المؤمنین منقول است که قَالَ أَسْتَفْتِيهِمْ فَإِنْ تَابُوا وَ
 إِلَّا قَتَلْتَهُمْ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ از حضرت باقر علیه السلام در حد مفصل نقل میکند قَالَ
 مَنْ حَدَّثَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَ بَرِّئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ إِلَى

کے مانعیت کفر از ارث

صورتے وارث کافر از وارث نمیرد ارثش فقط بوارث مسلمان او میرسد ولو
در طبقه اخیر اسباب میراث که ولایه عنق باشد باتفاق اصحاب بجهت ذوات
معتبره که المسلم یحب الکافر و برئته و الکافر لا یحب المسلم ولا برئته و
در صورتیکه در هیچیک از طبقات میراث وارث مسلمانی نباشد باید کلیه
اموالش بامام ^ع که وارث من لا وارث له است بانائب و برسد تا بمصارف مقبره
و فقراء مؤمنین برساند و چنانچه متوفی کافر بالاصل باشد پس اگر در طبقات
میراث وارث مسلمانی داشته باشد تمام مال باو میرسد در غیر وجه در
صورتیکه زوج او قبل از قیمت ترک اسلام اختیار کرده باشد یا زوج پس از
اسلام زوج در مدت تربص و عدت فوت شدن باشد چه اولادیه برای زوج
باشد چه نباشد نصیب آلامی زوجیت که رُبع است میرد زیرا کافر حاجب
مسلم نمیشود و وجودش در حکم عدم است و بقیه منعلق بوارث کافر و میرسد
بمقتضای قولهم ^ص هم علی موارثهم و قیاس زوج لباثر وراثت مسلم که تمام
مال را میرد و حاجب تمام خواهد بود مع الفارق است زیرا زوج قابلیت ارث
تمام مال را ندارد و لو هیچ وارثی نباشد مگر بنا بر قول کسانی که در زمان غیبت
امام ^ع برای زوج میراث بالرد قائلند یا در خصوص فرض و بعضی از فقهاء

سه لفظ الصاء من اسلم علی میراث قبل ان یقسم فهو له و قوله ^ص فی المیزان اسلمت
قبل ان یقسم المیراث فلها المیراث. سه مکر در اولاد صغار مشروط باینکه پس از
بلوغ اخبار اسلام نمایند بتفصیل که عن قریب ذکر خواهد شد مشر

در توارث بین کفار و کُفَر و عَدُو و اَرِثُ مَسْلَم

در خصوص فرض میفرمایند پس از وضع رُبْع (سَهْم) زوجیه باید بامام یا نایبش برسد زیرا کفار بمنزله مَوْتِه هستند لَا یَحْجُونَ وَلَا یَرِثُونَ و لکن ظاهراً نفی وراثت آنها در صورت اسلام مَوْرُوث است بآدمورد و جو و ارث مُسْلِم قابل ارث نسبت بتمام مال و اگر هیچ وارث مُسْلِمانی برای او نباشد کَلْبَةُ اموالش متعلق بوراثت کفار او خواهد بود و لاء امامت مانع توارث بین کفار نمیشود و الا موردی برای ارث کفار باقی نماند و این مخالف اجماع اُمّت و نصوص معتبره است و چنانچه مَوْتِه مُرْتَد باشد در صورتیکه وارث مُسْلِم داشته باشد در هر طبقه از طبقات (غیر از زوج) تمام میراث متعلق با او خواهد بود و اگر فقط زوج مُسْلِم برای او باشد نصیب اُمّیه زوجت را میرد بقیه باید بامام یا نایبش برسد (بنابر مشهور) و اگر زوج مُسْلِم هم نداشته باشد تمام مال باید بامام یا نایب او برسد و حکم کافر اصلی در اینجا جاری نیست (در فطریه باتفاف اصحاب در ملکی هم بشهرت عظیمه قریب باتفاف) و روایت ابراهیم بن عبدالحجید را از حضرت صادق علیه السلام که تفصیل بین فطریه و ملّی داده گریچه بعضی از متأخرین توشیح فرموده اند و لکن چون مشهور اعراض از آن نموده اند حجت ندارد و روایات ذالیه بر توارث بین کفار ظهور در کافر اصلی دارد و امّا روایاتی که بمضمون لَانَوَارِثَ بَيْنَ اَهْلِ مِلَّتَيْنِ رَسِيْدٌ است و در بعضی اخبار معتبره تفسیر شده است بنفع توارث از جانبین که ظاهر باب تفاعّل است و در ذیل یکی از این اخبار مفسره میفرماید، وَلَا يَرِثُ اِذَا دَا اِلَاسْلَامُ اِلَا عِرْفَانُ نَرِثُهُمْ وَلَا يَرِثُوْنَ .

در حکم کفر اسلام و تبعی

نُبْرَه شرحیکه در بیان مراد از اسلام و کفر و احکام آنها گذشت
نسبت باصل و حقیقه آنها بود و این دو موضوع نیز مثل کثیریه از موضوعات
دیگریه که معروض احکام میباشد فرد نیز پله برای آنها مقرر است و فرد نیز پله
موضوع مسلم یا کافر اینچنان کسلی هستند که عقلاء با شارع بر اعتبار ایشان
از آقا بر و عفو و ایقاعات ارزش قائل نشده است مثل مجانین و اطفال غیر
مميز بلکه ممیز غیر رشید

در شرع مقدس بمنظور اجراء احکامیکه تعطیلش موجب تضییع حقوق
خواهد بود برای این طوائف کفر یا اسلام تبعی (نیز پله مقرر فرموده که چنانچه
در زمره مسلمین و اطفال و مجانین آنها باشند محکوم بحکم آنها و لو اعتقاد
بچنان و اقرار بلسان هم نداشته باشند و بلکه چنانچه انکار هم بنمایند اگر مخلوق
بطوائف کفار باشند محکوم بحکم ایشان و بطور کلی احکام از قبیل طهارت و
نجاست و حرمت اموال و اعراض و توارث و غیرها تابع یکے از این دو ضرف
خواهند بود و بطوریکه از مجموع کلمات اصحاب مضامین روایات استفاده
میشود در مسئله اسلام نیز پله و تبعی ادنی اضافی و مناسبت کافی است و لذا
چنانچه یکے از ابون در حال ولادت یا حال انعقاد نطفه مسلمان باشد طفل
محکوم باسلام و با او معامله مسلمان میشود گرچه مشوع از دین اسلام خارج
وارند از پیداکند و بر این مدعی عموماً اتفاق اصحاب شده است و در خصوص
مورد اعراض وارند از مشوع از دین اسلام بعضی متمسک بآن الاسلام لا یعلی
علیه نموده اند و بر فرض شبهه بیکه اسلام تابع اثبات خواهد شد همچنین

در حکم کفر و اسلام تبعی

طفل محکوم بایسلام است اگر یکی از ابویں قبل از بلوغ ان اختیار اسلام نماید و بر این فرع نیز ادعای اجماع شده است و بعضی تمسک بر نبوتی مرسل نموده اند که اِذَا اسْلَمَ الْاَبُ جَرَّ الْوَلَدَ اِلَى الْاِسْلَامِ و در این فرض هم باز فائزند باینکه اینداد متبوع مؤثر در تغییر حکم فرزند نیست و اما اسلام یکی از احذاد بنا حدّات در حال انعقاد نطفه یا از زمان ولادت تا انتهای ایام صباوت ایا مثل اسلام احدی لا بوین مؤثر در حکم بایسلام تبعی احذاد باشد یا شرعاً تأثیر بی ندارد مورد اختلاف است جمعی که از جمله انها است صاحب جواهر قدس ترجیح داده اند الحاق را مطلقاً چه احدی لا بوین زند باشد یا نباشد و لکن آنچه بنظر میرسد تفصیل بین موردیست که طفل تحت تکفل یکی از احذاد مسلّم باشد بطوریکه تبعیت صدق نماید پس محکوم باحکام اسلام خواهد بود مثل طفل اسپری که تحت تکفل مسلمان باشد و مورد یکدیگر یا مادر کافر تحت تکفل او نمایند که در احکام تابع ابویں خواهد بود و ادله که طرفین تمسک نموده اند برای قول بالحاق مطلقاً یا عدم الحاق مطلقاً یا تفصیل بین موت و حیو ابویں تمام بنظر نمیرسد.

نسیب بنابر الحاق اطفال مسلمین با ایشان در احکامیکه موضوعش مسلم است و الحاق اولاد کفار بانها در آثار و احکام منفرد بر عنوان کافر اگر اولاد مسلمین پس از بلوغ اختیار کفر نمایند داخل بر عنوان کافر نخواهند شد زیرا حکم بایسلام انها تبعاً در حال صغر انها را داخل بر عنوان مسلمانان نمود علیهذا اختیار نمودن کفر و لو اول زمان بلوغ انها را داخل در زمره مرنده

در حکم اولاد صغار کفار و وراثت آنها

می نماید و از بعضی روایات استفاده این مطلب می شود و لکن در الحاقش بر نطفه
بعضی شبهه نموده اند زیرا ظاهر تعبیر از نطفه عن الاسلام یا خرج عنه اعراض
از اسلام حقیقه است قدر مسلم

پس از اینکه مانع کفر (در صورتیکه موروث مسلم باشد یا کافر
باشد و وراثت مسلم هم داشته باشد) بر حسب اخبار معتبره مستفیضه و انفا
اصحاب بلکه ائمه شریفه نفی سبیل و مسلم و مبرهن گردید این بحث می باید که آیا
اولاد صغار کفار (در صورتیکه پدر و مادر هر دو کافر باشند) چنانچه وراثت
مسلم در همان طبقه یا طبقه منافع مثل برادر و خواهر و اولاد آنها باشد محروم
از میراث هستند بجهت کفر تبعی هم چنانکه بنحاست و جواز استرقاق می باشند یا
باید انتظار زمان بلوغ آنها را داشت پس اگر بعد از بلوغ و عرضه اسلام بر آنها
اسلام را اختیار نمودند مفد مند بر دیگران یا مشرکند یا آنها و اگر کفر را
اختیار و تسخیل نمودند محروم و ممنوع خواهند بود.

بطوریکه از تتبع کلمات فقهاء استفاده می شود مسئله از موارد
اختلاف بین اصحاب مشهور از فدهاء مثل شیخین صدوق قاضی ابن زهره
حلیه کلبه نجیب الدین ترجمه داده اند توارث را در صورتیکه پس از بلوغ اسلام
اختیار نماید و بعضی از اعلام اشکال نموده اند و تصریح بقتول نموده اند و

مسئله و بطریق صحیح از حضرت باقر نقل شده است: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ نَجَدَ إِسْلَامَهُ فَلَا تُؤْتِيهِ لَهُ وَ جَبَّ قَتْلُهُ وَ بَانَتْ حُرَّتُهُ وَ قَبِمَ مَالُهُ عَلَى وَلَدِهِ
مسئله مثل محقق در شرایع.

در حکم اولاد صغیر کفار و قبول اسلام آنها

مثل صلح بیاض

بعضی دیگر توصیف با حنبط فرموده اند پس از اشکال در مسئله از دروس نیز
 اخبار توارث منقولست صاحب جواهر از متأخرین تأیید میفرماید عکس توارث را
 و صاحب مسند تقوی میگوید توارث را یکی از اعلامی که ادراک فیض عصر شرع
 نمودیم میفرماید بنا بر تحقیق که عبادات صبی شرعیست دارد چنانچه در زمان صبا و
 اسلام اخبار نماید مسلمانان حقیقی خواهد بود زیرا شرط صحیح عبادت اسلام است
 پس قول بشرعیست و صحیح عبادت آنها و بودن اعمال آنها مصادیق حقیقه صوم
 و صلوات (نه صرف صوت عبادت و تمرین) ملازم با قول بقبول اسلام و توارث
 آنها میباشد و روایتی در بعضی از فروع مسئله از مالک بن اعین از حضرت
 باقر نقل شده است که سؤال میکند از آنحضرت در مورد یک کفر مرد نصرانی که
 فوت نموده و برای او فرزندان و همسر نصرانی و یک پسر برادر و یک پسر خواهر
 مسلمان میباشد امام علیه افضل الصلوات والسلام در پاسخ تفصیلی میفرماید
 که حاصل منطوق و مفهومی اینست چنانچه اولادش بالغ و نصرانیست یا اخبار
 کرده باشند کلیه مال متعلق بآن دو وارث مسلمانست (اثلاثاً) دو ثلث
 برای برادر زاده یک ثلث برای خواهر زاده و چنانچه اولادش صغیر باشند اگر
 اعتراف با اصول اسلام نمایند مال باید به پیشوای مسلمین داده شود که نگاهدارد
 نماید تا زمان بلوغ آنها پس چنانچه بعد از بلوغ باقی بر اسلام مانند تمام
 مال بآنها دفع شود و در صوت اعراض از دین اسلام بآن دو وارث مسلمان
 اثلاثاً داده شود و اگر اعتراف با اصول اسلام در حال خوردگی نکردند مال^{سه} اثلاثاً

بله البتة این هم مفید است لکن موردیکه عرض اسلام بر آنها بشود و بحد تمیز رسید باشند انکار نمایند
 والا خیال غافل محض باشند و یا تمیز برای آنها نباشد مورد و محال برای این تفصیل نیست منته

در روایت و عقد و زایش اولاد صغار کفار

مُتَعَلِّق بَان دُونَ مُسْلِمَانِست لکن بر آنها است که به نسبت میزانشکه دریافت می‌دارند
مصارف اطفال را بر ذمه دارند تا زمانی که بالغ شوند .

اصحاب بر روایت ابراد نموده اند بعلت ضعف سند و لکن چون مورد
عمل جمیع از اعظام قُدَمَاء و نقل مشایخ حله است علاوه بعضی از بزرگان مدعی
هستند که صدوق از عبدالمملک هم نقل می‌نماید و او از قمد و چین است و نیز در
سند ابن محبوب و او از اصحاب اجماع است این ابراد وارد و قاضی نخواهد بود
اما چیزی که بیشتر موجب فلاح و ابراد است اینست که مطابق اصول و قواعد بایباید
انتظار بلوغ و اخبار کفر یا اسلام حقیقی آنها را داشت و بایباید از باب تبعیت حکم
بکفر و حرمت آنها نمود تفصیل بین اعتراف با اسلام در حال صباوت و غیر موجب
بنظر می‌رسد که اینک قائلین بنواری علی فرض اسلام آنها پس از بلوغ ظاهر اقبال
باین تفصیل نیستند بلکه منقول از ایشان لزوم انفاق است قبل از بلوغ و وجوب
تسلیم مال پس از بلوغ و اخبار اسلام است و جمیع از آنها مورد را مختص دانسته
و بطور کلی قوای بنواری بشرط اخبار اسلام بعد از بلوغ داده اند و آنچه پس از
تأمل در قواعد و اصول اولیه میزانت و غیرها بنظر می‌رسد و مورد تأیید جمعی
از اعلام هم می‌باشد اینست که قُدَمَاء و مسلم از مانعیت کفر در باب میزانت کفر حقیقی و
حریم از ارث کافر بالأصل است نه کفر مجازی و نیز بلی کافر بالسبع و در غیر کافر
حقیقی عموماً و اطلاقات میزانت محکم و مقدم است بجهت شبهه در تخصیص و تفصیل

مگر بنا بر قول بعضی که قبول اسلام صبی میزانت را منفع بر شرعیت عبادتش دانسته چنانچه
قبلاً بیان شد مش

در حاجیت عکس حاجیت کفری اطفال

و کفر تبعی نسبت بعضی از احکام مثل نجاست هم مازای مؤثر است که طفل تبعیت
خارجی از کفار داشته و در جمع آنها باشد چنانچه مستفل و مؤثر به گرد پا
ملحق بدار الاسلام شود بلکه بر نجاست او نیست بلکه در مورد سبب اطفال کفار
اگر سبب مسلم باشد بعضی تصریح بطهارت فرموده و ادعای قیام سپهر بر
معامله طهارت بامسبیه شده است و بعضی دیگر میخواهند ترجیح بدهند و ترتیب
اثار اسلام را در غیر موارد اجتماع بجهت حد مشهور کل مولود یولد علی الفطری
و ابیه شریفه فطره الله الی فطره الناس علیها کد لالت دارد بر توحید جلی
کلبه بشر

و حاصل کلام بر فرض مناشأه اینست که ادله ذالیه بر حاجیت مسلم کافرا
انطباق قطعی بر مقام ندارد زیرا عدم کفر این اطفال حقیقه مسلم و محکوم بون
انها بحکم کفار و نیز بل انها منزله نیاکانشان در جمیع اثار و احکام مشکوک است
بلی اگر اسلام شرط توارث بود چون در مورد بحث شرط منتفی است حکم توارث
به مآخذ بود لکن در ادله اولیه میراث مثل ابیه شریفه بوصیکم الله فی اولادکم
و کریمه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض باینکه مراد از اولی اقربست و همچنین
ابیه و لیرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و لیلیناء نصیب و نحو انها
تعرض نسبت با شرائط اسلام شده است و لذاجانین و صغار از اولاد مسلمین
میراث میبرند و انظار زمان افافه با بلوغ انها هم معبر نیست و دلایلی هم ندارند

مگر متمسک باستصحاب بقاء نجاست تبعیه شویم و اینهم پس از خروج از تبعیت موضوعاً ظالم
از اشکال نخواهد بود

دَوْرَانَتْ اَوْ لَا دَصِغًا كَفَّارًا بِاِعْزَافِ بَاصُولِ اِسْلَامٍ اِنْ بُلُوغِ

که توارث آنها از باب اسلام تبعی و تشریف است.

علاق محرمیت کفار از موارث در موارد خاصه مسلماً عقوبت^۱ است
 بآراء اخبار کفر و الحاد و ترغیب است نسبت بانها و تکریم و اعزاز و تشویق است
 نسبت بپادماندگان مسلمان ایشان و اطفال قاصراً و ذاک و جبه برای عقوبت
 آنها بنظر نمی رسد لاسیما که قائلین بتوارث مقید و محدود نموده اند بموردیکه
 پس از رشد و بلوغ اسلام را اخبار نمایند بلکه سیر نکیریم مؤمن ملاک تشویق
 باسلام اقتضاء دارد حکم بتوارث را در مورد فرض ممکن است گفته شود محرمیت
 این اطفال بحرم پدران و مادران خلاف عدل و انصاف است که شارع همواره
 بنحو آتم و اکل مراعات آنرا فرموده پس اقولی در نظر چنانچه روایتی معتبر بدانیم
 بدون تأمل همان تفصیل خواهد بود که در روایت مذکور است و لکن چنانچه
 بجهات سند و مضمون قابل اعتماد نباشد مطلقاً یعنی چه در زمان صغر عراف
 باصول اسلام بنماید یا ننماید اقولی توارث است اگر پس از بلوغ اخبار اسلام بکند
 و این تفصیل موافق با اعتبار است و چنانچه بعد از بلوغ اخبار کفر بنماید بفرقه
 المسلم حجج الکافر تمسک خواهد شد برای دفع مال بوارث مسلمان و از
 مجموع این بیانات میتوان استفاده نمود که در صورت وجود و ارث مسلم برای
 کفار وراثت دیگر (چنانچه صغیر باشند) مشروط بتعقیب تحقیق اسلام است

چنانچه از من لا یحضر الفقیه که مبتنی بر متون روایات نقل شده است، ان الله عز وجل
 حرم علی الکفار المیراث عقوبه لهم بکفرهم کاحرم علی القاتل عقوبه لقتله منه ۳ بابتی از مود
 ۲ چنانچه بعضی از اعلام باینوجه استناد و استدلال فرموده اند منه دام ظلّه
 نص بظا ایش

در میراث جنون و اسلام و ارث کافر قبل از تقسیم ترکه

پس معتبر و مؤثر در وراثت جامع بین اسلام فعلی و استقبالی خواهد بود چنانچه در نظیرش که اسلام و ارث بالغ کافر قبل از قسمت ترکه باشد میباید بنا بر این اگر طفل در حال صغریه فوت نماید میراثی برای او نخواهد بود لهذا ما خطر بالبال مع ضیق المجال و الاحتیاط مستحسن در کل حال و طریق در مقام منحصر ظاهره فی الصلح و تشکیک الامر فیما اذا کان المال بعد ثالث و لم یصطلح المتخاصمان ثم لا یخفی علی فرض عدم استقرار النظر احد الطرفین ان فلنا بالفرع فی الشبهات الحکمة امکن القول باستخراج المستحق بالاستقراء فراجع و تأمل

و اما چنانچه در ردیف و رثه مسلمان کافر یا در طبقه مقدم بر آنها مجنون باشد پس اگر ان مجنون بعد از بلوغ و عقل قبول اسلام نموده و جنون عارضش شده باشد ظاهر اشبه در وراثت نیست زیرا بجانبین از مسلمین محکوم با حکام آنها هستند و اگر اخبار کفر کرده باشد و جنون طاری بر کشته ظاهر بحکم کفار است و ممکن است با منصفیاب حکم تعلیق عقد وراثت زمان عقل و کفرش نیز استناد نمود و اگر جنونش قبل از رسیدن بحد بلوغ حادث شده باشد مورد اشکالست مگر اینکه بجانبین کفار را مطلقاً در تمام احکام بحکم آنها بدانیم

کافر یک محروم از میراثست چنانچه قبل از تقسیم ترکه بین ورثه مسلمان اخبار اسلام نماید اگر مساوی با آنها باشد از جهت طبقه شرکت میکند با آنها بحسب سهمی که در باب ارث برای او مقرر گردیده و اگر مقدم باشد منفرداً تمام

باب التمسک بالحق

وله والظاهر ان في هذه الصوق الامناس الامن الا بداع عند الحاكم وهو تعجل على تأنيبه

در اسلام و ارث قبل از تقسیم و تقارن اسلام و تقسیم

مال را میبرد با اتفاق اصحاب بواسطه روایات کثیره و معینه در موارد خاصه و بنحو عموم (بعبیر) مَنْ أَسْلَمَ عَلَى مِيرَاثٍ قَبْلَ أَنْ يُقَسَّمَهَا فَلَهُ مِيرَاثُهُ وَمَنْ أَسْلَمَ بَعْدَ مَا قُسِّمَ فَلَا مِيرَاثَ لَهُ و ترک در فاصله بین فوت موروث و اسلام و ارث یا بحکم مال میث است تا هر یک از ورثه که واجد شرع گردد بداند که کس مال میث را یا آبائیه یا از ورثه که واجد شرع بوده و یا قبل از قسمت حاضر شده و یا بعد از سهم مفرد منتقل می شود و کشف این مطلب مان قبول اسلام کافیست قبل از قسمت میسر است زیرا از مجموع ادله استفاده می شود که شرع جامع بین اسلام قبل از فوت مورث و قبل از قسمت ترک می باشد و چه در دم اقرب بطوایر عموم مان و اطلاقات و است و شواهد گنیز می توان برای آن ذکر نمود مثل اینکه هر یک از ورثه مسلمان می شوند سهم خودشان را قبل از تقسیم بنحو مشاع منتقل بغير نمایند و همچنین در صورتی که یکی از ورثه قبل از قسمت فوت نماید سهمش بوارش منتقل خواهد شد آنها کفار مالک و افعی انتقال مال بانها می نماید - بنا بر این نمائند و فوائد حاصله از ترک در مدت ضرورت نسبت سهم هر یک از ورثه بیعت اصل معلوم بانها می باشد -

و چنانچه بعد از تقسیم ترک قبول اسلام نماید میزانی برای و نخواهد بود با اتفاق اصحاب بواسطه روایات سابقه - و چنانچه فرض اسلام و تقسیم مقارن شوند گرچه این فرض خیلی نادر است زیرا اسلام امریست از حصول و تقسیم امریست در پی مگر اینکه مقارن شروع بتقسیم قبول اسلام نماید یا اینکه مقدار ترک و عدد ورثه کم باشد تا در زمان اعتراف بشهادتین قسمت

شك در قبلیت بعدیت اسلام و ارث

خاتم پذیرد بر هر نقد بر فخر و محققین عدم توارث است زیرا کافر از میراث محروم است مگر اینکه قبل از قیامت اسلام اختیار نماید و این فرض از مضاردهای مخصوص نیست - و چنانچه شک در قبلیت و بعدیت بشود سه صورت دارد -

۱- اینکه نه علم بزمان قیامت حاصل باشد و نه علم بزمان اسلام در این فرض چون دو احتمال متعارض است و احراز شرط توارث که اسلام قبل از قیامت باشد ممکن نیست بعضی بر اینند که جدیداً اسلام محکوم بر یحقیق خواهد بود و لکن این وجه بنظر وجه نیست چون بمقدار سهم کسیکه اسلام اختیار نموده علم اجمالی حاصل است باینکه باملاک شخص جدیداً اسلام است یا منعلق است بسائر وراثت پس هیچکس علم بامتنقال این مقدار از مال را بخودشان ندارند پس تصرف در آن مقدار برای سائر وراثت مسلم با احتمال اینکه اسلام کافر قبل از قیامت باشد مشکل است و اصل حدوث موجب ارث نسبت بکافر بیک قبول اسلام نموده - معارض است باصل عدم حدوث موجب انتقال بوارث مسلم زیرا قائل بکشف شدیم یعنی اسلام و ارث کافر قبل از قیامت کاشف انتقال از زمان فوت موروث است بتفصیلی که ذکر شد و ترجیح سائر وراثت باستناد اینکه وراثت آنها مشروط بشرطی نبوده و وراثت کافر مشروط باخبار اسلام قبل از تقسیم میباشد و آن محرز نیست بیه وجه است زیرا وراثت سائر وراثت هم کلاً او بعضاً مشروط بشرطی است که بقاء کافر بمجال کفر تا زمان تقسیم باشد و اینهم محرز نیست لایالوجدان و لا بالاصل لما فلنا من المعارض بین الاحتمالین که نتیجه استصحاب بقاء کافر تا زمان قیامت معارض میشود با استصحاب عدم قیامت تا زمان قبول اسلام کافر و چنانچه بقعه استخراج

مجاوهر قند

شك في تقدمي تأخر إسلامي وإسلامي في إنشاء تقسيم

مُسَدَّقٌ شُودِیْ وَجَهْ نِلِیْتُ وَالْأَبْصَحُ وَآگَرِ نِصَالِحِ نَشُودِ بَعْدِ نِلِیْتُ حُكْمٌ بِهْ تَنْصِیْفِ
اگر مَنَاطِ دِرْهَمِ وَدَعِی تَنْصِیْحِ شُودِ .

۲- اینکه تاریخ اسلام کافر معلوم و تاریخ تقسیم ترک مجهول باشد در این صورت چنانچه شرط توارث عبارت باشد از اسلام و ارث در زمان عقد قسم ترک میتوان بوسیله اصل موضوع را ننیم نمود زیرا جزء وجودی آن که اسلام است و ارث کافر باشد محرز است بالوجدان و عدم تحقق قسم در آن زمان هم بوسیله اصل نافی ثابت میشود پس صحیح است گفته شود قبول اسلام نمود در زمانه که (بحکم اصحاب) ترک تقسیم نشد بود و لازم توارث و این وجه منسوب بدروس کشف اللثام میباشد و لکن چنانچه اعتبار این دو مفهومی (انجایه و سلیه) بخوار ثبات و توصیف و لو بغایت قبله و بعدیه باشد که ظاهر روایت (مَنْ أَسْلَمَ عَلَى مِيرَاثٍ قَبْلَ أَنْ يُقَسَّمْ فَلَهُ مِيرَاثُهُ) میباشد از شرط و تمیزش باصل مشکل است.

۳ - اینکه تقسیم ترک معلوم و تاریخ اسلام کافر مجهول باشد در اینصورت
بهمان مبنای مذکور در صورت دوم باینستصحاب بقاء کفر تا زمان تقسیم ترک
صحیح است گفته شو قسمت (بحکم استصحاب) لَمْ يَسْتَصْحَابْ بَقَائِهِ عَلَى الْكُفْرِ
إِلَى حِينِ الْقِسْمَةِ در زمان کفر وارث و افحش و لازم شرعاً عاقدتوارث خواهد بود
اگر وارث کافر در اثناء تقسیم ترک اخبار اسلام نماید و جوی بلکه احوال
در مسئله میباشد -

۱- شرکت در مقدار یک تقسیم نشده است در صورت مساوات با دیگران

اسلام وراثت کافر کے ارثاء تقسیم شرک

از حیث طبقہ اختصاصش بان در صورت تقدم بر آنها از اسلام نسبت بان مقدار بیکه قسمت شده است بعد الفسقه است و نسبت بان مقدار بیکه باقی ماند اسلام قبل الفسقه است .

۲ - شرک با اختصاص نسبت بتمام ترک ذریعہ الجناح مجموع من حیث المجموع ممکن است گفته شود اسلام قبل از قسمت ترک تحقق پیدا کرده (چونکه قسمه بقول مطلق خاتمه نیافت)

۳ - عدم شرک و عدم استحقاق بالمره حتی نسبت بان مقدار بیکه تقسیم نکردیم ذریعہ اسلام قبل الفسقه که شرط توارث تحقق پیدا نکرده (چونکه شروع در قسمت شده است)

واقونے در نظر تفصیل است که مفاد وجه اول باشد نسبت بمشهور داده شده است ذریعہ تقسیم در موارد اموال و اشياء متعدده امریست ندیجی و چون بر هر يك از اموال و اعیان ترک صدق میراث میکند پس نسبت بھر کدام از آنها که تقسیم کردیم اسلام بعد از قسمت ان میراث میباشد و نسبت بھر کدام که تقسیم نشده است اسلام قبل از قسمت ان میراث خواهد بود

در موارد بیکه وراثت دو صنف از یک طبقه باشند مثل اجداد و اخوان متسببین بمیت از ناحیه پدر و متسببین با و از ناحیه مادر چنانچه قبول اسلام کافر بعد از تعیین سهام هر يك از دو صنف قبل از تقسیم بین افراد صنفیکه جدید الاسلام داخل آنها است و افشور و چون ثلاثه در مسئله سابقه جاریست صاحب جواهر و بعضی دیگر نفوذ فرموده اند توارث را و بعد بنظر نمی رسد

م - شرک در صورتیکه سائر ورثه مطبقه او باشند اختصاص در صورتیکه سائرین در مرتبه بعد از او باشند منته

تَفْسِيرُ تَرَكُّمَنْ حَيْثُ الْفَيْمَةُ فَرَضُ الْخَصَاوَارِ مَسْلُومَةٍ

وَالْأَحْوَاطُ لِلْأُولَى الصَّالِحِ

در جائیهی که ترک من حیث لقیمة تقسیم شود باینکه مال نفویم شود و نصیب هر یک از وراثت به نسبت سهم الارثی که برای او مقرر است تعیین گردد ظاهر املحوق بتقسیم خارجی باشد و اخبار اسلام بعد از آن مؤثر در توارث نباشد خصوصاً اگر مال از چیزهایی باشد که قابل تجزیه و تقسیم علیین خارجی نباشد از قبیل بعضی جواهرات بلکه بعضی از رقبات و مستغلات

در صورتیکه وارث مسلمان منحصر بفریده باشد (غیر از امام و زوج) بمحض موت مال منتقل با و میشود و چون تقسیم مورد ندارد اسلام وارث کافر مؤثر در توارث نخواهد بود مؤثر در توارث در این مورد فقط اسلام قبل از فوت مورد میباشد اما زوج چون (بنابر مشهور) غیر از سهم اعلی که ربع است چیزی نمیرد بقیة مال بامام یا نائبش باید برسد پس اسلام کافر قبل از تقسیم بین زوج و امام اسلام قبل از قسم است و اما امام و چو وراثتش از باب عدم وجود وارث است (ولذا انتقال مال بامام مثل انتقال بنا و ورثه نیست که در عداد اموال شخصه اش واقع شود بلکه باید بمصارف فقراء برسد) پس اگر اسلام وارث قبل از این باشد که مال بمصارف مقرر برسد یا به بیت المال منتقل شود از باب اینکه وارث موجود شده است مال بجدید الاسلام از ورثه میرسد و لذا در روایت صحیح ابابصیر از امام نقل میکند در مورد مسلمانیکه بمیرد و برای او نزدیکان نصرانی باشد چنانچه اسلام بنا و ورثه از نزدیکان او میراث برای او است و اگر هیچک از بستگانش قبول اسلام ننماید

در عرق نحصار و از مسلم نفی قبل از اسلام و ارث کافری

میراث متعلق بامام خواهد بود بنا بر این در صورتیکه یکی از دو وارث سهم الارث را قبل از اسلام وارث کافر بدیگر به منتقل نماید و یا بقوت قهر بدیگر منتقل شود چه قائلند باینکه اسلام کافر پس از نقل یا انتقال مؤثر در وراثت نخواهد بود زیرا زوال شرکت موجب انحصار وارث گردیده است و لکن منقول از بعضی دیگر از فقهاء عده الحاق مورد است بفرص انحصار وارث هنگام ترک مورث که اصلاً تقسیم موضوع نداشت پس چنانچه وارث کافر اسلام اختیار نماید صدق میکند اسلام آورد قبل از تقسیم ترک و لکن ظاهراً ابراد وارد نیست چون ظاهر اخبار اسلام قبل الفیقه مورد نیست که فیه حد و ثا و بقائاً در ترک فرض داشته باشد و در مانحن فیه بقاء فرض ندارد پس سالبه بآنفاء موضوع میشود و خلاف سابق ادله است و بر فرض شبهه اصل عدتوارثت زیرا شرط توارث کافر محض نیست مگر اینکه تمسک شود بآنصحاب حکم تخلیق وراثت کافر پس از ترک مورث و قبل از وقوع نقل یا انتقال باین بیان که اگر وارث کافر پس از مورث قبل از وقوع نقل و انتقال اسلام اختیار میکرد هر اینه ارث میدید و پس از وقوع نقل یا انتقال شک میشود که آیا حکم سابق باینکه است یا زائل است بحکم لا تنقض البین بالشک یا بد حکم سابق بر نقل یا انتقال را بر اسلام کافر بآر نمود و اسلام مؤثر در توارث دانست .

مشهور بین اصحاب توارث بین جمیع فرق مسلمین است مگر انطوائی که منحل باسلام میباشد و لکن محکوم بکفرند مثل خوارج و نواصب علاوه و منکر ضروری بواسطه اخبار معتبره مستفیضه که دلالت دارد مؤثر در توارث

در توارث باین جمیع فرق مسلمین ملل کفار و مانعی قتل

اسلام است مثل (ان) الاسلام هو ما علیہ جماعۃ الناس من الفریق کلهما و
 به حقیقت الدماء وعلیه جرت المناکح و الموارث و ان الاسلام شهادۃ ان
 لا اله الا الله و النصدیق برسول الله و به حقیقت الدماء وعلیه جرت المناکح
 و الموارث و بواسطه اطلاق ادله ارب بنسب زایان و روایات و اما حد
 نبوی ص لا یتوارث اهل مللین ناظر با اختلاف راصول دین است که یکی مسلم بنا
 و دیگری کافر چنانچه بعضی از اعظام نقل فرموده اند تفسیر شرابا بن خود روایات
 فرقی و طوائف مسلمین همه از مله اسلامند و همچنین مشهور نزد اصحاب توارث بن
 ملل مختلفه کفار است بجهت عمومات ادله ارب و اینکه نقل شده است کفر ملل
 واحد است و روایه لا یتوارث بین اهل مللین گذشت تفسیرش بنفی توارث بین
 مسلم و کافر انهم از یکطرف یعنی مسلم موروث کافر نمیشود

(ب) قتل که موجب حرمت قاتل است از وراثت نسبت بمقتول چنانچه
 یکی از موجبات و مقتضیات ارب نسبتا سببا بین انها باشد باتفاق اصحاب
 و اخبار معتبره از جمله روایت هشام بن سالم از حضرت صادق ع که نقل میفرماید
 از پیغمبر اکرم ص (لا میراث للفائیل) و همچنین روایه ای بصیر از آنحضرت که فرمود
 (لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه) و لکن مانعیت قتل مشروط باینست
 که صدور قتل از روی عمد و ظلم باشد پس چنانچه برای احقاق حقه مثل قصاص
 یا ابطال باطله و یا دفاع از حقه چه نفس محرمه یا عرض محرمه یا مال محرمه باشد
 مرتکب قتل بشود موجب حرمت میست نخواهد شد باتفاق اصحاب و ائمه و اشرع این
 حکم بر عظیم آنف قاتل است و این حکم مختص بمورد قتل عدوانه و ناروا میباشد

شُرَاطُ مَا نَعَيْتُ قَتْلَ اَزَارُثْ

وَدَرِ رَوَايَتِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ دَرْ جَوَابِ اَزَايْنَكِه دُو ظَائِفَرِ يَكِي بَاغِبِه دِيكِرِه عَادِلِه
بَايَكِدِيكِرِه مَقَانِلَه نَمُودَنَدَنِ يَكْفِرَ اَز ظَائِفَرِ عَادِلِه بِدِ بَا بَرَادَرِ بَا يَكْفِرَ اَز مَنْسُوبِ يَن
دِيكِرِ خُودَرَاكِ اَز جُمْلَه ظَائِفَرِ بَاغِبِه بُو دَكُشْتِ اَيَا قَاتِلِ اَز مَنْصُولِ مِيرَاثِ مِيرِ خُصْرِ
صَادِقِ مِيفَرِ فَايِدِ نَعَمَ لِأَنَّهُ قَتْلُهُ بِحَقٍّ وَهَمْ جَنِينَ اَكْرَا زَرَوْ خَطَا اَز اَوْصَادِرِ
شَدِه بَاشَدِ تَوَارِثِ ثَابِتِ بَجَهَانِ غُرُوبِ دَرْ شَرْطِ اَوَّلِ اَز اِتْفَاقِ وَحَكْمِه تَشْرِيعِ
نَصْرِ خَاصِّ مُعْتَبَرِ.

دَر مَوْرِدِ قَتْلِ خَطَا مشهُو نَفْصِيلِ قَاتِلِ شَدِه اَنَدِ يَن دِهَرِ وَمَا تَرَكِ وَلِخُبَارِ
كِرْدِه اَنَدِ مَحْرُومِ مِيرَاثِ قَاتِلِ اَز دِهَرِ وَاسْتَدْلَالِ نَمُودِه اَنَدِ بَجَنْدِ وَجِه -
۱- اَيْنَكِه چُون قَاتِلِ خُودِ دِهَرِ زَا مِيرِ دَاوَدِ تَمَلَّكَ اَن بَا بَعْضِ اَن بَارِثِ غَلَطِ اسْت
۲- بَرِ فَرْضِ اَيْنَكِه بُو جِه اَوَّلِ قُطْعِ مَحْرُومِ مِيرَاثِ حَاصِلِ نَشُودِ لَا اَقْلَّ
اَز اَيْنَكِه شَبَهَه دَر اسْتَحْقَاقِ حَاصِلِ مِيرَاثِ و چُون دِهَرِ اَز مَاتَرَكِ نَبِثِ بَاطِلَا فَاثِ
اَرِثِ نَمِيشُو اَن تَمَسَّكَ نَمُودِ بَرَايِه تَوَارِثِ اَز اَن زِيْرَا اَن هَا مَنْصَرَفِثِ بَا مَوَالِ اَصْلِيَه
مَوْتِ وَبَعْضِه اَز اَدْلَه مَثَلِ (مَاتَرَكِ الْمِيرَاثِ فِلَو اَرِثِ) مَخْصَصِ بَا مَوَالِ وَمِنْ وَكَانَ مَوْتِ
مِيرَاثِ.

۳- اَيُّ شَرِيفِيٍّ وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَا فَخَرِيٍّ رَقِبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَهَه
مُسْلِمَةٍ لِأَهْلِيَه كِه دَلَالَتِ دَاوَدِ بَر لِهَرِومِ پَر دَاخِتِ تَمَامِ دِهَرِ وَچُونِ اَيْنَكِه قَاتِلِ خُوسَمِ
بَاشَدِ دِهَرِ كَامِلَه نِپَرِ دَاخِتِه -

۴- حَكْمِ مَنْصُولِ اَز نَبِيِّ اَكْرَمِ (لَا يَتَوَارِثُ اَهْلُ مِلَّتَيْنِ بَشَيٍّ وَرِثِ

اَيْنِ وَجِهِ مَخْصَصِ بَغِيْرِ خَطَا مَحْضِ اسْتِ زِيْرَا: رِفْعِ خَطَا دِهَرِ بَر عَاقِلَه اسْتِ مَنَه نامِ ظَلَه

در مانعیت قتل از ارث و شرائط آن

الْمَرْثَةُ مِنْ مَالِ زَوْجِهَا وَمِنْ دَيْبِهِ وَبِرِّ الرَّجُلِ مِنْ مَالِهَا وَمِنْ دَيْبِهَا مَالُ تَقْلٍ
أَحَدُهُمَا صَاحِبُ عَمْدٍ أَفْلَا بَرِّتُ مِنْ مَالِهِ وَلَا مِنْ دَيْبِهِ وَإِنْ قَتَلَ خَطَا وَرِثَ مِنْ مَالِهِ
وَلَا بَرِّتُ مِنْ دَيْبِهِ (و ظاهر اینست که خصوصیت برای زن و شوهر نیست

و اما بعضی از روایاتیکه دلالت دارد بر محرومیت قاتل مطلقاً مثل روایت
علاء بن فضال از حضرت صادق (ع) (وَلَا بَرِّتُ الرَّجُلِ الرَّجُلَ إِذَا قَتَلَهُ وَإِنْ كَانَ خَطَاً)
و مرسله از همان حضرت (وَلَا بَرِّتُ الرَّجُلَ أَبَاهُ إِذَا قَتَلَهُ وَإِنْ كَانَ خَطَاً) علاوه بر
ضعف سند چون موافق با مذاق عامه است محمول بر نفی است و بعضی قائل بوارث
شدن از دبه و غیر آن بجهت اطلاق صحیح عبد الله بن سنان از حضرت صادق (ع) در
مورد مردیکه مادر خود را کشته (إِنْ كَانَ خَطَاً وَرِثَها وَإِنْ كَانَ عَمْدًا لَمْ يَرِثْها) از
جهت ترك استنصال بین دبه و غیر آن از ازاله مفعول و لکن چنانچه نبوی مر بور
بواسطه عمل مشهور و ثوق بصدورش از نبی اکرم حاصل شود شارح صحیح
مربون خواهد بود کما لا یخفى فاعلم

در مانعیت قتل فرقی نیست بین پدر و غیر آن نزد امامیه و همچنین فرقی
نیست بین اینکه شخص مباشره قتل نماید یا اینکه سبب نماید یعنی عملی انجام
نماید که بدن و ساطعه فاعل فخر و دیگر بی مورد و او کشته شود مثل اینکه چاهی
در راه او حفر نماید و بسقوط در آنجا بمیرد یا در دنده ای را زار نماید که او را پاره
کند یا ستمی در خوردنی یا آشامیدنی او داخل نماید که او نفهمید بخورد و بمیرد
یا او را در مکانی حبس کند که از گرسنگی یا تشنگی فوت نماید اما چنانچه وارث شخص
عاقلاً بالغی را بقتل و تحریک کند یا اگر از راه نماید نامور و او را بکشد از مصادیق

بمیرد

در قتل مجنون یا صبیّه مورث خود را

تسبیب مصطلح نیست احکام قاتل بر او بار نمیشود (گرچه محکوم مجبور باشد خواهد بود) بلکه مباشر قاتل است و ادله اغراء و اگر آتش را چون امثال نه است شامل مورث نیست زیرا اجرائش نسبت بفاعل خلاف امتنان است نسبت بمفعول بلی اگر بطوریکه ندلیس و ثلبیس و اغراء و اغفال کرده که فاعل قتل یقین کرده مفعول مهلر الدم و واجب القتل است فضاصل سافط و بر مباشر قتل دیر لازمست چونکه عمد شبه خطاء است و لکن بحکم المغرور رجع الی من غره میبواند بمقتضای دیر غار بگیرد و در صورت استنکاف و عدم امکان الزام بوسیله حاکم شرع از اموال او نقاص کند و حکم حبس ذائم هم بر غار ظاهر اجازت و لازم الاجراء است و در قتل خطاء فرقی نیست بین اینکه سبب قتل فی حد ذاته جائز باشد مثل ضرب تادیبیه یا حرام مثل صید لیهو بجهت اطلاق ادله.

مسئله چنانچه صبیّه یا مجنون عمداً مورث خود را بکشد محرّم و از میراث نخواهد بود زیرا عمداً نهادن حکم خطاء است و همچنین شخص خواب چنانچه عمداً از او سر نهند که موجب قتل مورثش شود زیرا انهم در حکم قتل خطاء است و بطوریکه گذشت حکم تشریع مانعیت قتل هم در اینگونه از موارد جائز نیست و همچنین فرقی نیست در مانعیت قتل بین اینکه سبب قتل دیگریه قبل از مورث وارث شده باشد یا نه مثل اینکه ستم محلی که خورده و لکن دارای حیوه مستقره باشد و ارث او را ذبح نماید یا برضیه مبتلا باشد که قطعاً تا چند روز یا چند ساعت دیگر تلف خواهد شد و ارث تعجیل در امانه و مرگش نماید و او را بکشد بلی چنانچه موجبات فوت بنحو علّه نامرّه واقع و مؤثر شد باشد و رمقی از حیوه باقی ماند

اعلاما هو المشهور

در قیام اولاد قائل مقام و ذرات و حکم درین

بطوریکه عرفاً و راجعاً اجزاء ندانند و موت و زامستند بعمل ذرات بنهند ایجاد سبب قتل صرفاً از موانع ارث نخواهد بود.

(تبصره)

چنانچه کسی بواسطه قتل محجوب ذرات بشود اولاد او که موانع ارث در آنها نباشد قائم مقام او خواهند شد در ذرات زیرا ممنوع بحکم معدوم است پس چنانچه شخص اولاد نداشته باشد و اولاد او داشته باشد آنها و ارث هستند و نوبت بطبقه ثانیه نمیرسد و همچنین اگر اولادش بواسطه وجوه ممانع ممنوع از میراث باشند اولاد او را حجب طبقه ثانیه میباشد و میراث میرد و زانیان معبره هم بر این حکم که مطابق قاعده (الأولاد یقومون مقام آبائهم) میباشد رسید است از جمله صحیح جمیل است از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) فی رجل قتل أباه قال لا یرث وإن کان للقائل ولد و یرث الجد المقتول، و صحیح دیگر از جمیل از یکی از ان دو امام (ع) قال لا یرث الرجل إذا قتل ولده أو والدیه و لکن یكون المیراث لورثه القائل، و این حکم اختصاص باین ممانع ندارد بلکه در موانع دیگر میراث هم چنین است پس اگر پدر بواسطه کفر ممنوع از میراث باشد پسر مسلمان قائم مقام و ذرات خواهد بود و همچنین در رقیبت

(ثلثیه)

دیه در حکم مال میت است پس چنانچه مازک و لیه بدیون میت نباشد از دیه باید پرداخت شود و وصایای اگر بعنوان ثلث یا ربع یا نحو آنها باشد شامل دیه نخواهد شد مگر اینکه قرینه بر عدم شمول دیه نباشد مثل اینکه ثلث ارث عین

معنی از اعیان ترک تعیین کرده باشد و این حکم چنانچه میسر آید قابل مالک شدن
 بدانیم و اعتبار ملک برای او نزد عفوای مستنکر نباشد و از ادله در بهر استفاد
 شد باشد که حقیقت است جمیع برای مقبول مطابق قاعده است چونکه جزء
 مانرک و محکم آن میباشد و اما اگر میسر آید قابل تملک ندانیم یا از ادله جعل
 در بهر استفاده شود بهر حقیقت است که شارع مقرر فرموده برای وراثت و تشفی
 فلوی آنها و ارتباطی بهت ندارد این حکم مخالف قاعده و بعد است اولیاء
 مقبول است که از دیر اداء نمایند یا بر امام مسلمین است که از بیت المال بپردازد
 میفرماید (بَلْ يُوَدُّوَادَيْنَهُ مِنْ دِينِهِ الْيَسَارَةُ عَلَيْهِمْ أُولِيَاءُ
 فَإِنَّ أَحَقَّ بِدِينِهِ مِنْ غَيْرِهِ) و بر هر نقدی را اخبار خاصه معبره رسیده است که
 احکام مال مقبول بر دیر سائر و جاریست از اداء دیون و تعلق و صابا و
 تقسیم و تسهیم بین وراثت نسبی و سببی علی حسب استحقاقشان از موقوفات شخصی
 موقوفه غیر از برادران و خواهران مادر به که از آن محروم هستند
 پسند معبر از خضر صادق و ذاب شده است که فرمود (فَضْرُ
 امیر المؤمنین علیه السلام فی دین المقبول أَنَّهُ بَرْتُهُ الْوَرْتُهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُحَاهِمُ
 إِذَا لَمْ يَكُنْ عَلَى الْمَقْبُولِ دِينَ إِلَّا الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ مِنَ الْأُمَمِ فَإِنَّهُمْ لَا يَرْتُونَ
 مِنَ الدِّينِ شَيْئًا) و ظاهر عبارت محقق قدس در شراب و نافع اینست که مطلق
 منظر بین بنادر از دیر محرومند و شاید از باب اولویت و قطع بمناط این نظر
 داده شده است زیرا چنانچه برادران و خواهران مادر استحقاق میسر ندارند
 باشند سائر خویشان و ندان مادر از قبیل خاله و زایه و خواهر زاده گان و

معنی از اعیان ترک تعیین کرده باشد و این حکم چنانچه میسر آید قابل مالک شدن
 بدانیم و اعتبار ملک برای او نزد عفوای مستنکر نباشد و از ادله در بهر استفاد
 شد باشد که حقیقت است جمیع برای مقبول مطابق قاعده است چونکه جزء
 مانرک و محکم آن میباشد و اما اگر میسر آید قابل تملک ندانیم یا از ادله جعل
 در بهر استفاده شود بهر حقیقت است که شارع مقرر فرموده برای وراثت و تشفی
 فلوی آنها و ارتباطی بهت ندارد این حکم مخالف قاعده و بعد است اولیاء
 مقبول است که از دیر اداء نمایند یا بر امام مسلمین است که از بیت المال بپردازد
 میفرماید (بَلْ يُوَدُّوَادَيْنَهُ مِنْ دِينِهِ الْيَسَارَةُ عَلَيْهِمْ أُولِيَاءُ
 فَإِنَّ أَحَقَّ بِدِينِهِ مِنْ غَيْرِهِ) و بر هر نقدی را اخبار خاصه معبره رسیده است که
 احکام مال مقبول بر دیر سائر و جاریست از اداء دیون و تعلق و صابا و
 تقسیم و تسهیم بین وراثت نسبی و سببی علی حسب استحقاقشان از موقوفات شخصی
 موقوفه غیر از برادران و خواهران مادر به که از آن محروم هستند
 پسند معبر از خضر صادق و ذاب شده است که فرمود (فَضْرُ
 امیر المؤمنین علیه السلام فی دین المقبول أَنَّهُ بَرْتُهُ الْوَرْتُهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُحَاهِمُ
 إِذَا لَمْ يَكُنْ عَلَى الْمَقْبُولِ دِينَ إِلَّا الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ مِنَ الْأُمَمِ فَإِنَّهُمْ لَا يَرْتُونَ
 مِنَ الدِّينِ شَيْئًا) و ظاهر عبارت محقق قدس در شراب و نافع اینست که مطلق
 منظر بین بنادر از دیر محرومند و شاید از باب اولویت و قطع بمناط این نظر
 داده شده است زیرا چنانچه برادران و خواهران مادر استحقاق میسر ندارند
 باشند سائر خویشان و ندان مادر از قبیل خاله و زایه و خواهر زاده گان و

بودون

در مانعیت رقیبت از توارث

برادر زادگان مادر و خاله زادها و ذایه ها که دور نزنند بطریق استحقاق توارث نسبت بدیروزانها نخواهد بود و اگر قطع بحکم حاصل نشود از باب ابرم امتضار فیما خالف لأصل علی مورد الدلیل مقتضای عمومات ارث بضم اطلاق استحقاق و رثه نسبت بدیروزانکه میراث میبرند از دیروز علی کتاب الله و سهام هم میراثیست که هر مناسبت مناسبت ارث از آن میرد مگر خصوص خواهران و برادران مادر و دیروز و دیروز قطع نسبت با اولاد آنها جزاف نیست زیرا اولاد قائم مقام ابناء و أمهات میباشد و در صورت فقدان ایشان عند الموت سهام آنها را استحقاق دارند و فرض اینست که برای ابناء و أمهات آنها سهم و حقه نیست و لکن نسبت با احوال و خالات حصول قطع مشکل است فدل بر آرا بنادرین منقول استحقاق تمام و رثه حتمی کلاله اُم و این فتوای شاید بر مبنای عدم حجه اخبار غیر قطعی و عدم جواز تخصیص کتابت بانها که منسوب باین ادراک و معروف از او میباشد.

(ج) بند بودن - و مانعیت رقیبت در طرفین وارث و مورد و میباید شد

یعنی مملوک نه ارث میبرد نه کسی از او ارث میبرد و مخفی نیست که این بحث بنا بر مالکیت مملوک فرض دارد و لکن بنا بر عدم قابلیت مملوک للتملیک و التملک محال برای این بحث نیست پس چنانچه غلام پاکیزه میبرد و اموال داشته باشد ما بملکش منتقل بمولایش میشود نه از باب ارث بلکه بحق مولویت چنانچه اگر کسی غلامش را بفروشد یا از او کند هم بنا بر مستفاد از ظاهر بعض کلمات همین حکم جاریست که اموال منقول بمولیش

فُرُوعُ مَا نَعِيََتْ رِقَّتُ زَارِثَ

خواهد شد فراجع وندبر

مسئله ۱ - بعد مکاتب مطلق چنانچه بمیرد در صورتیکه از مال
الکتابه مفدا و بی پرداخته باشد به نسبت مقدار یک اداء نموده حُر است و توارث نیز
او و ورثه حاصل و ثابت و نسبت بمقدار یک نفر ذاخته رِق است و همان
نسبت از اموالش منتقل بمولایش میشود بحق المالكه و المولویه و چنانچه برای
همچو مکاتبه اولاد بی باشد در رِقَّت و حُرَّت تابع او خواهد بود و بعضی است
در صورتیکه بعد از عقد و پیمان کتابه انعقاد نطفه بشود یا اگر قبل از معافدن
منعقد شده باشد پیمان مکاتبه شامل اولاد هم بوده باشد.

مسئله ۲ - در فرض مزبور نسبت به بقیه چنانچه برای او مال باشد
پس از اداء سهم رِقَّت که مربوط بمولای است باقیمانده مانرك اگر وافی بمال الکاتبه
باشد چون عقد مکاتبه لازم است و دین مؤجل بموت مدیون محجل میشود باید
ورثه مال الکاتبه را بپردازند و اگر ورثه از جمله اولاد بی باشند که حُر بی پدر و مادر
در اداء بی انصاف باشند و تابع او باشند از ادا خواهند شد و اگر وافی
به نتم مال الکاتبه نباشد مطابق خبر مضم از حضرت صادق علیه السلام میتوانستند در
اداء مال الکاتبه نمایند و از ادا شوند و این امر الزامی نیست چونکه ورثه موظف
بأداء دیون از غیر ترک نمیشوند.

مسئله ۳ - در صورتیکه از مال الکاتبه چیزی اداء نشده باشد چون
بحال رِقَّت باقی است تمام اموالش بحق الملك بمولای منتقل خواهد شد و اولاد هم
بحال رِقَّت باقی میباشد بلی مطابق اطلاق روایت مضم که مورد اسناد اصحاب است

فُرُوعُ مَا نَعَيْتَ رِقَّتِ ارْثُ

چنانچه اولاد سَعِ در اداء مال الکاتبه نمایند از ادخواهند شد و این حکم ارفاق
و امثالیه است از ناحیه شارع مقدس نسبت باولاد مکاتب مطلق -

مخفی نماند که اخبار باب مثل احوال مختلف است و آنچه بنظر رسید و ذکر
شد حاصل جمع بین آنها و قواعد مسلمة فقهیه مستنبطه از آیات و روایات معتبره
است چون در مورد تعارض و آیات ترجیح باموافق کتاب سنه قطعه است .

تذکره - چنانچه کسبه فوت نماید و طبقه اولی از وراثت بنده باشند
و اولاد آنها از اد باشند رِقَّت پدید یامد در مانع از توارث نیست و اولاد قائم
مقام اباء و امهات خواهند بود (مطابق قاعده باب وراثت) و نص خاص از
حضر صادق علیه السلام و این قاعده بطور تفصیل در مانعیت قتل ذکر شد فراجع

مسئله ۴ - 'از ادیه قبل از قیمت مائرك بین ورثه در صورت تعدد ایشان
موجب توارث است بواسطه روایت معتبره از حضرت صادق علیه السلام (مَنْ اَعْتَقَ عَلَى مِيرَاثٍ
قَبْلَ أَنْ يُقَسَّمِ الْمِيرَاثُ فَهُوَ لَهُ وَمَنْ اَعْتَقَ بَعْدَ مَا قَسِمَ فَلَا مِيرَاثَ لَهُ) پس اگر رتبه
مقدم باشد و ارث منحصر خواهد بود و اگر در عرض باشد شرک خواهد کرد
بنابر این عید مدبر در صورت تعدد ورثه چون بمحض موت از اد میشود و مصداق
'از ادیه قبل از قیمت است ارث خواهد برد از مولای مدبرش چنانچه یکی از
موجبان وراثت بین آنها موجود باشد و لکن در صورت اتحاد و ارث از اد
چون در رتبه از ادیه او که جزء عله وراثت و رتبه متأخر از مائرك مولای مورث
میباشد وراثت و ارث منحصر بفرده است که عله وراثت فظ مائرك مؤثر میباشد
مدبر میراث نخواهد برد . فتامل

م - و جزء دیگر مائرك مؤثر است مش

فُرُوعُ مَا نَعِيتُ رَقِيتُ از تَوَارِثُ

مَسْئَلَةُ ٨ - چنانچه مَمَالِیکُ مُتَعَدِّدٌ باشند و ترکِ وافی نباشد مگر بخریدارِ بیکی از آنها یا بعضی از هَر یکِ اَحْتمَالِ لزومِ خریدارِ بیکی از آنها ببعینِ قرعِ ظاهراً بی وجه است چونکه معلوم نیست نظر شارع در مثل فرض بخریدارِ و ازادِ بکفر یا التَّمَامُ باشد تا برای استخراجِ مَطْلُوبِ مَجْهُولِ اسْتِفْرَاعِ شود بلکه اَحْتمَالِ اقوی اینست که بعضی از هَر یکِ خریدارِ و ازاد شوند زیرا نسبتِ ترکِ بتمامِ آنها از بابِ اینکه در یک طبقه میباشد مُتَسَاوِیَّتِ ترجیحِ بعضی ببقیه ن مَرُوحِ و قَبِیحِ و مَمْنَعِ از نَاحِیَةِ شَارِعِ حَکِیمِ است پس مَجْلَبِ برای استکشافِ آن بطریقِ قرع نخواهد بود.

مَسْئَلَةُ ٩ - چنانچه بَسْتِکَانَ متوفی همه مَمَالِیکِ وَلَکِنْ در طبقاتِ مُخْتَلَفَةِ مِیْرَاثِ میباشد از بابِ اینکه اسْتِفَادَةُ آنها از مَازِکِ و ازادِ بِنَاسَبِ اَفْضَاءِ و زَایِطِ است که در آنها میباشد و مطابقِ اَبْرَکِ رِیْمَةِ (أُولُو الْأَرْحَامِ) بعضی مَقْدَمٌ بر بعضی اُولی در اسْتِفَادَةُ از اَمْوَالِ و حُقُوقِ مِیْتِ میباشد ظاهراً مُتَعَبَّنِ است بر حاکمِ شرع که مَازِکِ را ضَرَرِ دَرِ خَرِیدِ و ازادِ نَزْدِ بَکَرِ و آنکه در طبقهٔ سَابِقِ است بنماید و چون او ازاد گردید قَهراً بِحُکْمِ اَفْرِیْقِ بَقِیَّةٔ مَالِ را بِالْوَرَاثَةِ مَالِکِ خواهد شد.

مَسْئَلَةُ ١٠ - چنانچه وَارِثُ مُنْخَصَرِّ مَمْلُوکِ مَوْرُوثِ باشد بَفَوْزِ مَوَالِیِ مَوْرِثِش ازاد و چنانچه مَازِکِ دیگر چه داشته بَارِثِ مُنْثَلِ یا و مِیْثُورِ بعضی از فُهْمَاءِ اِحْطَاطِ فرموده اند که حاکمِ شرع و لایِئِ او را ازاد کند و مَازِکِ را تسلیمِ او نماید.

فُرُوعُ مَا نَعِيَ رِقَّتْ اَز تَوَارِثُ

مسئله ۵ - چنانچه شخص منوفی وارث حر نداشته باشد وارثش منحصر بمملوک باشد و مائرک و ایه بقیمت وارث مملوک باشد اگر مملوک پدر یا مادر باشد با اتفاق اصحاب باید از مائرک خرید و آزاد شود و باقی مانده هم بوارث مالک خواهد شد و نسبت بخرید و مادر از سائر بستگان هم مشهور قائل بجهن حکم هستند و از ذوات بان با هم استغاده میشود و در شمول این حکم نسبت بزوجهین خلاف است گرچه اهل الحاق آنها است بارحام لکن در مورد زوجه ما از اد از فرض متعلق بامام خواهد بود چونکه بنا بر مشهور زوجه ردّا میراث نمیدرد.

مسئله ۶ - مالک جائز نیست امتناع از فروش مملوک خریو نماید و اگر ابناء کند حاکم شرع از باب ولایت بر منفع در مقابل قیمت عادله میفروشد و میخرد و از اد میکند و در صورت نبودن حاکم عدول بانقضاء قیام با امر مینماید علاوه بر قاعده کلیه ذوات خاصه هم در باب موقوف است که زاویه بمحض رضاد و علیه عرض میکند چنانچه مالک ابناء از فروش کرد چه نباید کرد امام علیه در مقام جواب میفرماید: لَبَسَ لَهُمْ ذَلِكَ يُقَوِّمَانِ قِيَمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ يُعْطَى مَا لَهُمْ عَلَى قَدَرِ الْقِيَمَةِ -

مسئله ۷ - چنانچه مائرک و ایه بقیمت تمام مملوک نباشد از باب اینکه ملاک حکم از ادیه رقیبه وارثت و جریان قاعده میشود بجهت نیست قول بلزوم خریدار حصه از ان که مال و فاء بان نماید از ادیه همان مقدار سپس سعی در از ادیه بقیمت چنانچه نسبت ببعض داده شده است گرچه خلافت منسوب بشهو است

فَرْمانِ عِلِّیِّ لِحَاثِ اَزْ تَوَارِثِ بَیْنِ پَدَر و فرزند

(تَنْبِیْه)

جمع از اصحاب و ارث حُرِّه را که حاجب ارث مملوک میشود تعمیم داده اند
بضامن جریم و مولای معنق و کسیرا که حاجب نمیدانند در طبقات ارث صاحب
ولاء امامت و لکن ظاهر بعضی از روایات عدم مانعیت ضامن جریم و مولای
معنق است مثل صحیح یا حسن ابن سنان^س که حضرت صادق^ع حکایت میفرماید قضاوت
حضرت امیرالمؤمنین علیه افضل السلام را در بیان مردیکه فوت نمود و برای او مادر
مملوک و مال بود که چنانچه نزدیکان و خویشاوندان برای او نباشد از ما ترک
مادرش خریداری و از او شود و بقیه مال با و پرداخت گردد

(ی) لِحَاث -

ذکر لِحَاث در شمان موانع از این بابست که پس از ثبوت انساب بحکم فرائش
و استحقاق میراث قطع نظر از ملا عنده و افضاء توارث بین ملاء عن و ولد بلغان
مانع از توارث حاصل میشود و چه لِحَاث نفی سبب توارث که انساب شرعی باشد
مینماید و بلغان حکم توارث بین پدر و فرزندیکه بر فرائش او منولد گردیده ائمه
میشود و لکن بین فرزند و مادرش و بستگان مادر انساب باقی و حکم توارث
جاریست زیرا ممکن است پدر کاذب یا مشبه در نفی باشد و یا اینکه برای زن از

عبدالله بن سنان عن الصادق^ع فضیله امیرالمؤمنین^ع فی الرجل یهون ولده ام مملوک و له
مال ان یشره ام من ماله یشم بدفع الیه ابقیه المال اذا لم یکن له ذو
قرابته (حث ان تبین علیهم جمله اذا لم یکن له ذو قرابته ظاهر
فی ان الحاجب هو الرحیم الحر و ما یقرب بالیس نسبا)

کَرَمَانِعِیَّتْ لِعَانٍ وَحِمْلُ

راه شبهه ز مرد دیگر به این فرزند حاصل شده باشد که در این صورت نهام فرزند
ولد شرعی او خواهد بود

مَسْئَلَةُ چنانچه بمقتضای لَعَانِ نفی شرعی بین مُلَاعِنِ و ولد می شود
و همچنین بین ولد و خویشاوندان و نزدیکان پدر از قبیل عم و عمو و اولاد آنها
هم خواهد شد چه اینکه ایشان نباید مُلَاعِنِ نمایند در نفی ولد با نباید مادر
نمایند در انتساب با سناک باشند زیرا انتساب اعمام و اولاد آنها از راه
انتساب مُلَاعِنِ است و زمانی که انتساب او را نفل کرد و حجه برای توارث فروع
و خواشیه پدر نخواهد بود چنانچه در اخبار کثیره از وراثت ولد مُلَاعِنِ شده است
مَعصوم در پاسخ میفرماید وراثت مادر او است و در صورت فوت مادر خوال
او وراثت میباشند بنا بر این برادر و خواهر ابوی قبل از مُلَاعِنِ پس از لَعَانِ
بحکم برادر و خواهر مادر به و در ردیف آنها میراث میبرند و کَلْبَةُ احکام کَلَاءِ
اُمِّی بر آنها جاریست .

مَسْئَلَةُ چنانچه پدر پس از انجام تشریفات مُلَاعِنِ اعتراف نماید باینکه
فرزند او او است مطابق اخبار مُسْتَفِیضه ولد با و رد نمیشود و او میراث از
ولد نمیرد و لکن فرزند او میراث میبرد .

ه - حِمْلُ

یعنی کِنُونَةُ نطفه یا علقه یا مضغه قابله یا بودن و لدخی در رحم و
مانعیت حمل محدود بر زمان مُتَّصِفِ بودن باین وصف است زیرا اگر پس از
کمال خلقت که صدق عنوان اولاد یا یکی دیگر از عناوین نسبیه موجبهُ المورثه

در مانعیت حمل حاجیتش

بنماید و زنده متولد شو (عَلَى مَا فَرَضَ اللَّهُ) میراث میبرد گرچه جن فوت
مورث در رحم مادر باشد ثمه این مانعیت معلوم میشود در صورتیکه در رحم بمیرد
تنبیه ای حمل یعنی محمول که جنین باشد حاجیت نیز میباشد (ولو موقتاً)
زیرا اگر وراثت دیگر در تبه متأخر و طبعه بعد باشند نباید در ترک هیچگونه
تصریحی نمود تا موقع وضع پس اگر زنده متولد شد تمام مائرک از آن او است و
چنانچه مبتدئاً سقط شد مال متعلق بوزرات طبعه لاحقه علی ما فرض الله تقسیم
خواهد شد و در صورتیکه هم تبه حمل باشند اگر دو فرزند باشند مثل زوج
و مادر که وجود ولد مؤثر در نقصان سهم آنها میباشد از نصیب اعلیٰ محروم
خواهند بود کما اینکه در صورت مطالبه وراثت بنا بر احطاط لازم الماعان بمقدار
سهم دو فرزند پس باید کار گذارد و چه بسا طفل مرده سقط بشود که اصلاً میراثی
نخواهد داشت و باینکه پسریاد خیر است کما سیات فی تفصیل ص ۵۴
(تنبیه)

عدم وراثت سقط چنانچه در رحم تلف شدن باشد یا در اثناء وضع قبل
از خروج از رحم مورد اتفاق اصحاب است چه اینکه خلقتش تمام باشد یا ناقص
حدیث نبوی بمضمون السقط لا یورث ولا یورث نیز نقل شده است - چنانچه
وراثت مولود حی نیز نزد اصحاب بدون اشکال است و اخبار معتبره در این مورد
مستفیض است و انشاء الله در اثناء بحث بعضی از آنها اشان خواهد شد.
مسئله ولوج روح و حلول جنین در موقع فوت مورث معتبر در
توارث نمیشد انساب شرعی از طریق فراش و نحو آن در صورت امکان الحاق

کَرَمِیْرَاتِ حِمْل

بأنفقاد نطفه زمان جنین مورث ولو انما چنانچه زیند مولد شو کافیه است .
 مسئله در توارث حمل استقرار جنین بعد از انفصال و وضع لازم نیست باید
 طوریکه باشد که عرفاً او را مولود زیند بنامند یا اینکه از روی اراده نفس بکشد یا
 دست و پایی خود را اتکان بدهد یا گریه کند یا فریاد بزند که چه اینچنانکه در زمان
 کونایه باشد - بعضی از فقهاء استقرار جنین را معینه دانسته اند و شاید بدین
 همین باشد که برای مولود زیند تفسیر شد بر هر تقدیر تشجیان و تقلصات قهریه
 طبیعی که گاهی در گوشت گرم پس از ذبح حیوان مشاهده میشود مؤثر در توارث
 نیست - و این مطلب از روایات باب نیز استفاده میشود که معصوم میفرماید (اذا
 تحرك المولود تحركاً یلیناً فانه یرث و یرث) یا (اذا تحرك بحركة الاحیاء
 و یرث) یا (المنفوس بعینه مولود و الولده بنفاس) لا یرث شياً حتی یصبح
 و لیسمع صوته) یا (حتى یسهل و لیسمع صوته) -

خصوصیت برای صد کردن موقع ولادت که اذان تعبیر با سهلا میشود
 نیست که این امان خاصه جنین و خالت در حکم دانسته باشد و در بعضی از روایات
 تصریح با این مطلب شده است و تعلیل فرموده اند که چه بسا مولود گمگ و لال است
 و ذکرش در بعضی از روایات با از باب اینست که اظهر ما از ان بر حق با امان و شایعه
 غالبه است و با از جهت اینست که جمیع از قضای عامه استهلال را معبر دانسته اند
 امام هم تفسیر امان بر جنین را بر حسب ظاهر حصراً و را فرموده .

مسئله چنانچه جنین مولود بعد از وضع بعلم و جذایه یا بنده حراز
 نشود حکم بنواریت بواسطه استصحاب جنین قبل از وضع مشکل است چونکه

در میراث حمل

موضوع حکم شارع بوزاات (المولود حیا) میباشد و اثبات این عنوان باصل بدون دخالت حکم عقل و ملازمه نمیشود و این خود از جهل است که موجب سقوط استصحاب عدم حیات آن میباشد بنحویکه در جای خود مذکور است چنانچه گفته شود این موضوع مرکب است از دو وجه وجودی تولد و حیوی جزء اول محض است بالوجدان و جزء ثانی هم بیکه استصحاب حیوی اثبات میشود پس صحیح است گفته شود این مولود حی (بحکم استصحاب) این فلان بابت فلان و زارت او میباشد جواب او میشود علی فرض التسليم یا اینکه تمام موالید مانده در رحم ذرا ایه روح و حیوی بوده اند طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در ردایان مربوطه باین موضوع اما زان موجب العلم والایزم المزاغاة میدانند ممکن است گفته شود از مواردیست که علم دخالت ناممکن در کشف موضوع دارد بلی بینه عادل که شهادت عن حس بدهد یعنی دونفر عادل بایکوبند دیدیم پس از وضع حرکت میکرد که الا حباء باشندیم گریه یا فریاد شرکاف است میکند چون نازل بمنزل علم و جدای است یعنی دیدن و شنیدن دونفر عادل بمنزل دیدن و شنیدن خود مکلف میباشد بنا بر این اگر ماد مثلاً مدعی بقاء حیوی تا زمان پس از ولادت بشود قولش مسموع چون از اموری نیست که نوعاً و غالباً لا یعلم الا من قبلها و ادعاء میکند سائر وزاات چیزی را و باید اثبات نماید.

مسئله در صورتیکه طفل در اثناء طریقی و در بین وضع حمل فوت نماید مثل اینکه سیر او خارج بشود فریاد بزند و بمیرد و یا اینکه دستها هم خارج شد حرکت بدستها داد و قبل از خروج سائر اعضا تلف شود

کَرَمِیْرَاثِ حِمْلِ

فول مشهور عدم توارث است و لکن بعضی از اعلام شبهه نموده اند و خالیه از وجه نیست زیرا در روایات ندارد (اذا اوضح او انفصل حثا) بلکه دارد (اذا تحرك او استنهل) غایب الامر چون موضوع مولود است در صورتی که تمام بدن خارج نشد باشد شاید اطلاق مولود بقول مطلق بر او صحیح نباشد مسئله محتاج بآمل است و مقتضای اصل عدم توارث است احتیاط در تصالح است.

مسئله مغیر نیست در وضع حمل اینکه بطور عادی طبعی باشد یا پرخانجه بواسطه جنایتی جنین سقط شد شود و لکن پس از سقوط حرکت ازادیه داشته باشد میراث خواهد برد انصافیه هم اگر توهم شود در اطلاق بدو نیست. مسئله مصرح به در عبارات اصحاب نسبت به هم الارث حمل چنانچه سائر ورثه در ردیف و رتبه او باشند و مطالبه سهم الارث خود نمایند اینست که بمقدار سهم دو پسر برای او گذاشته شود تا زمانی که وضع شود با اینکه احتمالات عظامه در مورد حمل بفرمانش بعضی از فقهاء مردد بین عشره است زیرا ممکن است یک پسر یا یک دختر یا یک دختر یا دو پسر یا دو دختر یا دو دختر یا یک پسر و یک دختر یا یک دختر یا یک پسر یا یک پسر باشد و یا حرد سقط شود و علم اجمالی در مورد یک دوران بین امور مختلفه باشد که اختلافان باطل و اکثر است نسبت بقدر متیقن از تکلیف که اقل باشد منجز خواهد بود پس انها فرض اعلی و ادنی دارند و با وجود این فرزند تولدش حثا برای انها فرض ادنی میباشد مثل احد الزوجین و مادر بمقدار سهم

کَرَمِیْرَاتِ حَمَلِ

اَدْنِیْ کِه مُدَرْمِیْتَقِنِّ اَز اسْتَحْقَاقِ شَان مِیْبَاشَد مِیْشَوَانْد اسْتِفَادَه نَمَایَنْدُ مَا
 زَادِ حُرْمَتِ اسْتِ بَیْنِ حَمَلِ وُورَاثِ مَوْجُودِ بِنِ وَلَکِنْ اِنْهَا بِنِکِه دُورِ خِزِرِ نِیْسَنْد
 مَثَلِ اَوْلَادِ کِه بَا حَمَلِ دِر بَکَرِ شَبِّه وَاَز بَکَصِفِ بَر هَسْتَنْد چَا نِچِه نِخَوَا هِیْم بِمَقْضَا یِ عِلْمِ
 اِجْمَالِ اَحْیَاطِ بِنَمَایِیْم چُون بِلْشِ اَز مَقْدَارِ سَهْمِ بَکِ اَنْتَرِ دَوْرَانِ عَلَیْهِ نِخَوَا هِدُ بُوَد
 اِلْزَایِ بَر اِیْ کَا رِکْزِ اَرْدَنِ دُوسَهْمِ لَیْسَانِه نَدَارِیْم مَکَرِ اِیْنِکِه کَفَنه شُود دَر صُوتِ بِنِکِه
 حَیَّامُنُوْلِد شُود کُفِ مِیْشَوُ اَز اِبْدَاءِ سَهْمِ وِشْرِیکِ دِر تَر کِه بُوْدِه اسْتِ وِتَصَرَفِ
 دَر مَالِ مِشْرِکِ بَدَنِ رِضَا یَتِ وِموافَقَتِ شَرِیکِ جَا ز نِیْسَتِ وِمَقْضَا یِ اِیْنِ
 اَحْتِمَالِ عِدْجُو اَز نَصْرَفَتِ دَر مَالِ رَاسًا ز پُرَا اَمْرِ مَالِ حُرْمَتِ اسْتِ بِنِ اِیْنِکِه
 هَمِه اَش مِتَعَلَقِ بِمَوْجُودِ بِنِ بَاشَد بَا مَقْدَارِ اَز اَنْ مِتَعَلَقِ بَا نِهَا وِمَقْدَارِ یِ
 مِتَعَلَقِ بِنَا فِی الرِّحْمِ اَز بَابِ لَزُومِ اَحْیَاطِ دَر اَمْوَالِ وَاَصَالَةِ السَّلَامَةِ وَجَمْعِ
 بِنِ حَقِّیْنِ وِعِدْ تَرْجِیْحِ وِلَزُومِ مُدْلَاخِطَه غِبْطَه جَبَنِ کِه اَز قِصَرِّ بِنِ اسْتِ بِمَقْدَارِ
 کِه مُوَجِبِ ضَرْو وِخَرَجِ بَر دِیْکَرِ اَنْ تَشُو یَعْنِیْ بِمَقْدَارِ حِدَا کَثَرِ بِنِکِه بِلْشِ اَز اَنْ بَطُوْدِ
 نَدَرْتِ اِتِّفَاقِ یِ اَقْدِ بَا نِظَرِ حَاکِمِ بَا عِدُوْلِ مُوْمِنِیْنِ بَا یَدِ اَفْرَازِ وَحِفْظِ شُودِ
 وَاکَرِ مَوْلُوْدِ اِتِّفَاقًا بِلْشِ اَز اَنْ مَقْدَارِ بُو اَز وُورَاثِ اسْرِدَادِ مِیْشَوُ وَاکَرِ کَمَرِ بُوَدِ
 یَا حُرْمَتِ سَفْطِ کَر دِیْدِ مَالِ بُو رِثَه عَلَیْ حَسَبِ سَهَامِ تَقْسِیْمِ وِرْدِ مِیْشَوُ دِر هَر
 نَقْدِ پَر ظَا هَر اَصْحَابِ رَا بِنِ حُکْمِ لَزُومِ حِفْظِ مَقْدَارِ سَهْمِ دُوسِرِ اِتِّفَاقِ دَارَنْدِ
 بِنَا بَر اِیْنِچِه بِنَایَنْ شَد چُون اِیْنِ تَقْسِیْمِ بَا بَکِ نِخَوَا لَیْسَتِ شَرْعِیَّ اِنْجَامِ
 مِیْشَوُ چَا نِچِه مَالِ مَنْظُورِ بَر اِیْ حَمَلِ ثَلْفِ شُود نَقْصِ بَر مَقْدَارِ بِنِکِه بَا بَتِ سَهْمِ
 الْاَرَاثِ اَدْنِیْ سَا تَر وُورَاثِ قَبْضِ نَمُودِه اَنْد وَاَرْدِ نَمِیْشَوُ کَمَا اِیْنِکِه اِکْر مَنَافِعِ وِ

در مانعیّت غیبت طولانی

نمائند برای او باشد در صورتیکه مولود همان دُولپر باشد تماماً منعلق
 با و خواهد بود. و در صورتیکه کمتر از او باشد بجهان مفدا ریکه از عین مال
 بسا و ورثه رد میشود از منافع نیز سهم و مسند میدارند و احتمال اینکه همه
 وراثت در تمام منافع سهم میباشد از باب اینکه قسمت حقیقه انجام نگردید
 پس همه نسبت سهمشان در نفع خواهند بود و وجه است زیرا اصحاب اتفاق
 بر جواز تصرف سایر ورثه در سهام خودشان و بهره برداری از آنها دارند
 مگر اینکه گفته شود مفدا ریکه برای حمل غزل گردیدن در حکم مال مبیّت است و
 منافع آن تا زمان تولد منعلق بتمام وراثت خواهد بود. و این احتمال هم منوقف
 بر عدم قابلیت حمل برای مالکیت و قول بنقل است از چنان تولد اما بنا بر عینا
 مالکیت حمل و کشف انتقال مال از چنان موت چنانچه زند متولد شود و مؤد است
 (و) - غیبت طولانی

(که از شخص غائب اثری نباشد و خبری نرسد) [نزد بعضی] در عداد
 اسباب منع از ارث بشمار آمد و اقوال در مورد چنین کیسه از حث و ارثیت
 و مورد وثبت مختلف است -

مختار جمیع لزوم ترتیب آثار چو و زند بون او است تا زمانیکه علم
 پیدا شود بمرگش و این قول موافق با استصحاب چو و احتیاط در اموال است و
 بعضی اکتفاء نموده اند بگذشتن مدت زمانیکه عاده بیش از آن عمر نمیکند و
 این چه بسا بحسب اشخاص از زمان و بلاد فرق کند - از اسکافی نقل شده است
 کفایت گذشتن ده سال از زمان غیبت منقطع و مسند دانسته اند این قول را

در مانیعت غیبت طولانی

بصحیح علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام و لکن چون مشهور بان صحیحی عمل نفرموده و علاوه
 در دلالتش خدش میباشد این قول ضعیف است - از صدوق و سید مرتضی
 و ابن زهره و کلینی قدس الله اسرارهم نقل شده است کفایت تربص چهار سال
 مشروط به تفحص این قول از جهت قائل و مستند اقوی از قول منسوب بایسکاف
 میباشد زیرا در روایت معتبر باین مضمون (المَقْضُودُ مُحْتَسِبٌ مَالُهُ عَلَى الْوَرَثَةِ
 قَدْ رَمَا يُطْلَبُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَ سِنِينَ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ قُسِمَ مَالُهُ بَيْنَ الْوَرَثَةِ
 نَقْلٌ شَدِيدٌ) و در یکی از دو روایت تفصیل بطلب شده است و لکن
 مطابق قاعدۀ لزوم حمل مطلق بر مقید و مضایع جمع بین دو روایت تفصیل
 بطلب است چنانچه اعلام نامبرده نیز تفصیل فرموده اند از شهید اول و علامه
 رضوان الله علیهما هم تأیید این قول نقل شده است و بعضی حکم شرع باینفصال
 و اعتداد بعد وفات در مورد زوجۀ غائب پس از تربص چهار سال را مؤید
 این قول میدانند بلکه بعضی میخواهند از راه اولویت و قیاس جلی در مقام
 حکم نمایند زیرا امر نکاح و فرج اہم از مال است و قول دیگر نقل شده است
 کہ مال را ورثۀ مملی^{بینه} بین خود تقسیم نمایند برای حفاظت بشرط ضمانت و عہد
 دار و برای این قول مؤثفہ اسحق بن عمار است و بعضی مؤثفہ مزبور را دلیل
 قول اول دانسته اند بر هر تقدیر عمل بقول اول کہ مطابق استنباط و احتیاط
 و اخبار واردہ در مطلق اموال غائبین و مغفودین میباشد اولی و احوط است
 فراجع و ندبر لعلک نفق علی ما لم نفق علیہ.

ظاهر بعضی از عبارات اینست کہ مراد از مملی اینجاں کہی است کہ مورد اعتماد و ثقہ حفظ مال باشد مشہ

در ممانعت درین مستوعب ترک

(ز) دین مستوعب ترک

نزد جمع خلافاً لجمع دیگر از فقهاء که دین را مطلقاً از موانع مبرا نشمارند - و چون مانعت دین مستوعب منوقف بر وضع مال است پس از موت مدیون لزام است قبل از بیان وجه فسخ در مانحن فیہ تحقیق حال در مسئله دین مستوعب احوالات در مسئله ثلاثه است -

۱- انتقال مال مطلقاً بورثه نهایت آخر در صورتیکه موروث مدیون نباشد نسبت بمقدار دین حقیقی از دیان تعلق دارد بمال پس چنانچه منبر عیاداء نماید بادیان ابراء نماید یا ورثه از اموال شخصه خود بپزدازند ترک فک و طلق خواهد شد و انحاء تصرفات در او جائز و نافذ است و در غیر صورت مدیون چنانچه دین استغراق و استیغاب نماید تمام ترک را تمام ما ترک و در غیر مورد استیغاب بمقدار دین متعلق حق آنها و تصرف در آن برای وراثت غیر جائز و غیر نافذ و مثل تصرف مالک در عین مرهونه جواز و نفوذش موقوف بر اذن یا اجازت ذیحق خواهد بود و نقل شده است اخبار اینوجه از مبسوط شیخ و مسالك شهید ثانی و قواعد علامه علی الله تعالی مقامهم و بعضی دیگر و مرصعه صاحب جواهر است و استدلال شده است باینکه بقاء مال بر ملک ممت که صلاحیت مالکیت و اعمال سلطنت ندارد بیه وجه است انتقالش بدیانت علق باینکه مخالف اصل است شاهد برخلاف دارد که جواز اداء ورثه دین را از مال خود و تصرف در ترک باشد و بودنش بدین مالکم باطل است بنا بر این جزا انتقال بورثه وجه دیگر و وجه نباشد و آیهان و روایاتیکه ظاهر در عدم انتقال مقابل

وَجْهِ مَنصُورٍ دَر دَرِزِ مَسْنُوعَتِ كَر

دین است بوارث محمولست بر عکس حصول ملکته مسنعه طفله و لازم اینوجه بودن نمائات حاصله باین مومورت و اداء دین است برای وراثت.

۲ - بودن تمام مال در صورت استیغاب دین و بمقدار دین در صورت عدم استیغاب بحکم مال میت تا اداء شود دین غایب الامر لایت بر اداء از عین ان یا بدلش برای وراثت و اولیاء میت است زیرا اولی باموال و اولی باحکام او است و در صورت امتناع انها حاکم از باب لایت بر ممتنع قیام بامر خواهد نمود. و اینوجه موافق با ظاهر جمله از ابان و روایات است از قبیل قوله تعالی مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِي يَوْصِي بِهَا اَوْ دِيْنٍ وَقَوْلُهُ دَر رَوَايَتِ سَكُونِي (اَوَّلُ شَيْءٍ يُبْدَى بِرِ مِنْ اَلْمَالِ الْكَفْنُ ثُمَّ الدِّيْنُ ثُمَّ الْوَصِيَّةُ ثُمَّ الْاِيْرَاقُ) و قوله ص ما تركه الميْت فلو ارثته مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِي اَوْ دِيْنٍ) و اینوجه منسوبست بجمع کثیر از اصحاب مثل شیخ فقه در خلاف حلقه در سرائر و محقق فقه در شرائع.

۳ - انتقال تمام مال در صورت استیغاب دین و بمقدار دین در صورت عدم استیغاب بدینان زیرا دین و لو مؤجله باشد بیون مدیون مجله میشود و چون برای ذمه میت در نظر عرف و عقلاء اعتبار و از شی نیست فلهذا بیون منطبق بر عین مال موجود خواهد شد و لازم این دخول مقابل دین است و ملک دینان با ولایت بر اداء و حق تبدیل و تعویض و رثه با اتفاق و لکن ظاهر اکبر از اصحاب اخبار اینوجه نکرده است

پس از بیان وجه ثلاثه واضح است که چنانچه در ترک شخص مدیون و جاول اخبار شود دین مطلقا مانع از توارث نخواهد بود و چنانچه بیکه از دو

در حاجب اقسامش

وَجَرَدُومَ وَسُومَ اخْتِيارِ شُود. مانعیت مُعَلِّفِ دارد و مسئله محتاج بنأمل است
 « حاجب » شرح مراد از این لفظ و مصطلح فقهی آن گذشت
 و حاجب دو قسم است یکی اینکه حاجب ممنوع نماید مجبوراً از اصل ارث و
 تملک سهم و تعبیر میشود در اصطلاح آن به حجب الحرمان و دیگر آنکه محروم نماید
 ذو فرضین را از نصیب اعلی و اوفر النصیبین و تعبیر میشود از آن به حجب
 النقصان و ضابطه قسم اول (قرب و نزدیکی است) از جهت نسبت سبب که
 نزدیکترین اشخاص بمورث حاجب میشود و در ثمر از پیرامین ضابطه تفسیر این
 مبارکه اولوالارحام ملاک در اولویت نزدیک بودن است که بطریق
 موثق از زردان اخصر صادق نقل شده است (أُولَاهُمُ بِالْمَيِّتِ أَفْرَهُمُ الْيَتِيمِ)
 علاوه باینکه قطعه از اخبار و اجماع ثابت و مسلم است که برای میراث طبقات
 و اصناف مراتب است و ما دام که یک نفر از افراد صنف مرتبه سابقه موجود باشد
 چنانچه بواسطه یکی از موانع خریون ممنوع از ارث نباشد، میراث با افراد
 مرتبه لاحق آن صنف نخواهد رسید و همچنین نسبت طبقات -

و این نزدیک کلیه ظاهر و واضح است که عرف عام هم در آن تأمل
 ندارد مثل تقدم پدر و مادر و اولاد بر اخوان و اجداد و کلیه باین مرتبه از توضیح
 نیست مثل تقدم احفاد هر چند نازل باشند بر اخوان و اجداد و تقدم اولاد
 عم و خال هر چه نازل باشند بر عم و خال پدر و مادر و تقدم اولاد اخوان هر
 مقدار و سائط باشند بر اعمام و احوال -

و دلیل این امر بر حسب مرتبه اثبات نیز به شرح است بمثل قول

کتاب فیما یرحم

(أَوْلَادُ الْأَوْلَادِ يَقُومُونَ مَقَامَ آبَائِهِمْ وَقَوْلُهُ كُلُّ ذِي رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ
الَّذِي فِيهِ مَجْرُبٌ) و سرش بر حسب مرتبہ ثبوت بطوریکہ مستفاد از روایات
و کلمات خصوصیت است در مرتبہ انتہاء نسب متوارثین اما در احضار
چون منتهی بصلب مورث میشوند از دیگران افرینند و اما اولاد عم و خال
چون در جد نامورث اجتماع پیدا میکنند و عم و خال ابوین در پدر جد مجتمع
هستند بنا بر این ملاک اقربیت در نظر شارع همان کمری و سائط بین
متوارثین نیست و چنانچه عرف خلاف این بفهمد خطا در تشخیص بود و شارع
بامثال بنانات و جملات عربیون تخطئه فرموده باینکه و نذکر زاده نه اینکہ
تعبد ہے از شرع در این امر یا شد چنانچه در قرآن کریم اشان باین طلب فرموده
بِقَوْلِهِمْ 'أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ إِيَّاهُمْ اقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ
تَلْبِيسٌ كَسِيبَةٍ أَزْدُونَ نَاحِرَةً يَّمِيتُ أَرْثَابًا وَانْتَابَ ذَا شَرٍّ يَأْشُدُّ أَرْثَابَ
در نظر شارع و مقدم است بر کسیکه فقط از طرف پدر انتساب ارتباط داشته
باشد با تاویہ درجه مثلاً برادر یا خواهر ابوینہ حاجب است برادر و خواهر
آپے را و لکن چنانچه اختلاف در درجه داشته باشند مثل برادر پدری یا برادر
زاده ابوینہ برادر مقدم و حاجب است برادر زاده را بواسطہ اقربیت مگر
در خصوص لیسر عموم ابوینہ کہ مقدم است بر عموم پدریہ بجهت نص خاص و
اتفاق اصحاب -

وَأَمَّا فِئْمُ دَرَمِ اَزْجِبْ لِسِ دَرْدُو مُورِدِ اسْت

۱۔ حج فرزندان متوفی پدر و مادر و احد الزوجین اورا۔

کَرِیْمَةُ الرَّحْمٰنِ وَرَحْمَةُ الرَّحْمٰنِ

سورة نساء

۲ - حباخوه مؤنّفه مادر او را و تفصیل کلام در نوع اول امّا بالنسبه به حبا و لاد مورث ابون او را پس نسبت بما زاد از سدس است بمقتضا قوله تع (وَلِابْوَتَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ) و این حکم حاجبت اولاد نسبت با بون جاریست مگر در دو صورت یکی آنجا که فرزند مورث منحصر بیک دختر باشد که برای او فرض معین مقرر است که نصف باشد در این صورت بعد از فرض دختر $\frac{1}{2}$ از ما ترک و فرض ابون $\frac{1}{2}$ ان باقیمانده ما ترک $\frac{1}{2}$ باشد مطابق قاعده و ایه اولوا الارحام و صحیح محمد بن مسلم از حضرت باقر بن نسبت سهامشان اخصا ساء بانها ردّ می شود سه خمس بدختر و دو خمسش با بون هر یک $\frac{1}{4}$ (در صورتیکه مادر محجوب باخوه نباشد و الا باورد انهم سدس و چنانچه در همین فرض احدی ابون موجود باشد باقیمانده $\frac{1}{2}$ است که ارباعا ردّ می شود سه ربع بدختر و یک ربع با احدی ابون -

و دیگر آنجا که فرزند مورث دو دختر بیالا باشد با احدی ابون که پس از فرض دختران یعنی دو ثلث و فرض احدی ابون که یک سدس است یک سدس باقیمانده نسبت سهام یعنی اخصا ساء لهما ردّ می شود $\frac{1}{4}$ ان بدختران و $\frac{1}{4}$ با احدی ابون و چنانچه در این فرض ^{ابون} مرد موجود باشند سهام دختران و ابون ترک را مستغرق می نماید -

و اما بالنسبه به حبا و لاد احد الزوجین را پس نسبت بهم علاوه انها است زیرا بمقتضای نصوص از و اباث و ایه کریمه با عدم وجود اولاد

مه و در این فرض خرج سهام عدد ۳ میباشد.

در شرایط حجب

برای مورث زوج او نصف و زوجش استحقاق ربع دارد و با وجود اولاد زوج ربع و زوج ثمن میبرد چنانچه در محل خود مفصلاً مذکور است.

مسئله: اولاد اولاد در حجب بمنزله اولاد میباشد و دلیل بر این مطلب عموم نزیل ولد لد منزله ولداست و خصوص و این منقوله از زراخ از صادقین (وُلْدُ الْبَنِّ بِمَنْزِلَةِ الْبَنِّ بِرِثُونِ مِيرَاثِ الْبَنِّ وَوَلْدُ الْبَنِّ بِمَنْزِلَةِ الْبَنِّ بِرِثُونِ مِيرَاثِ الْبَنِّ وَتَحْبُونِ الْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجَيْنِ عَنْ سِهَامِهِمُ الْأَكْثَرُ وَإِنْ سَفَلُوا ابْطُنُّنَ وَثَلَاثَةٌ وَأَكْثَرُ).

و اما نوع دوم از حجب نقصان که در مورد حاجبت برادران خواهران مورث است مادر او را از مادر از سدس (چنانچه پیشکه مادر در فرضا پیش از سدس میبرد مثل مورد یک اولاد برای مورث نباشد یا رد امیر در مثل مورد یک اولاد یک دختر یا دو دختر یا لا باشد و تفصیلش گذشت) و دلیل بر این نوع حجب قبل از اجتماع و اخبار این مبارکه (سُونُ نَسَاءٍ) فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَرِثَةُ ابْوَةٍ فَلِأُمِّهِ الثَّلَاثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ إِلَّا بِنْتٍ وَلَكِنْ إِنْ حَاجِبَتْ مُشْرَطٌ بِحَدِّ شَرَطٍ اسْت

در صفحه ۷۳

(۱) از حجت عدا باید حد اقل دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند و دلیل بر اعتبار این شرط اخبار کثیره معمو بهامیه است که بعضی از آنها در تفسیریه مبارکه خبریون رسیدن است بنا بر این اخو و زایه شریفه استعمال شده است در اعم از برادر و خواهر و ضعیفاً بالغیاً و هم چنین در دو بیالا از باب طلاق جمع بر فرد (یا اینکه لام در زایه بمخایه مع میباشد)

در شرائط حجب اخو

بر هر نقدی بر مسئله مورد تسلیم اصحاب بلکه ادعاء اتفاق از غیر بن عباس
 شده است و منقول از او است شرائط اینکه سه نفر مرد باشند برای ظاهر اخو
 از جهت ماده که وضع برای خصوص کور دارد و هیئت جمع که افلش ثلاثه است
 و این مختار بن عباس از مصادیق اجتهاد در مقابل نص بلکه نصوص میباشد
 زیرا در آیات ماثون از طرف ائمه ظاهرین سلام الله علیهم اجمعین منتهی بنبی
 اکرم صلی الله علیه و آله میباشد بالمشافهه از اباء کرامشان با از طریق صحیفه
 مخومه امیر المؤمنین علیه فضل صلوات المصلین و خلیه من بعد است که ابن
 عباس امثال او که افتخار تعلم احکام و تدریس قرآن از حضرت و لا به ثاب زاده
 سینین متمادید داشته و افف بر این تفسیر شدن باشند اعاذنا الله ببارک و
 تعالی من الفئات الشیطان بوسیله نفسنا الامان بالسوء .

(ب ج) ، اینکه اخو کافر و هم چنین بنده نباشند و دلیل بر این در
 شرط اخبار مستفیضه مضمون (الکفار لا یحبون و لا یرثون و الکافر لا یحب
 المسلم و لا یرثه) و فرمایش حضرت صادق ع در صحیفه محمد بن مسلم در جواب
 سؤال از اینکه مشرک و مملوک چنانچه وارث نباشند حاجب میشوند (لا ،
 و ذیل خبر علامه بن فضیل از آنحضرت ع (المملوک لا یحب لا یرث) و تأیید میشود
 مطلب باینکه سر جعل حاجیت اخو نسبت بمادر اینست که نصب پدر و مادر شود
 که منفق بر آنها است و در صورتیکه اخو کافر یا رقیب باشند وجوب انفاقی
 بر پدر نیست .

(د) ، اینکه اخو قائل مورث نباشند (نزد مشهور) زیرا بر حسب

در احکام شرط حاجیت اخو

تبع ثابت شد است که حاجت رباب ارث با وارث بالفعل است با وارث بالقوه
 اخو بواسطه وجود مادر وارث فعلی نیستند چنانچه قائل باشند وارث شانه
 هم نخواهند بود گما اینکه ملاک اعتبار اسلام و آزاد بودن در حاجیت اخو ظاهراً
 این باشد که کافر و مملوک وارث نیستند تا حاجت باشند پس قتل و کفر و رقبت
 ملاکایکسان باشند و لفظ اخو در این شریفه هم جمع منکر است فاذا عمو نمیگوید
 و بر فرض شبهه هم مقتضای اصل عدم حاجیت اخو قائل است زیرا حاجت وارث محتاج
 بدلیل است و لکن بعضی اشکال در اعتبار این شرط نموده اند بجهت اطلاق قوله تع
 (فَانْكَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأَمِّهِ السُّدُسُ) و ملازمه بین حاجیت و وارثتیه قبول
 ندارند و میگویند با وجود اطلاق دلیل جای شبهه و نمسک باصل نیست انصراف
 باخو را هم که شأن وارثیت داشته باشند منکرند .

تنبیه - راجع در نظر اعتبار عدم کفر و رقبت و قائلیت حاجیت
 ولد نسبت بسهم اعلامیه زوجین و والدین زیرا مسلماً نظر شارع از حجب توفیر
 نصیب اولاد است از ترک و با محروم بودن آنها از میراث وجهی برای حجب سائر ورثه
 نیست .

تبصره - ظاهر اینست که پدر هم چنانچه قائل مورث باشد حکم حاجیت
 اخو جاری نیست زیرا با ممنوعیت پدر از میراث بواسطه ارتکاب قتل مورث ملاک
 جعل که توفیر سهم آب باشد فرض ندارد .

(ه) اینکه برادران و خواهران با مورث از یکدیگر باشند پس
 اخو مادریه فقط حاجت مادر نمیشوند اخبار مصرحه با این شرط بالغ حد استضافاً

در شرایط حاجت برادران متوفی

و نفل خلاف بین اصحاب نشد است بلکه ادعاء اجماع امامیه نموده اند مخالفین از عامه میباشند -

(ق) - اینکه پدر مورث زنده باشد - بر این شرط فتوای مشهور بلکه میبوان ادعاء اجماع نمود زیرا نفل خلاف نشد است مگر از صدوق فقه مشهور استند لال فرموده اند بر وایات که از انجمله خبر یکم است از حضرت صادق (الأم لا تنقص من الثلث أبداً إلا مع الولد والأخ) إذا كان الأب حياً ، و ظاهر اینست که در ورثه ابواه ، هم اعتبار هیچ پدر است علائق از بعضی تعبیرات استفاده میشود سر این محرمیت مادر زیاد شدن سهم پدر است که منفق بر اخن است (غالباً) و چنانچه پدر نباشد محجوبیت مادر بدون وجه خواهد بود بر هر نقد بر انحصار وارث نسبی در فرض مورد بحث که فقدان پدر باشد بمادر مورد اتفاق و تسلیم اصحاب مخالف صدوق رضوان الله تعالی علیه هم بعلیه بعضی از روایات محموله بر نفقه اثر عملی ندارد زیرا منقول از ایشان اینست که سُدس متعلق بمادر است فرضاً و بقیه مال رد او مختار مشهور اینست که ثلثاً بالفرض استحقاق دارد و بقیه هم بواسطه نبودن وارث در طبقه اولی با و رد میشود پس بنا بر هر دو قول وارث تمام ترکه مادر است در صورت عدم وجود احد الزوجین و پس از سهم زوجیت در صورت وجود یکی از آنها .

(مر) - اینکه اخن حمل نباشند بلکه قبل از موت مورث زنده متولد شده باشند استند لال شده است بر اعتبار این شرط بوجهی -

۱- بر موجود در رحم اخن صادق نیست زیرا عرف برادر و خواهر ^{کسی}

در عینار تولد و حاجت برادران

می‌نامند که تمام الحلقه و موجود در خارج از اصلا باء و ارحام امهات باشد
و این دعوی در حالات نطفه و علقه و مضغه واضح الصدق است و کیه فائز
بفصل شده است -

۱ بر فرض اینکه لغز وضع اخوی عام باشد منسب بدهن از جمله
(فَانْكَانَ لَهُ اخُو) و منصرف الیه طلاقش موجود بین در خارج از رحم زمان
فوت موروث می‌باشد.

۲ بر فرض شبهه می‌توان گفت از مجموع ابناء و رواایان و بالخصوص
روایه بیکر که یکی از مستندات اصحابت چنین مستفاد است که مقتضی اولی در
میراث مادر موجب استحقاق ثلث است و لاد و اخوی دو حاجت مشروط بر این
هر جا که شبهه در تحقق یکی از دو حاجت شود ولو بواسطه شک در تحقق شرائط
انها مطابق قاعده عطلائیه عدم اعتناء با احتمال تحقق مانع و ترتیب اثر
مقتضی است .

۳ روایه علاء بن فضیل مورد عمل و اعتماد اصحاب از خبر صادق
(إِنَّ الْطِفْلَ وَالْوَلِيدَ لَا يَحِبُّ وَلَا يَرِثُ إِلَّا مَا أَدْنَىٰ بِالْصَّارِخِ وَلَا شَيْءَ لِمَا أَكْتَرُ
الْبَطْنُ وَإِنْ تَحَرَّكَ إِلَّا مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ) که حاصل مفادش اینست
مولود و آنکه زائید می‌شود حاجت نیست و وارث هم نیست مگر اینکه موقع وضع
بانک بزند که علم بجهوتش حاصل شود و در اینصورت وارث خواهد بود و آنچه در

له و هی ما رواه عن الصمّ الأم لا تنقص من الثلث أبداً إلا مع الولد و الأخ إذا كان
الآب حياً ۛ مگر اینکه بیانک زدن زنده بودن خود را اشکار سازد و

فَرَاغِ عِبَارَ وَلاَئِ دَر حَاجِیَّتِ اِخُو

رَحْمَ مَكُون و مَسْنُور است گر چه حرکت نماید وَاثَارِ حَقِ بَرایِ او باشد سَهْمِی از
 مَالِ بَرایِ او نیست مگر اینکه زَمَانِی پس از تولدِ رَا بِنِ عَالَمِ زِنْدَگَانِی کُنْدُ مَقَامِ
 جَوَابِ زَا سَنَدِ لَالِ اَوَّلِ و دَوِّمِ نَفَضِ شَدِ اسْتِ بِحَاجِیَّتِ وَلَدِ (چنانچه حَمَلِ
 باشد) زَوْجِیْنِ زَا اَز حِدِّ اَكْثَرِ مِیْرَاثِ وَ هَمَّ چَیْنِ اَبُو بِنِ زَا اَز مَازَا دِ اَز سُدُسِ
 (که ظاهراً مُسْلِمِ بِنِ اصْحَابِیْتِ) بَا اِیْنِکِ دَر اَنْدُو مَوْرِدِ هَمِّ مَمْکِنِ اسْتِ کَفَرِ
 شُودِ اِطْلَاقِ (اِنْکَانَ لَهُ وَلَدٌ) شَامِلِ نَمِیْشُودِ مَوْجُودِ رَحْمِ زَا بَا لَوْضِعِ بِنَا
 بَا اَلْاَنْصَرَفِ پَسِ بَا یَدِ کَفَرِ شُودِ حَمَلِ وَضْعاً مَشْمُولِ عِنَاوِیْنِی اَز قَبِیْلِ اَوْلَادِ وَاخُو
 مِیْاَشَدِ وَاَنْصَرَفِ فَمِ بَرایِ اِطْلَاقِ اَنْثِ وَ چنانچه باشد بَدُو یَ وَ غَیْرِ ضَاوِرِ
 بِنَا بَرِ اِیْنِ مَجَالِی بَرایِ شَبْههِ وَ تَقْرِیْبِ اَصْلِ وَ قَاعِدِ نَمِیْیَانَدِ وَ جَسْمِ هَمِّ سَاقِطِ
 وَاَمَّا وَ جِ چَهارمِ اسْنَدِ لَالِ که رَوَا یَتِ اِبْنِ فَضْلِی باشد اگر بَادِقْتِ مَلاَحِظِ شُودِ
 اَوْفُو بَا فَوَلِ بِحَاجِیَّتِ اسْتِ زِیْرِ اسْتِثْنَاءِ حَرْبِطِ لَیْزِ وَ جَمْلِ (لَا یَحِبُّ لَکَ پَرْتِ)
 اسْتِ غَايِبِ اَلْاَمْرِ اَز جَمْلِ اسْتِثْنَاءِ اسْتِفَادِی مِیْشُودِ اَشْرَاطِ حَاجِیَّتِ وَ اَرِثِیَّتِ
 (بِجَوْشَرِطِ مَنَآخِرِ) بَا اِیْنِکِ حَیَّامُولِدِ شُودِ وَ لَا یَخْفِی عَدَمِ ثَرْبِ اِبْنِ ثَلَاثِی زِیْرِ اَوَّلِیْدِ
 عَطْفِ تَقْرِیْبِ طِفْلِ اسْتِ وَاِطْلَاقِ وَلِیْدِ نَمِیْشُودِ مگر بِرَقْرِیْبِ اَلْوَلَادَةِ وَاَمَّا فِضْرَةُ
 (وَلَا شَیْءَ لِمَا اَكْتَرُ الْبَطْنُ وَاِنْ تَحَرَّكَ اَهْ) اِکْرَازِ اَز کَلِمَةِ (شَیْءِ) مَالِ باشد
 تَوْضِیْحِ وَ تَاکِیْدِ بَرایِ جُمْلَةِ ثَابِتِ وَ مَقَامِ وَ اَرِثِیَّتِ اسْتِ وَاِکْرَازِ مَوْثَرِیَّتِ وَ
 مَطْلُوقِ مَوْقِعِیَّتِ وَاَرِزْشِ وَ جُودِیَّتِ دَر بَابِ تَوَارِثِ باشد بِنَا وَ تَاکِیْدِ نَسَبِ
 بَهْرِ وَ جَهَنِّ (حَاجِیَّتِ وَ اَرِثِیَّتِ) خَوَاهِدِ بُوْدِ وَ بِنَا بَرِ اِیْنِجِهْ دَر بَعْضِی اَز نَسَخِ
 مَلاَحِظِ شَدِ که کَلِمَةُ (مَّا) مَصْدَرِ بِلَامِ جَرِیْسِیَّتِ مُسْلِمًا مُنْطَبِقِ بَرِ وَ جِهْ ثَلَاثِی
 چنانچه قَبْلًا مَفْصَلًا مِیْاَنَشَدِ که اگر حَیَّامُولِدِ نَشُودِ مِیْرَاثِ بَرایِ او نیست مَنَهْ وَ کَلَامِ دَر حَمَلِ اسْتِ

کَرِ اَعْبَارِ زَمَانِ مَوْتِ کَرِ حَاجِیَّتِ بَرَادَرَانِ

واختصاص بآرت ندارد فراجع.

ح - اینکه اخوی زمان مَوْتِ موروث زنده باشند زیرا منسب
 بدین از جمله فَانْكَانَ لَهُ اِخْوٌ، وجود آنها است علاوه از تعلیل بوفیر سهم
 پدر بجهت انفاق او بر اخوی اعتبار چون آنها مستفاد است (ولذا اخوی اِخْوٌ)
 که در جهت انفاق اصطکاک بایدر ندارند حاجب نخواهند بود بنا بر این چنانچه
 مَوْتِ موروث و برادر یا خواهرش در آن واحد واقع شود نیز حاجب نیست نخواهد
 بود و چنانچه مشبه شود مقدم بمناخر كما اینکه غالباً در مورد غرق و حرق و
 هدم اتفاق می افتد، مختار شهید ثانی قَدْ در روضه و منقول از شهید اول در
 دروس عدم حاجب است زیرا حجب برخلاف اصل توارث است و مشروط است
 بشرایطی که یکی وجود اخوی است و مادام که احراز شرط نشود مقتضای عموم الْأُمُّ
لَا تُقْصَرُ مِنَ الثَّلَاثِ أَبَدًا الْأُمُّعَ الْوَلَدِ وَالْأَخُو، و اصل عدم حجب است -

و بعضی تفصیل داده اند بین صورتی که حجب بتاریخ مَوْتِ موروث حجب

بتاریخ مَوْتِ موروث و صورت حجب بتاریخ مَوْتِ اخ و برادر صورت حجب بتاریخ
 مَوْتِ هر دو استصحاب چون هر يك تا زمان مَوْتِ دیگر می معارض است بمثل
 و پس از تلافی استصحاب بین شک در تحقق حاجب پیشو مقتضای اصل و قاعده
 عدم حجب است و در صورت حجب بتاریخ مَوْتِ موروث اگر چه با استصحاب حیوة
 مَوْتِ تا زمان بعد از مَوْتِ اخ اثبات نمیشود مَوْتِ موروث در زمان فقدان
 اخ مگر از راه قول باصل مثبت و ملازمه عقلیه اما چون شرط حجب که وجود اخ
 زمان مَوْتِ موروث باشد محرز نیست شبهه در حجب است و مادام حاصل و مطابق

در شرایط حاجت اخ

اصل وقاعد عدم حجاب است و لکن در صورت عکس که جهل بتاریخ مؤرخ و علم بتاریخ مؤرخ مورث باشد باسئحاب حقیق اخ تا زمان بعد از مؤرخ اثبات میشود مؤرخ مورث در زمان حقیق اخ و این خود محقق موضوع حجاب است و شبهه مثبت هم در بین نیست زیرا موضوع حکم شارع بحجب نفس مؤرخ مورث و حقیق اخ است که اول محرز بالوجدان در زمان معین میباشد (حسب الفرض) و دوم در همان زمان محرز است بیکه اسئحاب پس صحیح است گفته شود مؤرخ مؤرخ زید در زمانیکه برای او اخ بود.

نکته در خصوص اشتباه در تقدم و تاخر بیکه منشأش غری باشد بعضی از اعلام فقهائ احتمال اجزاء احکام میراث غری و مقدم علیهم داده اند و این احتمال در مورد بیکه فقط اخ و مؤرخ غری باشند و اشتباه در تقدم و تاخر فوت شده باشد (کما هو الفرض) غیر قابل توجه است اما اولاً بجهت اینکه قاعد غری و مقدم علیهم منصوص منصوص است بمواد ثبوتی نه حاجت و محجوب پس قیاس است مع الفارق و اما ثانیاً بجهت اینکه اجزاء نظیر حکم در مورد منظم و حکم متضاد است زیرا تقدم فرض مؤرخ اخ بر مؤرخ عدم محجوبیت ماد است از ثلث و فرض تقدم مؤرخ بر او محجوبیت ماد است و لو مگر فرض شود مادر هم غری باشد که در اینصورت بیکه نیز فرض شود مادر بعد از مؤرخ اخ فوت شده باشد که میراث یک ثلث بر او و بیکه فرض شود مؤرخ قبل از اخ که سدر برسد. ط - اینکه بین حاجت و محجوبیت باشد پس چنانچه بیکه عنوان مادر و خواهر بوجه صحیح، منطبق باشد مثل اینکه پدر یا مادر خود بوطی شبهه

م و انظار این فرض هم باقواعد میراث غری و مقدم علیهم مورد تا مل است

در نسبت تقارن در مورد اعتراف و نفی و حیارث

زدی که کند و از او فرزند حاصل شود و فرزند قبل از مادر که خواهر او نیز میباشد فوت نماید این مادر که خواهر هم میباشد مکمل عدل اخوی حاجیه نخواهد بود زیرا ظاهر اینست که (فَانْكَانَ لَهُ إِخْوٌ) و منسب بدین از جمله اینست که اخوی غیر از مادر باشند و در جماعت محوس هم که نکاح محارم را جایز میدانند ممکن الوقوع است و چنانچه مشرف بدین اسلام شوند باید مراعات این شرط بشود.

مسئله اولاد اخوی در حجب قائم مقام اخوی نمیشوند زیرا صدق اخوی بر اولاد آنها نمیکند گرچه در میراث، قائم مقام آنها میباشد بواسطه نص خاص فصل چنانچه دو نفر بالغ عاقل باین شرط توافق در وجود نسبتی بین خود نمایند معروف بین اصحابی ضوان الله علیهم ثبوت توارث بین آنها و استدلال شد است بوجوه -

۱ - اجماع - ۲ - قاعد نفوذ اقرار عطاء زیر توافق و تضاد در وجود نسبت اخبار و اعترافست بحق ثابت سابقه چنانکه رحمت و انساب منضمین حقوق کثیره است.

۳ - اخبار مستفیضة که از جمله آنها است صحیح بن الحجاج (سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَبْلِ فَقَالَ: وَآيُ شَيْءٍ الْحَبْلُ قَالَ قُلْتُ الْمَرْءُ لِيَبِي مِنْ أَرْضِهَا وَمَعَهَا الْوَلَدُ الصَّغِيرُ فَقَوْلُ هُوَ ابْنِي وَالرَّجُلُ لِيَبِي فَلَفِيَ أَخَاهُ فَقَوْلُ هُوَ أَخِي وَلَبَسَ لَهُمْ بَنِيهِ الْأَقُولُ لَهُمْ قَالَ فَقَالَ: وَمَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهِمْ عِنْدَكُمْ قُلْتُ لَا يُورَثُونَهُمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَلَى وَلَادَتِهِمْ بَنِيَّةٌ وَإِنَّمَا هِيَ لِأَدَةِ الشِّرْكِ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا جَاءَتْ بِابْنِهَا أَوْ بِابْنَتِهَا وَلَمْ تَزَلْ مُفِرَّةً بِهِ وَإِذَا عَرِفَ

در اینکه تعارف برایشن ایا مؤثر است خصوصاً ایا مطلق نسبت

آخاه و كان ذلك في صحته من عقولها ولم يزل المفرن بن بذلك و رث بعضهم
 من بعض) ولكن اختلاف در اینکه ایا این تعارف و تضاد مثبت موضوع
 نسبت مثل ثبوتش بفراش و پینه تا اینکه مرتب شو بر اوجیج اثار و احکام
 و نافذ باشد نسبت با رحام و افریاء طرفین یا اینکه فقط مؤثر در توارث بین
 متعارفین است زیرا ادعاء احریب بدون دلیل و بناء عقلاء بر عدم حکم بان نسبت
 بدون برهان مفید الحینان از قبیل شیع و شهادت ثغر و در صحیح ایه ابوب
 هم ایشان باین جهت فرموده (ثم هو من بعد من القبيلة اليه كان ابو سبي
 منها ان كان معروفاً فهم) پس باید انضار شود بر مورد یقین که توارث است
 از باب تصریح بان در رد و ایات معتبره و بواسطه نفوذ اقرار فقط در حق مفر
 بلکه در وجوب نفاق هم در صورت تحقق شرائط ان بمقتضای قاعده افراد
 العلاء -

و ممکن است تفصیل داده شو بین ترتب نسب و لاد و اخاد و غیر
 ان زیرا اثبات نسب انها و ترتب بر تضاد ابا نشان از شون قبول قول
 انها و از لوازم بین انت لاسیما با ملاحظه قوله انت و مالک لایک
 خصوصاً بنا بر فرائد (لك) بفتح لام و هم چنین قوله (من ملك شياً

و اذا در مسئله حرثه مشکوکه فی انها فرشته ام لاحکم بعد کونها فرشته کردیم نه
 از باب استصحاب عدم اذله نامورد ایزادان معروفه باشد بلکه از باب اصل
 عقلاء و در کتاب نکاح هم این قاعده را منعرض شدیم بمناسبت ادعاء انتساب
 بقبيلة خاصه فراجع.

در برائت از میراث و جریمه در مختصر سلطان عدل

مَلَكُ الْإِفْرَازِيَةِ) بنا بر اینکه مراد از مَلَكُ مُطْلَقِ سُلْطَانِ و اَسْطِیْلَاءِ باشد.
مَسْئَلَةُ اِذَا رِضَادُ خَاصِلٌ لَمْ يَكُنْ اَحَدُ الطَّرَفَيْنِ اعْتَرَفَ بِوُجُودِ
نِسْبَتِ نَمُودِ وَطَرَفِ دِيْكَرِیْ نَبَذَ بِرَفْتِ بِرُفْعِ لَازِمِ اَنْتِ اِنْفَاقِ دَر مَوْرِدِ اَبُوْنِ
بَابُوْنِ يَا اَمُوْتِ مَشْرُوطِ بَشْرَاطِ اَنْ وَهْمِ چَیْنِ بَرَايِیْ مُقَرَّرِ اَنْتِ مِیْرَاثِ وَلَا
عَكْسِ.

مَسْئَلَةُ دَر اَدْعَاءِ خُصُوصِ بُنُوْتِ چَانِچِه مَقَرَّرِیْ صَغِيرِیْ اَشْدُ مَحْتَاجِ بِنُوَافِقِ
و نِصَادِیْ لَیْسَ اَز بُلُوْغِ نِسْبَتِ بَلْكَ اِذَا رِجْعًا اَز وُصُولِ بَحْدِ بُلُوْغِ و رُشْدِ اَنْكَارِ هَم
نَمَائِدِ مَوْثِرِ نَحْوِ اَهْدِ بُوْدِ بَشْرَاطِ اِیْنِكَ اَز حِثِّ مِیْرَاثِ سِنِّ وَغَیْرِهِ طَوْرِیْ اَشْدُ
كَرْ عَادَةً اَمْكَانِ تَوَلَّدِ اَز مُقَرَّرِیْ اَشْدُ وَ مَعْرُوفِ بَانِثَبَابِ بَغیرِیْ نَبَاشْدُ مُنَازَعِ
دَر بَیْنِ نَبَاشْدِ وَ ظَاهِرًا فَرَقِ نِسْبَتِ بَیْنِ دَعْوِیْ اَبُوْنِ وَ اَمُوْتِ چَانِچِه یَكِیْ اَز
فَرُوضِ صَحِیْحِ مَرْبُوعِ دَعْوَايِیْ مَادِرَ اَسْتِ كِرْ چَیْجِیْ اَز اصْحَابِ تَخْصِیْصِ دَادِه اَنْدِ اِیْنِ
حُكْمِ رَا بِنِخُصُوصِ دَعْوِیْ اَبُوْنِ اِیْنِ خِلَاصَةُ كَلَامِ دَر مَسْئَلَةِ اِفْرَازِ اَدْعَاءِ اَنْتِ
بِمُنَاسِبَتِ مَقَامِ مَذْكُورِ كِرْدِیْدِ تَفْصِیْلِ مَطْلَبِ رِكَابِ اِفْرَازِ وَ تَضَاءِ فَرَاغِ.

مَسْئَلَةُ چَانِچِه كِیْ دَر مَخْصَرِ سُلْطَانِ (عَادِلِ) اَطْهَارِ بَرَاثَتِ اَز جَرِیْمِ
و مِیْرَاثِ فَرَزَنْدِشِ نَمَائِدِ مَطَابِقِ قَاعِدِ اِنْفِطَاعِ نِسْبَتِشِ نَحْوِ اَهْدِ شَدْ و
مُوجِبِ سَقُوطِ حُكْمِ وراثتِ نَمِیْشُودِ وَ بَرَايِنِ نَظَرِ نَقْلِ مَوَافَقِ مَشْهُوْ اصْحَابِ
بَلْكَ اِجْمَاعِ مُسْلِمِیْنِ شَدْ اَسْتِ وَ شَائِدِ اِیْنِ اِجْمَاعِ دَر زَمَانِ نَقْلِ مَحْفُوقِ بُوْ
وَالْاَحْكَامِ خِلَافِ اَز نَهَايِیْ وَ اَسْتِ بَصَارِ وَ بَعْضِیْ مَوْلَافَاتِ دِیْكَرِ نَمُودِه اَنْدِ
و مَنَشَأُ خِلَافِ بَعْضِیْ رَوَايَا تِیْ اَسْتِ كِرْدِیْ بَعْضِیْ سَنَدِ وَ اضْطِرَابِ مَنُشَأِ

صحیح باب الیوب

ع (جایگاه)

مَقْصِدُ أَوَّلِ مِيزَانِ

بلکه بعضی از اعلام احتمال نفی در آنها داده اند و بعضی دیگر احتمال داده اند که فرض را در مورد قصد لسان بجهت نفی ولد بوده و قبل از انجام تشریفات ملائکه ولد فوت کرده و بمقتضای نفوذ اقرار عتلاء معصوم حکم بجهت پد فرموده است و لکن چون تخصیص عمومات ارث محتاج بمقتضای قطع الحجة است اقوالی عدم منع پد است از میراث فرزند شرعی است بصرف تبریه از میراث و اما در مورد نفی ولد تفصیل در موانع ارث مذکور گردید پس از فراغ از بیان مقدمات بحث میراث شروع میشود در بیان مسائل و احکام آن در طے مفاصد.

مَقْصِدُ أَوَّلِ - در میراث کسانیکه انساب بهمیت دارند -

چنانچه در مقدم ذکر شد میراث بران بنسب بمرتب درجه بنده شده اند و هر مرتبه از ای دو صنف میباشد و لکن در مرتبه ثالثه تفصیل است که بعداً بیان خواهد شد -

مرتبه اول - پدر و مادر و یک صنف (بدون نضاعد) اولاد پسر باشند یا دختر و یک صنف (هر چند نازل شوند)
(ثانی)

چون زوجین (زن و شوهر) که از میراث بران بسبب هستند در تمام مراتب ارث شرکت دارند بالنص و بالجماع بل الضرون، لزاماً مقتضای است در تمام صور میراث ثانی مسائل را با وجود احد الزوجین فرض نمود و آخری با عدم آن -

کَرَمِیْرَاتُ یَکَد و مَادَرُ

(تفصیل و تشریح صُورِ احکام این مرتبه در طے مسائل ذکر میشود)

مسئله (۱) اگر در این مرتبه (از صنف پدر و مادر) برای منوق پدر و پلنهای باشد تمام مائرک از ان اوست بالاجماع بجهت قاعد افربت مُستفاد از این (اولوالارحام) و اخبار مُستفیضه که دلائل دار بر حرمت سائر وراث با وجود پدر و کسانی که هم مرتبه او میباشدند مگر زوجین بعضی از این اخبار در مسئله ۲ و ۳ مذکور است.

مسئله (۲) اگر در این مرتبه (از صنف پدر و مادر) مادر پلنهایی باشد ثلث مال برای او است بالفرض باجماع و این مرتبه (

(و بقیة مال را نیز میدهد بالرد بجهت قاعد افربت ضربون خلافا للعامّة که بقیة را برای عصبه میدهد و در مقدمه در فصل سوء شرح تعصّب بطلانش مُفصّلاً بیان شد - و در خصوص فرض مسئله و نظائر ان منصوص است) از فضل از حضرت رضاء در نامه شیک بمأمون عباسی فرموده اند و لا یرث مع الولد والوالدین احد الا الزوج والمرئة وذو السهم احق من لاسهم له ولین العصبه من دین الله عز وجل -

یعنی میراث نمیدهد هیچک از ورثه با بودن فرزند و پدر و مادر مگر شوهر و زن و صاحب سهم (نسبت بمآزاد بر سهم) سزاوارتر است از کسی که سهمی برای او در شرع مقرر نیست و میراث بردن عصبه (که مآزاد از سهامر است) از دین خداوند نمیشود -

و بعد نیست گفته شود در این صورت تمام ترکة متعلق بمآزاد است بالفرائض

در میراث ابوی بر فرض نبوی اولاد و اخوی

مثل صورت و ارثیت پدر و پسرهای زپرا ظاهر ای شریفه (مذکوره در مسئله آینه
 که ثلث برای مادر تعیین گردید صون وجود پدر است
 مسئله (۳) اگر برای منوچه پدر و مادر هر دو باشد پس اگر اخوی
 حاجبه نباشند ثلث مال برای مادر است بالفرض بقیه برای پدر بدلیل این
 مبارکه (مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَرَأَتْهُ أُمُّهُ الْكَلْبُ) زپرا با فرض و ارثیت پدر و مادر در عرض
 یکدیگر تعیین ثلث برای مادر دلالت واضح دارد بر اینکه دو ثلث دیگر متعلق
 به پدر است و احتیاج بذکر ندارد بلکه بسا ذکرش خلاف فصاحت کلام است
 چون تطویل است بلا طائل و روایات هم در این باب بحد استفاضه است مثل
 رواه ابان بن ثعلب از حضرت صادق (ع) رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ أَبَوَيْهِ قَالَ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ
 وَمَا بَقِيَ لِلْأَبِ وَصَحْبُهُ زَوَانِ از حضرت باقر (ع) رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ أَبَوَيْهِ قَالَ
 لِلْأَبِ سَهْمَانِ وَلِلْأُمِّ سَهْمٌ وَزَوَانِدُ بَقِيَّةِ زَوَانِ از حضرت صادق (ع) رَجُلٌ تَرَكَ
 أَبَوَيْهِ قَالَ هِيَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَشْهُمٍ لِلْأُمِّ سَهْمٌ وَلِلْأَبِ سَهْمَانِ وَاطْلَاقُ ابْنِ زَوَانِ
 مِنْ لَيْسَ بِمُورِدٍ بِنِهَايَةِ أَخِي نَبَاشَتِ وَأَمَّا أَكْرَ أَخِي حَاجِبُهُ نَبَاشَتِ سُدُسٍ بَرَّاهِ
 مادر است بدلیل ذیل این شریفه مزبور (فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّ السُّدُسُ)

و بقیه متعلق است به پدر و بر اینچگونگی که مطابق قواعد کلیه میراث و ابان
 خاصه نیز دلالت دارد از جمله روایات بقیه از حضرت صادق (ع) رَجُلٌ تَرَكَ
 أَبَوَيْهِ وَإِخْوَتَهُ قَالَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ وَلِلْأَبِ خَمْسَةُ أَشْهُمٍ وَفِي الْإِخْوَةِ

و یشهد لذلك که در مسئله عول پدر و مادر در عداد ذو فرضین منظور گردیده
 چیزی از آنها کم نمیشود مثل زوجین که ذو فرضین میباشند مشرک و مطلق

کَرَمِیَّاتِ لِسَرَانِ

وَهِيَ مِنْ سِتِّهِمْ) و در رد و ابه ز ران فریب بهمین مضمون مأثور است .
 مَسْئَلَةُ (٤) اگر برای منوفی در این مرتبه از صنف اولاد یک پسر
 باشد تمام مال برای او است اجماعاً بقاعدۀ اقربیت مُستفاد از ابه (اولو
 الْأَرْحَامِ) و اخبار ذالک بر عدم توارث احدی از منسوبین و غیرهم با وجود
 وَلَدِ صُلْبِ مِکْرَاتُوبِینِ و زوجین مثل رد ابه محمد بن مسلم از خضر باقر علیه افضل
 السَّلام - قَالَ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ وَالْأَبِ لَامَعَ الْإِبْنُ وَالْأُمُّ الْإِبْنَةُ إِلَّا
 الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ وَمَنْقُولُ از خضر باقر و خضر صادق علیهما در ذیل روایت
 مفصله - وَلَا يَرِثُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَعَ الْوَلَدِ إِلَّا الْأَبَوَانِ وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ
 وَمَنْقُولُ از عبّون عروفاً از خضر موسی بن جعفر علیه در روایت مفصله -
 إِنَّهُ لِلْبَنِيِّ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ كَرَأْسَانٍ أَوْ أَنْتَ لِأَحَدِهِمْ إِلَّا الْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجَ
 وَالزَّوْجَةَ .

مَسْئَلَةُ (٥) اگر در این صنف پسران متعدّد باشند مال تقسیم
 میشود بین ایشان بطور مساوی بجماع بجهت تساوی نسبت و بعضی از روایات
 و به پسر بزرگ چیزهایی بعنوان (حَبْوَه) در شرع اسلام اختصاص داده شده است
 وَحَبْوٌ بَفَتْحٍ وَكَسْرٍ أَوَّلُ ضَبْطٍ وَبِرَحَبٍ لَغْزٍ بِمَعْنَاهِ عَطِيَّةٌ وَاصْطِلَاحٌ
 اصحاب (فقهاء امامیه) انتقال بعضی از مختصات پدر است به پسر بزرگ پس
 از حَرَكِ پدر و یا اینکه بکثرت استعمال عنوان و نام نفس آن اشیاء گردیده
 بر هر نقدی چون حَبْوٌ بخلاف اصل اولی که مُغْضَاةٌ آن عقد توارث است
 میباشد و همچنین خلاف اصل ثانوی و قواعد مُستفاده از اطلاق اَنَّهُ عُمُومٌ

در حَبْو

آدله موارد است لذا باید از جمله در مقام مورد بحث و افعلو اولاً در اصل حکم
حَقِّ که آیا تشریع همچه حکمی در اسلام گردیده یا خیر و علی فرض ثبوت آیا بحو
و جَو و لزوم است یا بوجبه استنباط ثانیاً در اینکه بابت سهم الارث یا محجوب محسوس
میباشد یا اضافی بر سهم میباشد و خیر می باشد برای او و ثالثاً از اینکه آیا بطور
مجان و بلاعوض است یا عوضی مقابل برای او میباشد و رابعاً از خصوصیات
و مشخصات مالیکه تحت این عنوان به سرزرد می رسد خامساً از شرائطیکه
برای محجوب و کسیکه استحقاق حق را دارا است و سادساً از موانعیکه ممکن است
آنها را در بین باشد که مانع از فعلیت و تنجز حکم گردد.

(تنبیه)

چنانچه در مشخصات جَو شبهه شود در مبقتن و محکوم بحکم جَو
خواهد بود لکن اگر در شرائط محجوب و موانع شبهه شود مضافاً به اطلاق جَو
عکس است -

اما بحث از جمله اول پس حکم حق که بنا بر نقل شهید ثانی و صاحب
و غیرها از منقرضات امامیه و مسلمانیان نزد ایشان میباشد موداتفا و اوصاف
و مشهور نزد ایشان و جَو آن و حقیقت است لازم الایفاء برای سرزرد در اموال
پدر و آنچه نقل شده است قول با استنباط ظاهر و اثبات باب هم دلالت بر
مختار مشهور دارد مثل صحیح یا مؤثره فضلاء از خیر یا فر یا خیر صادق و علیها
افضل الصلوة والسلام (الرجل اذا ترك سبفاً أو سبلاً أو سبلاً فهو لا ینکحها)
ایشان فهو لا کبرهیا) و صحیح ربع از خیر صادق علیه (اذا مان الرجل فسبفه)

در کیفیت حَبُّ

وزن شریف

و خاتمه و مصحف و کتب و رَحْل و کِسْوَه لاکبر و لید و انکان الاکبر ابنه
فللاکبر من الذکور (و صحیح حریر از خضر صادق علیه) اِذَا هَلَكَ الرَّجُلُ
وَرَكَ بَنِينَ فَلِلْأَكْبَرِ السَّبْفُ وَالِدِرْعُ وَالْخَاتَمُ وَالْمُصْحَفُ فَإِنْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ
فَلِلْأَكْبَرِ مِنْهُمْ) و مرسله ابن اذنه از خضر باقر و خضر صادق (الرَّجُلُ إِذَا رَكَ
سَيْفًا وَسَيْلًا حَافَهُوْا لِابْنِهِ فَإِنْ كَانَ لَهُ بَنُونَ فَلِلْأَكْبَرِهِمْ) - زیرا لام ظهور در
استحقاق و اختصاص دارد چنانچه در ابواب صابا و اقاریر مذکور است .

و اما بحث از جهة ثانی پس منقول از جمیع مثل اسکافی و سید مرتضی
در انصاری و زلزله در مسند احتساب و است بر اکبر یعنی این اشیاء که خریدار مختصا
بپدر داشته باید در سهم پسر بزرگ گذارده شود و بحساب میراث او محسوب گردد
بدعوای اینکه قدر مسلم از تفسید ایات و روایات میراث باخبار جو پیش از
این نیست و چنانچه از دشمنانها پیشتر از سهم الارث او باشد ممکن است گفته
شود ما به النفل و ترا باید بسائر ورثه سپرد از دنیا اجماع بر آنها شده باشد و
لکن این قول خلاف ظاهر روایات معتبره و قوای مشهوره از اصحاب است و مخالف
کتاب تفسید و تخصیص چنانچه بواسطه اخبار معتبره باشد مانع ندارد مثل
تفسید و تخصیص اخبار و احادیث زیر نسبت خاص و مقید بعام و مطلق
نسبت شارحیه و مبینیه است و عرف بین آنها جمع مینماید و توفیقاً نیست
نه تعارض ناماً و بطرح باشیم و ظهور خاص در تخصیص اقوی از دلالت
عام است بر شمول تمام افراد و اخذ بقدر متیقن در مورد اجمالت .

و اما بحث از جهة ثالثه و اینکه آیا جو مجانیست یا غیر مجانی

در اعیان حیو

در مقابل حکمی که شارع مقدس فرموده با اختصاص بعضی از مختصات پدر به
پسر بزرگ این حکم هم فرموده بثبوت حقی برای پدر بعهده آن پسر یا اینکه بر یکان
برای او خیریت قائل گردیدن کثیریه از محققین فقهاء اخبار و ثبوت چنین حوق
و عوضیه نفرموده اند لکن منقول از بعضی فقهائ مثل ابن حزم اخبار
انت و عبارت شهید فقه در لعمه (انَّ عَلَيْهِ قَضَاءُ مَا فَاتَهُ مِنْ صَلَوةٍ وَصِيَامٍ)
مُوهم این معنی میباشد و قریب باین مضمون عیان محقق در مختصر نافع و تقصیر
عنه ما ترك من صلوة و صیام (اما روایات باب لالت بر همه چه مقابل ندارد
و ظاهر ائمه این بمقابل از وجوب قضاء صلوة و صیام پدر بر پسر بزرگ توهم این
معنی نموده اند -

و اما بحث از جهه رابعه که مربوط بخصوصیات و مشخصات حیواست
پس اکثر اصحاب فضا فرموده اند بچهار چیز (لباس بدن و خاتم و شمشیر و
مصحف) و در روایات ماثون اختلاف است در بعضی از آنها مضمین بیش از
چهار چیز نامبرده است و در بعضی افضا شده است بر سیف و سلاح و ناله غیر
انها نیست و چون حیو چنانچه گذشت مخالف با اصل و اطلاقات دله مورد است
لذا باید اخذ نمود بقدر متیقن و قدر متیقن در مقام چیزهای است که مشهور
فریب باتفاق با و قائل شد و قوی داده اند زیرا اعراض مشهور از بعضی با
اینکه روایات انها عکس و در کتب معتبره نقل گردید و موجب حصول
وثوق خواهد بود و ترجیح بموافقت و مخالفت عامه هم بیه مورد است چنانکه
اصل حکم از منقرضات خاص است .

مَسَائِلُ مَرْبُوطَةٌ بِأَعْيَانِ جَوْ

مَسْئَلَةٌ ١ - ظاهر امر از ثبوت آن لباسها می باشد که مذهب برای پوشیدن نموده گرچه پوشیدن باشد لکن چنانچه استعمال نشود باشد جمعی از علماء قائل بخر و جرح جَو میباشند قراجع و تأمل و چنانچه لباسها منعقد و زیاده برای پدید باشد انقضای آنرا که بحسب شأنش بمقتضای فصول نیازمند بانها میباشد بعنوان جَو منظور نمود اما مثل منطفی (کمربند) و کفش معلوم نیست داخل عنوان لباس باشد و نسبت به پوشیدن بعضی دعوی خلاف در دخولش تحت عنوان لباس جَو نموده اند و اولیٰ مصالح است لکن عبا و عرقچین و شبکلاه و شال و دستکش و جوراب ظاهر داخل تحت عنوان باشد

مَسْئَلَةٌ ٢ - مراد از خاتم بمقتضای آنچه متبادر بذهن اغلب در استعمال و مفتی به مشهور از اصحاب است انکسراست گرچه احتمال مهر بر آن که ذیل نامه اسناد میزنند نیز داده اند.

مَسْئَلَةٌ ٣ - چنانچه انکسراست و شمشیر قرآن منعقد باشد بمقتضای اینکه بلفظ مفرد در روایت مذکور است آنکه اغلب استعمال بوده جزء جَو باید منظور شود و در صورتیکه انکسرها منعقد و همیشه در دست داشته باشند بهتر است که بقدر تعیین گردد و همچنین نسبت بشمشیر و قرآن اگر چه لفظ جنس طلاق بر قلیل و کثیر میشود و لکن مختار محققین از فقهاء تفصیل است بین آنکه بلفظ جمع اداء شده و لفظ مفرد.

مَسْئَلَةٌ ٤ - قرآن اگر شخصی غایب بجهت حفظ و تریک اختصاص بخود داده باشد ظاهر داخل در عنوان مصحف و جزء جَو میباشد.

فَرْشَةُ اِطِّ مَحْبُوبِ

مَسْئَلَةُ ٥ دَوْلَاسِ اِبْرِیْمِ وَ اَنْكَشَرِ طَلَاچُونِ اَنْتَابِ اِبْرِیْمِ
بِمَرْدَانِ دَرِ اِسْلَامِ مُضَعِ نِیْسِتْ بَلَكَا اَكْرَمَا لَكِبْنِیْ بَاشْدَنْسِتْ بِنَادَةُ مَجْرَدَهْ اَز
هَبِئْتْ اَسْتْ وَ حُكْمِ حَبُوبِ بَرَايِ مَادَّةِ دَا اَزَايِ هَبِئْتْ مِیْبَاشْدَنْ بَرَا اِسْمِ عُنُونِ
دَا اَوْ مَدَارِ هَبِئْتْ مِیْبَاشْدَنْ مَادَّةِ صِرْفِ ظَاهِرًا اَز حَبُوبِ مَحْبُوبِ نَخَوَاهْدَنْ
وَ اَمَّا بَحْثِ اَز جِهَةِ خَامَسَهْ كِه مَعْلُوقِ اِشْرَاطِ مَحْبُوبِ مِیْبَاشْدَنْ كِرْ چِنْدِ
اَمْرِ دَر اَنْ اَحْتِمَالِ دَا دَهْ شَدْنِ اَسْتْ -

اَوَّلِ اِیْنَكِهْ قَبْلِ اَز فَوْتِ پِدْر مَمْلُوكْ شَدْنِ بَاشْدَنْ -

دَوِّمِ اِیْنَكِهْ زَمَانِ فَوْتِ پِدْر مَحْبُوبِ وَ بَاسْفِرِ نَبَاشْدَنْ -

سَوِّمِ اِیْنَكِهْ زَمَانِ فَوْتِ پِدْر فَاَسِدِ اَلْعَهْدِ نَبَاشْدَنْ -

چَهَارْمِ اِیْنَكِهْ هِنَكَا مِ فَوْتِ پِدْر بَالِغِ بَاشْدَنْ -

اَمَّا اَحْتِمَالِ اَعْتِبَارِ بُلُوغِ اَز بَابِ اِیْنَسِتْ كِه بَعْضِیْ تَصَوُّرِ نَمُودَهْ اَنْدِ حَبُوبِ دَر
مُقَابِلِ فِضَاءِ صَلَاقِ وَ صَوْمِ پِدْر اَسْتْ وَ ثَابِتِ اَلْغِ مَكْلَفِ بَقِضَاءِ نِیْسِتْ بِطَوْرِ
كِه كُذُشْتْ اَوَّلًا دَلِیْلِیْ بَرَا اِیْنِیْ مُقَابِلِ نِیْسِتْ وَ اَخْطَا صِرْعُ عَهْدِ لِسِرِّ رِكْ بَقِضَاءِ
صَوْمِ وَ صَلَاقِ مَعْلُومِ نِیْسِتْ فَقَطْ بَرَايِ پِدْر بَاشْدَنْ بَلَكَا چُونِ دَر بَعْضِیْ اَنْ
رَوَايَاتِ لَفْظِ مِثْ مَذْكُورِ اَسْتْ اَحْتِمَالِ وَ جَوِّ فِضَاءِ اَز مَادِرِ هَمِ دَا دَهْ شَدْنِ اَسْتْ
دَر صُورِتِ كِه حَبُوبِ دَر اَمْوَالِ مَادِرِ مَنظُورِ نَكِرْدِیْنِ ثَابِتًا عَدَمِ بُلُوغِ مَانِعِ نَخَوَاهْدَنْ
بُودَنْ بَرَا اِمَكْنِ اَسْتْ وَ جَوِّ بِطَوْرِ مَشْرُوطِ بَاشْدَنْ وِیْرَ اَز حُصُولِ شَرْطِ بُلُوغِ
فَعَلِیَّتْ وَ تَنْجِزِ پِدْر اَكْنَدِ چُنَا نِچِهْ شَهِیْدِ ثَلَاثِیْ فِدَهْ دَر رُوضَةِ اَشَانِ بَا اِیْنِیْ هَفْهَفِ مَوْتِ
(و هَلِ اِشْرَاطِ كَمَالِ اَلْوَلِّیْ عِنْدَ مَوْتِ قَوْلَانِ) وَ مَرْحُومِ مُحَقِّقِ طِبَاطِبَايِ بَرْدِیْ

در شرایط محبوس

طایفه در عرصه میفرماید (لا یخبر فی الولی ان یكون با لغا غافلاً عند الموت
فیجب علی الطفل اذا بلغ وعلی المجنون اذا عقل، علی هذا اطلاق ادله حیوة
شمول غیر بالغ بلامانع است -

وَأَمَّا احتمال اشراط کمال عقل و عدم فساد عقیده پس بجهت استحکام
است از بعضی باینکه حیو کرامت و فضل است نافع العقل و فساد العقیده
سزاوار اکر ارام و افضال نیستند و بعض وجو دیگر نیز مذکور است که غیر قابل
اعتماد و مقاومت با اطلاق ادله حیو ندارد بلی اسلام شرط است زیرا کافر
ممنوع از میراث است و حیو از وراثت است و مثل کفر است سائر موانع وراثت
مثل قتل و رقبت -

وَأَمَّا احتمال اشراط انفصال حیاء و تولدش قبل از فوت پدر پس
از این بابت که حیو در اخبار برای پدر بزرگ منظور گردید چنانچه زمان فوت
پدر و تولد نشد باشد مصداق بابت برای ولد اکبر (پدر بزرگ) ندارد خصوصاً
اگر در ان موقع بحالک نطفه یا علقه یا مضغه باشد و این وجه غیر وجیه است زیرا
بطوریکه قبلاً بیان شد حیو قتمی از ماترک و انتقالش بنحوراثت میباشد
و در اراثت عناوین از قبیل پدر و دختر و برادر مذکور است و بدین شکل همینکه
نطفه در رحم مستقر گردد چنانچه موروث فوت نماید موجود در رحم دعداد
اولاد با اخو و اخوات معدود و سهمش بقصایبیکه در محلش مذکور است محفوظ
میباشد بلکه احباً طاحداً اکثریکه مظنه اش باشد کار گذارده خواهد شد.
توضیحاً چنانچه کسی زنهای متعددی داشته باشد و تمام آنها حیات

در موانع حیثی

الموت حامل باشند و پس از فوت مُندرجاً وضع حمل نمایند مسلماً آنکه در و تر
از همه متولد گردیده بزرگترین اولاد او محسوب است و لذا چنانچه مُنفیه یا وصیّه
برای اَکبر اولاد مُنویه باشد با و اَکدار خواهد شد بلی اختلاف بین جمیع از
اعلام میباشد در اینکه این مناط اکبریت سبقت در انعقاد نطفه و تحقق
حمل است یا سبقت در وضع و تولد بعضی بر آنند که چون مناط در اکبریت
سبقت در وجود و تحقق است آنکه نطفه اش زودتر منعقد گردیده است
در وجود و هستی میباشد پس اکبر است ولو متأخر در تولد باشد و لکن ظاهراً
عند اکثر ایندقت ملحوظ نباشد لذا در توأمین آنکه اسبق در ولادت است
اکبر محسوب میشود با اینکه در تقریر عالم رحم متقارن بوده اند و از کتاب من لا یحضر
صدوق از حضرت صادق علیه منقول است (اَکْبَرُ مَا یَكُونُ الْإِنْسَانُ یَوْمَ وَلَدَ)
و لکن چون فقره دیگرش (وَأَصْغَرُ مَا یَكُونُ یَوْمَ یَمُوتُ) است معنای دیگر برای
او میباشد. و اما در بابیکه از کافیه از حضرت صادق علیه منقول است که دو توأمین
اکبر آنست که اخیراً خارج گردیده بعلت اینکه نطفه او قبلاً منعقد مسفر گشته
حرمی بضعف و شد و ذاست.

و اما بحث از جهة سادس که در موانع منصوصون میباشد پس از
شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابن ادریس ابن حمزه و محقق و علامه جمیع دیگر
از اعلام قدس الله اسرارهم نقل شده است قول بعد ثبوت حیث در موردیکه
مال مہت منحصراً بایمان خزیون باشد از باب انصراف ادله بفرع شایع که برای
شخص غالباً غیر از اشیاء مذکور اموال دیگر هم هست بلکه صاحب اهر

در موانع جَو

از بعضی از روایات استظهار اینچه را فرموده علیهذا در موردیکه بطور مذکور
ما ترک منحصر بایمان جَو باشد دلیل بر اختصاص بولد اکبر نیست و مقتضای
اصل اولی عدم است و تمسک ببعضی از وجو استحضانیست هم ناپیدا للمطلب کرم
مثل بعد از مذاق شارع امتیاز و ضربتی زادر مورد فرض زیر اموجبه حرمت
سائر وراثت و اضرار و اجحاف بآنها خواهد بود و بزرگوار آنکه وضوحاً در
موردیکه اعیان جَو دارای قیمت بسیار زیاد و ارزش فراوانی باشد سائر
وراثت هم در نهایت پریشانی و استیصال باشند - و لکن لا یتخفى چنانچه ظهور
با انصراف برای ادله نباشد اطلاق اخبار جَو باین قبیل وجو مقید نخواهد
شد نعم اگر اجتماع در مسئله باشد و این وجوه از وادی نکات مذکور بعد الوقوع
باشد تقریباً للمطلب کرمش مناسبت آما چون نقل خلاف در مسئله شده
و انصرف روایات هم مسلم نیست حکم باخطاط هم مورد ندارد اولی نضال است
چنانچه طرفین کبیر رسید باشند ثم بر فرض التزام باین مانع اشکال دیگر
در مسئله میباشد و آن اینکه در مقدار باقی ایا صدق مستی کافی است و
هر مقدار باشد یا اینکه باقی باید بمقداری باشد که بهر يك از وراثت لا اقل
بمقدار جَو برسد و یا اینکه مقدار بیش از جَو چنانچه ولد اکبر هم علاوه بر
جَو از اشیاء دیگر هم سهم میرد وجو و احتمالاً لای مذکور است که تمام آنها
استحضانیست -

یکی از اموری که جمع کثیریه از موانع جَو شمرده اند دین مستغنی
ترک است زیرا با وجود دین مستغنی میراثی در بین نیست تا جَو اختصاص

فِي مَانِعِيَّتِ زِيْمُ شَرْقِ تَرْكِ ارْحَبِ

برسپر بزرگ داده شود و لکن این وجه بنظر نمی رسد زیرا مطابق تحقیق در
مورد بیکه دین میت منوع بترکه نباشد من و کانت در حکم مال میت و عر هون
دین میباشد زیرا پس از فوت عرف و عقلاء اعتبار و از ریشه برای ممدیون
قائل نیستند ارتباط حق ذاتن از دمه منقطع و نسبت باموال حاصل میشود و
ولایت بر اداء برای وارث و اختیار با انها میباشد پس چنانچه اموال شخصه
خود اداء دین مورث نمایند ما ترک علیه مافرض الله منقسم و بایشان منتقل
خواهد شد بلا اشکال کما اینکه اگر متبرع تبرع بآداء دین کند اموال بآنها
خواهد انتقال یافت و همچنین در صورت ابراء ذاتن علیها پس بزرگ میشود
دین پدر را در مقابل مالیت حق اداء نموده و اعیان مزبور را منصرف و متملك
گرد غایب الامر را بنمورد حق بجان نخواهد بود و این مضایع جمع بنظر اطلاق
ادله حق از قبیل فرمایش حضرت صادق علیه السلام (اِذَا مَاتَ الرَّجُلُ فَسَبُّهُ وَخَاتَمُهُ وَ
مُصَحَّفُهُ وَكُتِبَ وَرَحُلُهُ وَكِسْوَتُهُ لِأَكْبَرِ وَلَدِهِ) و قاعده استفاده از ابان و روایات
(مَا تَرَكَ الْمَيِّتُ فَهُوَ لِوَارِثِهِ - مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ أَوْ دِينٍ) میباشد چون در موت
و وراثت تبدیل مالک است نه تبدیل ملکی زیرا ارتباط مالکیت موت بر
از اموال قطع و بنجای او برای وارث حادث میگردد پس وارث قائم مقام مورث
و در نتیجه هر طور سلطنتی که ذاتن نسبت بمورث برای حفظ مال و حشر داشت
نسبت بقیام مقام او حاصل است و ادله ذالیه بر اینکه ما ترک المیت بآوارثست

سله و جمع بر اینند که منتقل بوارث میشود مع تعلق حق الدیان بآوارث و لذات منخله
بین الموت و الاداء متعلق بوارث میباشد مشرذامث افاضانه -

کَرْمَانَعِيَّتْ صِيَّتْ بَاعِيَانِ جَوُّ

بعد از دین و ادله قائمه بر حلول دیون مؤجله بموت مدیون که در مقام ناکیده تثبیت و حفظ حق دائن است پیش از این دلالت ندارد که اسفند ارملکت وارث موقعه خواهد بود که دیون پرداخت یا بنحود بگریه برائت حاصل شود خصوصاً صیغه برای اعیان مازک نخواهد بود بلی چنانچه قبل از موت از ناحیه حاکم در مورد تقلید حکم بجز شده باشد چون سلطنت از مالک گرفته شده است برای وارث هم سلطنتی حادث نمیشود زیرا سلطنت وارث فرع سلطنت موروث است و جَوُّ هم میراث تحت عنوان خاص چیز دیگر نیست -

و دیگر امریکه ممکن است مانع از جَوُّ شود وصیت است چنانچه پدر وصیت باعیان جَوُّ نماید برای کسی غیر از پسر بزرگ زیرا بمقتضای تقدم وصیت بر موارد طبق ایات و روایات در صورتیکه پیش از ثلث مازک نباشد وصیت نافذ و موضوع جَوُّ منتفی خواهد شد چه اینکه جاء از وادیه میراث و مالک مادام که زنده است سلطنت بر تصرفات مشروع در اموال خود دارد نسبت به تمام اموال برای زمان حیات و نسبت بمقدار ثلث برای بعد از مرگ (گرچه جمیع قائلند باینکه چون اعیان جَوُّ متعلق حق خاص پسر بزرگ میباشد نسبت بمآزاد از ثلث آنها نفوذ وصیت مؤقف بر امضاء پسر بزرگ است) اما اگر وصیت بطور کلی نماید چه بنحوی که مشاع از ترک مثلاً ثلث و ربع و خمس مثل آنها یا بمبلغ معین و مالیت مشخص مثل هزار دینار و هزار تومان مثلاً از جهت مالیت در دوم و عین در اول شامل اعیان جَوُّ هم خواهد شد و نفوذ مآزاد بر ثلث بطور کلی مؤقف بر امضاء

فَرْمَسَائِلُ حَبَوِّ

تمام ورثه است .

مَسْئَلَةُ خَنَاجَةٍ كَيْفَ ذَاكَ بِكَيْفٍ وَبِقِيَّةٍ وَوُثَاثٍ دَخَرَ بِأَكْسَانِيَّةٍ
دَر دِفْءِ وَلَادٍ وَدَر مَرْتَبَةِ انْهَامِ بِرَاثٍ مِیْبَرِنْدَ بَاشَنْدِ مِثْلِ یَدِ وَ مَادِرِ عِبَانِ
جَمْعِ مُتَعَلِّقِ بَانَ لِسَرِ اسْتِ وَ اِنْ حُكْمِ امِیْنُوَانِ اَز صَحِیْحَةِ رِبْعِیِّ فَضْلًا اسْتَفْهَامِ
نمود (دَو صَحِیْحَةُ نَامِ بَرْدَه دَر اَوَّلِ مَحْثِ جَمْعِ مَذْکُورِ اسْتِ) .

مَسْئَلَةُ خَنَاجَةٍ كَيْفَ اَز زَنَهَائِهِ مُتَعَدِّدِ لِسَرِ هَائِهِ مُتَعَدِّدِ وَ تَكْرَمَانِ
بِرَايِهِ اَوْ مَوْلَدِ شَدَنَ بَاشَدِ جَمْعِ كِه شَا بَدِ شَهْوَرِ بَاشَنْدِ بَرِ اسْتِ كِه حَبَوِّ بِنِ
اِنْهَامِ اسْتِ بِالسُّوْبَةِ .

مَسْئَلَةُ اِذَا كَبْرُ بَعْضِ اَكْبَرِ اشْتَبَاهُ شُودِ مِثْلِ اَيْنِ كِه هَمْسَرَانِ مُتَعَدِّدِ
ذَاشْتَنِ كِه لِسَرِ اَوْرَدَه اَنْدِ وَ دَر تَارِیْخِ وَضْعِ اخْتِلَافِ وَ یَا دَر تَقْدِیمِ وَ تَا خَرِ
تَوَیْمِ بِنِ شَبِیْهَ شُودِ لِسَرِ اِذَا اِخْتِلَافِ بِنِ اِنْهَامِ نِیْسَتِ وَ فِطْرِ جَهْلِ بَوَاقِعِ اسْتِ
مَرْجِعِ دَر تَعْيِینِ قَرْعِ اسْتِ وَ اِذَا اِخْتِلَافِ وَ تَشَا جَرِ بِنِ هَمَا اَوْ بِنِ هَمِ حَاصِلِ اسْتِ
مُقْتَضَايِهِ قَاعِدُ بَابِ ثَدَا عِ تَخَالَفِ عِنْدَ الْحَاكِمِ وَ تَقْسِیمِ اسْتِ - هَذَا تَمَامُ
الْكَلَامِ فِي الْحَبَوِّ -

مَسْئَلَةُ (ع) اِذَا دَر اِنْ صِنْفِ بَرَايِهِ مَوْجِبِ بَكْدِ خَرِ بَاشَدِ نِصْفِ مَا
تُرِكَ بَرَايِهِ اِنْ دَخَرَ اسْتِ بِالْفَرْضِ بِمُقْتَضَايِهِ اِبْرَ شَرِیْفِ (وَ اِنْ ثَنَانَتْ وَ اِحْدَى
فَلَهَا النِّصْفُ) وَ بَقِیَّةُ مَا لِهَمِ مُتَعَلِّقِ بَا وَ مِیْبَاشَدِ رَدًّا بِاِجْمَاعِ اِمَامِیَّةِ
بِمَوْجِبِ خَبَارِ کَثَرَةِ مُعْتَبَرِهِ مَوْجِبِ اِعْتِمَادِ وَ اسْتِنَادِ اصْحَابِ كِه بَا نَحْضِ اسْتِفْضَا
مِیْبَاشَدِ بَلْ كِه مِیْتُوَانِ دَعْوِیَّهِ تَوَاثُرِ مَعْنَوِیَّهِ نَمُودِ وَ اِنْهَامِ طَائِفَةِ اسْتِ -

ع - وَلَوْ اِنْ لِسَرِ كَوِیْ كَثُرِ بِنِ اَوْلَادِ بَاشَدِ مَثَلِ

در میزان خرد و خیران

۱- در مقام بیان اینکه باید و ندارد و لیس و دختر کی به ارث نمیرد مگر
زوجهین -

۲- در مقام بیان اینکه بذات یا بنات در صورتیکه در مرتبه اهل کسبی
(از قبیل پدر و مادر و لیس نباشد) و ارث تمام مازک میباشند و بعضی
از قبیل عم و ابن عم و برادر و برادرزاده چیز به نمیرسد -

۳- در مقام بیان اینکه ارث اموال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و
آله و سلم خضر فاطمه سلام الله علیها بودند نه علی بن ابیطالب علیه افضل
السلام و نه عباس عم پیغمبر که عصبه بودند -

مسئله (۲) اگر در این صنف دخترها متعدد باشند و ثلث
مازک برای آنها است بالفرض تقسیم میشود بین آنها بطور مساوی بجهت
تساوی نسبت و بقیه نیز برای آنها میباشد و باجماع امامیه در وائلی
که در مسئله سابقه ایشان بانها شد و اما ابیه مبارکه (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً
فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثُ مَا تَرَكَ) نسبت بفرض خیران پیش از دو تا واضح
الدلالة است و نسبت بفرض دو دختر لایق ندارد مگر با بعضی تأویلات
تخللات - که گفته اند خیراد اثنان فافوق است والا لازم میباشد حکم یک دختر
از دو دختر فروتر نباشد باشد و حکم دو دختر مسکون مانده باشد این
قیح و دور از سازش اعر حکیم علیهم السلام است - و نیز گفته اند دختر یا پسر که
برادرش باشد ثلث میبرد پس با دختر دیگر که خواهرش باشد بطور اولی باید
ثلث ببرد و همچنین گفته اند دو خواهر میباید که دو ثلث ببرند پس و دخترش

فَرِاجَتَاغ پِیَر دُختر پِکد و مَانَر

که نزدیکتر بمیت و احق میباشد قطعاً استحقاق دُولت را دارند -
ولکن عُمده اتِّفاق اصحاب است بر اینکه فرض خزان مطلقاً دوسوم
از ترک میباشد بلکه بعضی از فقهاء ادعاء اتِّفاق نموده اند ماعداً ^{سنا} ابن عباس
و تابعین که منقول از او الحاق بنسب است بر بنت و لحد در فرض.

مسئله (۸) چنانچه در این صنف برای منوفی پیر دختر باشد
چرا از یک رحم و چرا از زنهای متعدد بمقتضای این کرمه (یوصیکم الله فی
اولادکم الذکر مثل حظ الانثیین) هر یک از پسران بمقدار دُ و دختر میراث میبرند نه
اینکه تصور شود اصل ترک اثنائاً تقسیم شود یک سوم متعلق بدختر یا دخزان
دُ و سوم متعلق بر پسر یا پسران باشد بنا بر این چنانچه منوفی دُ از برای دُ و دختر
یکپسری باشد خرج ربع خواهد بود مال بر چهار قسمت میشود هر دختر $\frac{1}{4}$ و پسر
 $\frac{2}{4}$ میرد و در عکس این فرض که دو پسر و یک دختر باشد خرج خمس است بهر پسر $\frac{2}{5}$
و بدختر $\frac{1}{5}$ میرسد - بلی در صورت تساوی عدد تقسیم بالمثالثه میباشد
مثلاً در فرض جو و یکپسر و یک دختر $\frac{1}{3}$ متعلق بدختر و $\frac{2}{3}$ متعلق بر پسر است
و در فرض دُ و پسر و دُ و دختر $\frac{1}{2}$ متعلق بدختران هر یک $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{2}$ متعلق
بر پسران هر یک $\frac{1}{2}$ خواهد بود .

مسئله (۹) اگر در این شبه اجتماع صنفین شود یعنی هم از
سلسله صاعده که پد و ماد را باشند و موجب باشد هم از سلسله نازل که اولاد است
پس فرض هر یک از پدر و مادر سدس است ($\frac{1}{6}$) بنص این شریف (و لا یؤتی
لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد) و اما سهم الارث اولاد و چگونگی و

فَرَا جَمَاعَ ابَوَيْنَّ بَا اَوْلَاي

مَا زَادَ بِرَفْرَضٍ دَر طَيِّ مَسَائِلِ بَيَانِ مِثْلُو -

(ا) - اَگَر بَا ابَوَيْنَّ بَكِيرَ نَاشِدِ پَرِ از وَضْعِ دُوسُدَسِ پَدَرِ
مَادِرِ چَهار سُدَسِ بَاقِ بمانندِ مُتَعَلِّقِ بَرِ لَیْسَ اسْتِ بِالْاِنْثِقَانِ -

(ب) - اَگَر بَا ابَوَيْنَّ لَیْسَ اَن بَاشِنْدِ پَرِ از وَضْعِ دُوسُدَسِ پَدَرِ
و مَادِرِ بَاقِ بمانندِ بَیْنِ لَیْسَ اَن بِطَوْرِ مِثْلُو بَیْ تَقْسِیمِ مِثْلُو بِالْاِنْثِقَانِ بِجَهْتِ
تَساوِیْ نِسْبَتِ اِنْهَا بَا مَوْرَثِ -

(ج) - اَگَر بَا لَیْسَ اَن اَحَدُ الْاَبَوَيْنَّ بَاشِدِ پَرِ از بَکَدَسِ سَهْمِ
الْاَوْرَثِ پَدَرِ بَا مَادِرِ تَمَامِ مَا بَقِیَ مُتَعَلِّقِ بَیْکَدَسِ رَفْرَضِ اِنْ حَصَارُ وَ مُتَعَلِّقِ بَیْسَ اَن
مِیْبَاشِدِ نِجْوَتَاوِیْ دَر رَفْرَضِ نَعْدَدِ -

(د) - اَگَر بَا ابَوَيْنَّ بَکَدَسِ نَاشِدِ پَرِ از رَفْرَضِ ابَوَيْنَّ کِه $\frac{1}{2}$ سُدَسِ
مِیْبَاشِدِ و رَفْرَضِ خَیْرَ کِه نِصْفِ مِیْبَاشِدِ مَا بَقِیَ کِه بَکَدَسِ اسْتِ بَیْ هَکَازِ نِسْبَتِ
بَرِ دِخْتَرِ و ابَوَيْنَّ رَدِّ مِثْلُو بَیْنِ اَبَوَيْنَّ اَز هَرِ فَا حِدِ سُدَسِ سَهْمِ $\frac{2}{5}$ مُتَعَلِّقِ
بِدِخْتَرِ دُوسَهْمِ $\frac{1}{5}$ مُتَعَلِّقِ بَیْدِ و مَادِرِ هَرِکِ $\frac{1}{5}$ -

لَیْسَ مِثْلُو اَن اَصْلَ تَرکِ زَا سَیْ سَهْمِ نَمُودِه کِه خَاصِلِ خَیْرَ عَدِ نِیْجِ اسْتِ
دَر شَرِکِ خَرَجِ اَصْلِ تَرکِ بَرِایِ تَقْسِیمِ بِنِصْفِ سُدَسِ مِیْبَاشِدِ $\frac{1}{5}$ اَن کِه
دُوازْدِه سَهْمِ بَاشِدِ مُتَعَلِّقِ بَا ابَوَيْنَّ هَرِکِ شَشِ سَهْمِ و $\frac{2}{5}$ اَن کِه هِیْجِه سَهْمِ
بَاشِدِ مُتَعَلِّقِ بَدِخْتَرِ - وَ بَا اَبْدَا اَتَقْسِیمِ بِرِیْجِ نَمُودِ چَا نِیْجِه رَوَا بَیْتِ اَبْدَا اَشَارِ فَرُودِ

وَ چَا نِیْجِه دَر اَبْقَرَضِ اِخْوِ حَاجِبِ بَاشِنْدِ مَادِرِ اَز سَهْمِ الرِّدِّ مَحْرُومِ اسْتِ
وَ بَکَدَسِ بَاقِ بمانندِ سَهْمِ مُتَعَلِّقِ بَدِخْتَرِ و بَکَدَسِ مُتَعَلِّقِ بَیْدِ رِخْوَا هَدِیُو

اجتماع ابوين باي خيران

زيرا ازاصل تركه هم دختر سه برابر پد برده - عليهذا ميتوان خرج سدس
كه عدش باشد در خرج ربع كه عد چهار است ضرب نمو حاصل اگر عد بيست
و چهار باشد ملاك تقسيم فرار داد يك دس انرا كه چهار سهم از بيست و چهار
باشد بمادر داد و پانزده سهم كه دوازده سهم (نصف تركه) فرضا و سه سهم
كه سه ربع از يك دس اضاف مي باشد رد ابد دختر داد و پنج سهم كه چهار سهم
(سدس تركه) اصلا و فرضا و يك سهم كه ربع از يك دس اضاف مي باشد رد ا
بيد داد - و بر اين تقسيم كه طبق قواعد ميراث مي باشد اخبار معتبره^{مله} خاصه
رسیده است .

(ه) - اگر با ابوين دخيران باشند بگشت تركه متعلق با بوين است
هر يك يك دس و دو ثلث ديگر متعلق بدخيران است بطور مساوي بجهت تساوي نسبت
(و) - اگر با دخرا حد الا بوين باشد پس از فرض احد الا بوين
كه سدس است و فرض يك دختر كه نصف است بقبه مال كه ثلث است به نسبت

^{مله} منها صحیح محمد بن مسلم - اقرا بی ابو جعفر صحیفه الفرائض هی املاء رسول
الله ص و خط علی علیه السلام بید فوجدت فیها رجل ترك ابویه وابنه فللا بنه
النصف ولا بویه لکل واحد منهما السدس یقسم المال علی خسه اسم فما اصاب
ثلاثه فللا بنیه وما اصاب سهمین فللا بویین . منها ما عن زرارة قال
وجدت فی صحیفه الفرائض رجل مان وترك ابنه وابویه للابنه ثلاثه اسم
وللا بویین لکل واحد منهما سهم یقسم المال علی خسه اجزاء فما اصاب ثلاثه
اجزاء فللا بنیه وما اصاب جزئین فللا بویین مشه

اجتماع احد الأبوين با اولاد

سهام بدختر واحد الأبوين ردّ التّقسیم میشود سه قسمت متعلق بدختر و يك قسمت متعلق باحد الأبوين خواهد بود - و چون جمعا فرضا وردا، سه ربع تركه متعلق بدختر است و بکربع متعلق باحد الأبوين - ممکن است ابتدا تركه را بر چهار که خرج ربع است تقسیم نمود .

(ز) - اگر با دختران احد الأبوين باشد پس از فرض احد الأبوين که سدس است $\frac{1}{6}$ ، و سهم الارث دختران که دو ثلث است $\frac{2}{3}$ ، باقیمانده نسبت سهام باحد الأبوين و دختران رد میشود یعنی يك خمس $\frac{1}{5}$ ، ان باحد الأبوين و چهار خمس $\frac{4}{5}$ ، بدختران بطور مساوی تقسیم میشود - و چون جمعا فرضا وردا، يك خمس تركه $\frac{1}{5}$ ، باحد الأبوين میرسد و چهار خمس $\frac{4}{5}$ ، بدختران میتوان از ابتدا تركه را تقسیم بر پنج نمود بکسر برای احد الأبوين و چهار سهم برای دختران که بین آنها بطور مساوی تقسیم گردد .

(ح) - اگر با احد الأبوين یا ابوين پدر دختر یا پسر و دختران باشند پس از فرض ابوين که دو سدس $\frac{2}{3}$ است یا فرض احد الأبوين که یک سدس $\frac{1}{3}$ است بقیه مال بین اولاد (للذکر مثل حظ الانثیین) تقسیم میشود بشرطیکه در میراث اولاد بیانش - هذا كله صور مسائل اینهمه نباشد احد الزوجین -

و اما صور احد الزوجین پس نیز در طی مسائل ذکر میشود -

مسئله (۱)، چنانچه برای متوفی پدر و احد الزوجین باشد پس از سهم اعلا در زوج که در صورت نبودن اولاد نصف است باز وجه که در چنین فرضیه

صُورَاجْتِمَاعِ أَبَوَيْنِ بَا أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ

رُبْعُ اسْت (۱) بِفَيْئِ مَالِ مُتَعَلِّقٍ بِپَدْرَاسْتِ بُوَاسِطَةِ اِبْنِ مَبَارَكَةِ اَوْ لَوْلَا اَرْحَا
زِیْرَادِ رَابِعُوهُ کِهْ بَرایِ مَبْتَّ اَوْلَادِ نَبِیَّتْ بَرایِ پَدْرِ فَرْضِ نَحِیْنِ نَکَرْدِ پَدِ پَسِ
بِمُقْتَضَايِ مَلَاکِ اَفْرِیْتْ مُسْتَفَادِ اَزِ اِبْنِ شَرِیْفِ مَنَافِیْ ثَمَامًا اَزِ اَنِ پَدْرَاسْتِ
وَبَرَوَائَاتِ مُعْبَرِهْ بِمَضْمُونِ (اَرِثْ نَمِیْرِدْ بَا اَوْلَادِ وِیْدِر وِیْدِر مَادِرِ کِهْ مَکَرِ شَوْهَرِ
زَن) نِیْزِ مِیْوَانِ اسْتِنَادِ نَمُودَ .

مَسْئَلَه (۲) چنانچه بَرایِ مَبْتَّ بَا أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ مَادِرِ نَبِیَّتْ
دِر فَرْضِ اجْتِمَاعِ شَوْهَرِ وِیْدِر نِصْفِ مَازِکِ مُتَعَلِّقِ لِبِ شَوْهَرِاسْتِ ثَلَاثِ مُتَعَلِّقِ
بِمَادِرِاسْتِ بِالْفَرْضِ وَبِفَيْئِ مَالِ کِهْ سُدْرِ (۱) بَاشَدِ نِیْزِ مُتَعَلِّقِ بِمَادِرِاسْتِ
رَدَّ اَوْ دِر فَرْضِ اجْتِمَاعِ زَوْجِ وِیْدِر رُبْعِ (۲) مَازِکِ مُتَعَلِّقِ بَزَوْجِ ثَلَاثِ (۳)
اَنِ مُتَعَلِّقِ بِمَادِرِاسْتِ بِالْفَرْضِ وَبِفَيْئِ مِثْلِ فَرْضِ اجْتِمَاعِ بَا شَوْهَرِ مُتَعَلِّقِ اسْتِ
بِمَادِرِ لِّلْاِبْنِ وَالرَّوَّابِ .

مَسْئَلَه (۳) چنانچه دِر مَفْرُوضِ بَحْثِ پَدْرِ وِیْدِر مَادِرِ هَرِ وِیْدِر بَاشَدِ پَسِ
اِگَرِ اجْتِمَاعِ اِنْهَآ بَا زَوْجِ بَاشَدِ نِصْفِ مَازِکِ مُتَعَلِّقِ بَزَوْجِ وَ ثَلَاثِ (۴) دِر
صُورِ تِکِهْ اِخُوْ حَاجِبِهْ نَبَاشَدِ (مُتَعَلِّقِ بِمَادِرِ بِفَيْئِ کِهْ سُدْرِ (۱) مُتَعَلِّقِ بِپَدْرِ
خَوَاصِدِ بُوَدِ وَاِگَرِ اجْتِمَاعِ اِنْهَآ بَا زَوْجِ بَاشَدِ رُبْعِ (۲) مُتَعَلِّقِ بَزَوْجِ ثَلَاثِ (۳)
مُتَعَلِّقِ بِمَادِرِ وَبِفَيْئِ مُتَعَلِّقِ بِپَدْرِاسْتِ -

وَبَرایِ سُهولَتِ تَقْسِیْمِ چنانچه فَرْجِیْنِ ثَلَاثِ وِیْدِر دِر هَمِ ضَرْبِ شُودِ
وَمَالِ بَدِ وَاَزْدِهْ قِسْمَتِ شُودِ سَهْمِ کِهْ رُبْعِ اسْتِ مُتَعَلِّقِ بَزَوْجِ وِیْدِر سَهْمِ کِهْ
ثَلَاثِ اسْتِ مُتَعَلِّقِ بِمَادِرِ وَبَا فِیْئَانْدِهْ کِهْ (۵) بَاشَدِ مُتَعَلِّقِ بِپَدْرِ خَوَاصِدِ بُوَدِ

صَوِّ اجْتِمَاعُ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ بِالْأُولَى

وَأَمَّا دَرُصُورِ نِیْکِهٖ اِخْوُ حَاجِبِهٖ بَاشَنْدِ سَهْمُ مَا دَرِ دَرِ هَرِ دُو فَرَضِ سُدُسِ عِ
مِیْبَاشَدِ لِشَرِیْکِهٖ دَرِ مِیْرَاثِ أَبَوَیْنِ بَیْأَنْدِ .

مَسْئَلَةُ (٤) چنانچه با أحد الزوجین اولاد از جنس مذکور باشد
پس از سهم ادنایه أحد الزوجین که ربع $\frac{1}{4}$ است نسبت بزوجه و ثمن $\frac{1}{4}$ است
نسبت بزوجه بقیه مال بمقتضای ایه اولوالأرحام و روايات مذکور در مسئله
(١) به کسر و در صورت تعدد بالتوبه بین آنها تقسیم میشود از باب تساوی نسبت

مَسْئَلَةُ (٥) چنانچه با أحد الزوجین اولاد از جنس اناث باشد
در صورت نیکه یکدختر باشد ربع $\frac{1}{4}$ در صورت وجود زوج و ثمن $\frac{1}{4}$ در صورت
وجود زوج و متعلق با أحد الزوجین و نصف متعلق بدختر است بالفرض بوجهی
که در میراث دختران بیانش و بقیه مال نیز از آن دختر است ردًا بمقتضای
افریق منقاد از ایه اولوالأرحام و اخبار معتبره کثیره مذکور در مسئله
ششم از بحث میراث اولاد و در صورت نیکه دختران متعدد باشند سهم آنها
دو ثلث از مائرک است فرضاً که بنحو مساوی بین آنها تقسیم میشود و بقیه
مال نیز متعلق بآنها میباشد ردًا از باب افریق للامه والزوجان المزبور .

مَسْئَلَةُ (٦) چنانچه متوفی با أحد الزوجین از جنس مذکور و اناث
هر دو باشند پس از سهم ادنایه زوج یا زوج (ربع یا ثمن) بقیه مال بین
اولاد الذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میشود بشرحیکه در مسئله هشتم از
میراث اولاد بیانش .

مَسْئَلَةُ (٧) چنانچه با أحد الزوجین اجتماع از صنفین از طبقه

صَوِّاجْتِمَاعِ أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ بِأَبَوَيْنِ وَأَوْلَادٍ

أُولَا بُشُودِ بَعْنِي بِزَوْجِ بَارِ وَجَارِ سِلْسِلَةُ عَالِيَةِ (أَبَوَيْنِ)، بِدَرِ بَامَادَرِ بَا
هَرِدُو بَاشَنْدِ وَازِ سِلْسِلَةُ نَازِلَةِ (أَوْلَادِ)، دَخَرِ بَا بِسَرِ بَا هَرِدُو بَاشَنْدِ چِنَانچِه
أَوْلَادِ بِسَرِ بَاشَدِ وَاحِدِ بَا مُعَدَّدِ (بَا)، دَخَرِ بِسَرِ بَاشَدِ وَاحِدِ بَا مُعَدَّدِ اَز
حِثِّ تَقْسِيمِ اشْكَالِ دَرِ بَيْنِ نَبِیِّ وَظَاهِرِ امُورِ اِتِّفَاقِ بَيْنِ عَامَّةِ وَخَاصَّةِ
بَاشَدِ كِه أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ نَصِیبِ اَزْ نِیِّ كِه رُبْعِ اسْتِ دَرِ مَورِدِ زَوْجِ وَثَمَنِ اسْتِ
دَرِ مَورِدِ زَوْجِ مِیْبَرَنْدِ وَهَمِ چِنِ ابَوَيْنِ كِه بَرَا یِ هَرِ یَكِ سُدُسِ اسْتِ وَبَاقِیِ
تَرَكِ مُعْلَقِ اسْتِ بَرِ بِسَرِ مُنْخَصَرِّ تَمَامًا وَبِ بِسَرِ اِنْ بِطُورِ مُسَاوِیِّهِ وَلِلذِّكْرِ مِثْلُ
حِطِّ الْأُنْثِیَّیْنِ دَرِ صُورَتِ وَجُودِ بِسَرِ دَخَرِ لِشَرِیكِهِ قَبْلًا بَیَانِ شَدِ -

وَبَرَا یِ سُهُولَتِ تَقْسِيمِ دَرِ صُورَتِ اجْتِمَاعِ زَوْجِ بَا ابَوَيْنِ بَا أَحَدِ
الْأَبَوَيْنِ وَبِسَرِ بَا دَخَرِ بِسَرِ خَرِجِ سَهَامِ فَرَضِ بَرَا اِنْ كِه رُبْعِ بَاشَدِ نِسْبَتِ زَوْجِ
وَسُدُسِ بَاشَدِ نِسْبَتِ بَا ابَوَيْنِ عِدَدِ چَهَارِ وَعِدَدِ شَرِاسْتِ وَچُونِ اِیْنِ دُو
عِدَدِ مُتَوَافِقِیْنِ مِیْبَاشَنْدِ كَافِیِّ اسْتِ كِه نَصْفِ یَكِ اَزْ اِنْهَآ دَرِ یَكِ یِ ضَرِّ شُودِ
وَخَاصِلِ اِنْ كِه عِدَدِ دَوَاوِزِدِه مِیْبَاشَدِ بَدُونِ كِسْرِ قَابِلِ تَقْسِيمِ بَرِ سَهَامِ وَاشْخَاصِ
مِیْبَاشَدِ ۳ رُبْعِ، مُعْلَقِ زَوْجِ وَچِنَانچِه ابَوَيْنِ هَرِدُو بَاشَنْدِ ۴ كِه دُو
سُدُسِ اسْتِ مُعْلَقِ بَا ابَوَيْنِ الْبَلَاةِ ۵ مُعْلَقِ بَا اَوْلَادِ اسْتِ بِالْأَنْفَرَادِ دَرِ صُورَتِ
الْمَحْصَرِّ بِسَرِ بِالْأَشْرَآكِ وَالتَّسَاوِیِّهِ دَرِ صُورَتِ لَعْدِ دِیْنِ وَلِلذِّكْرِ
مِثْلُ حِطِّ الْأُنْثِیَّیْنِ دَرِ صُورَتِ وَجُودِ بِسَرِ دَخَرِ - وَچِنَانچِه أَحَدُ ابَوَيْنِ بَاشَدِ
۲ كِه یَكِ سُدُسِ اسْتِ مُعْلَقِ بَا وَ الْبَلَاةِ ۴ مُعْلَقِ بَا اَوْلَادِ بِشَرَحِ مَرْبُودِ
وَدَرِ فَرَضِ اجْتِمَاعِ زَوْجِ بَا اِنْهَآ چُونِ زَوْجِ ثَمَنِ بَرَا اسْتِ وَعِدَدِ هَشْتِ كِه خَرِجِ

(تفصیل صورت وازی گانه) اجتماع دختر و پد یا مادر یا هر دو با احد الزوجین

وارث	فرض	نسبت فرض تا تركه	حاصل جمع فرض	اضافه سهام بر تركه	یا عكس
دختر زوج ابوين	نصف رُبع سدشان	$\frac{6}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{4}{12}$	۶ ۳ $\frac{4}{13}$	اضافه سهام بر تركه كه از فرض دختر كم ميشود (۱)	سهم دختر پس از نقص $\frac{5}{12}$
دختر زوجه ابوين	نصف ثمن سدس	$\frac{12}{24}$ $\frac{12}{24}$ $\frac{8}{24}$	۱۲ ۳ $\frac{8}{23}$	اضافه تركه بر سهام $\frac{1}{24}$	كه بايد به نسبت سهام بدختر وابوين ردّاً زاده شود
دختر زوج پدر	نصف رُبع سدس	$\frac{6}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{2}{12}$	۶ ۳ $\frac{2}{11}$	اضافه تركه بر سهام $\frac{1}{12}$	كه بايد به نسبت سهام بدختر وپدر ردّ شو
دختر زوجه پدر	نصف ثمن سدس	$\frac{12}{24}$ $\frac{12}{24}$ $\frac{4}{24}$	۱۲ ۳ $\frac{4}{19}$	اضافه تركه بر سهام $\frac{5}{24}$	كه بايد به نسبت سهام بدختر وپدر ردّ شو
دختر زوج مادر	نصف رُبع سدس	$\frac{6}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{4}{12}$	۶ ۳ $\frac{2}{11}$	اضافه تركه بر سهام $\frac{1}{12}$	كه بايد به نسبت سهام بدختر ومادر ردّ شو
دختر زوجه مادر	نصف ثمن سدس	$\frac{12}{24}$ $\frac{12}{24}$ $\frac{4}{24}$	۱۲ ۳ $\frac{4}{19}$	اضافه تركه بر سهام $\frac{5}{24}$	كه به نسبت سهام بايد بدختر ومادر ردّ شو

(صُورَةُاجْتِمَاعِ دُخْتَرَانِ بِدَيَامَائِ رِيَاهِرِدَوْنِ اَحْدَالِ زَوْجَيْنِ)				
وَارِث	فَرْض	نِسْبَةُ فَرْضِ بَالِغَةٍ	جَمْعُ فُرُوضِ	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرَكَةٍ بَاعْكَسُ
دُخْتَرَانِ زَوْجِ اَبَوَيْنِ	ثُلُثَانِ رُبْعِ سُدُسَانِ	$\frac{8}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{2}{12}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{4}{4}$ $\frac{1}{5}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرَكَةٍ = ۳ که باید از سهم دُخْتَرَانِ کم شود - سهم دُخْتَرَانِ پس از نَقْصِ مُعَادِلِ $\frac{5}{12}$ مِیَاشَد
دُخْتَرَانِ زَوْجِ اَبَوَيْنِ	ثُلُثَانِ ثَمْنِ سُدُسَانِ	$\frac{14}{24}$ $\frac{2}{24}$ $\frac{8}{24}$	$\frac{14}{24}$ $\frac{8}{24}$ $\frac{1}{24}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرَكَةٍ = ۳ که از سهم دُخْتَرَانِ کم میشود - سهم دُخْتَرَانِ پس از نَقْصِ $\frac{13}{24}$
دُخْتَرَانِ زَوْجِ یَدَرِ	ثُلُثَانِ رُبْعِ سُدُسِ	$\frac{8}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{2}{12}$	$\frac{8}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{1}{12}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرَكَةٍ = ۱ که از سهم دُخْتَرَانِ کُسر میشود - سهم دُخْتَرَانِ پس از نَقْصِ $\frac{7}{12}$
دُخْتَرَانِ زَوْجِ یَدَرِ	ثُلُثَانِ ثَمْنِ سُدُسِ	$\frac{14}{24}$ $\frac{2}{24}$ $\frac{8}{24}$	$\frac{14}{24}$ $\frac{2}{24}$ $\frac{1}{24}$	اِضَافَةُ بَرْتَرَكَةٍ بَرَسَهَامِ = $\frac{1}{4}$ که به نِسْبَةِ سَهَامِ بِیَدَرِ و دُخْتَرَانِ رَدًّا تَقْسِیمِ مِیَاشَد
دُخْتَرَانِ زَوْجِ مَادَرِ	ثُلُثَانِ رُبْعِ سُدُسِ	$\frac{8}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{2}{12}$	$\frac{8}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{1}{12}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرَكَةٍ = ۱ که از سهم دُخْتَرَانِ باید کُسر شود - سهم دُخْتَرَانِ پس از نَقْصِ $\frac{7}{12}$
دُخْتَرَانِ زَوْجِ مَادَرِ	ثُلُثَانِ ثَمْنِ سُدُسِ	$\frac{14}{24}$ $\frac{2}{24}$ $\frac{8}{24}$	$\frac{14}{24}$ $\frac{2}{24}$ $\frac{1}{24}$	اِضَافَةُ بَرْتَرَكَةٍ بَرَسَهَامِ $\frac{1}{4}$ که بمَادَرِ و دُخْتَرَانِ به نِسْبَةِ سَهَامِ رَدًّا تَقْسِیمِ مِیَاشَد

در مقام اولاد و اولاد و مقام اولاد

این خلاصه کلام در مرتبه اولادیه میراث نسبت بطبقه اولان مرتبه که پدر و مادر و اولاد باشند - اما چنانچه یکی از دو صنف این طبقه نباشند پس چنانچه پدر و مادر نباشند قائم مقام در وراثت برای آنها نیست و تمام مائرک متعلق باولاد است بشرح مزبور زیرا صنف ابوی در عرض صنف اولاد میراث بر هستند و طبقه غالبه آنها که اجداد باشند در ردیف اخوی و اخوات که صنفی از مرتبه دوم هستند میراث میبرند و تا زمانی که یک نفر از صنفین مرتبه اول (ابوی و اولاد) موجود است میراثی برای اجداد نیست چنانچه برای اخوی نمیشود -

ولکن در صنف اولاد چنانچه اولاد بلا واسطه (صلیه) بکلی منقرض شوند اولاد اولاد (احفاد و اسباط) ذکور باشند باانات از نسل پسران میت باشند یا از بطن و رحم دختران قائم مقام آنها و در عرض پدر و مادر میت میراث میبرند با حفظ درجه بین آنها یعنی چنانچه از اولاد صلیه کسی نباشد ولو دختر و نوبت باولاد مع الواسطه برسد اگر یک نفر موجود باشد بدرجه دوم حقه که نتیجه باشد چیزی نمیبرد و هکذا -

و در این مسئله و بر این حکم شهره عظیمه محصله بین امامیه حاصل بلکه در بعضی از اعصار اجماع منقول خلاف الماعن ابن مسعود و جمیع از عامه که تبعیت از او نموده اند - و با وجود دختر صلیه بلا واسطه قائل بوزارت پسر (نوه) گردیده اند - و خلاف الماعن الصدوق رضوان الله علیه که در وراثت حقه بودن پدر و مادر و میت را نیز معتبر دانسته و شرط نموده

لا و حاجب هستند ابوی و در چنین مواردی اعلی

مله طبق روایات معتبره مذکور در مسئله دوم و چهارم در اوائل مقصد منه

در بیان مختار مرحوم صدوق و فقه در میراث اولاد و اولاد

برای مختار صدوق قدس سره اسناد لال بوجوهی شده است -

(۱) - اینکه پدر و مادر میت در درجه اولاد او و در عرض آنها میراث میبرند بواسطه افریت مستفاد از کتاب سنه پس مادام که یکی از آنها موجودند مرتبه نازل که بمرتبه دورند میراث نخواهند برد -

(۲) - اولاد صلب حاجب حقه و اولاد مع الواسطه میباشد پس ابوی که هم مرتبه اولاد صلب هستند باید حاجب آنها باشند -

(۳) - دو طائفه از وراثات معبره -

طائفه اول وراثاتی که در اوائل مقصد در طی مسائل ۲ و ۴ ذکر شد و حاصل مضمونش اینست که چهار نفرند که با بودن آنها میراث نمیرد مگر زوج و زوج (که با تمام مراتب شرک دارند) پدر و مادر پسر دختر طائفه دوم وراثاتی که دلالت دارد بر اینکه دختران دختر و دختران پسر قائم مقام دختر و پسر میشوند در صورتیکه برای میت دختران و پسر نباشد و نه وارثه غیر آنها و مرحوم صدوق قدس (علیه ما نقل) جمله (و نه وارثه غیر آنها) را حمل کرده است بر ابوی که در درجه اولاد هستند

جواب مشهور از وجه اول اینست که فدر مسلم از ترجیح با افریت در مورد افراد صنف واحد است ابوی و اولاد و وصفتند و این مطلب مستفاد از اخبار در موارد مختلفه موارث اولاد است چنانچه در طبقه ثانیه میراث (اخوه و

صَحِيحًا عَنْ ابْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ ع بَنَاتُ الْإِبْنَةِ يَقُومَنَّ مَقَامَ الْإِبْنَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ وَبَنَاتُ الْإِبْنِ يَقُومَنَّ مَقَامَ الْإِبْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ

جواب مشهور از اسندال امر محض و نقد

اجداد) اولاد اخو قائم مقام ابناء و امهات خود میشوند و با اجداد که در عرض
 اخو هستند شرکت در توارث مینمایند - بلی در مرتبه ثالثه (اعمام و اخوال)
 ما ذام که بکفر از طبقه اول آنها باشد چه از صنف اعمام و چه از صنف اخوال
 اولاد آنها میراث نمیبرند (مگر در ابن عم ابوی و عم ای که نبض و اجماع مفید
 بر عم است) و همین جهت اعمام و اخوال را یک صنف میدانند مگر در بعضی از
 احکام چنانچه در محل خود مفصلاً مذکور است -

و اما جواب از وجه دوم اینست که حاجیه اولاد نسبت با حفاذ مرثیه
 قهریه و حکمی است عقلیه زیرا توارث لحفاذ در عرض اولاد مستلزم اینست که
 برای یکمال دو وارث بالاسقلال باشد و این در عالم اعتبار ما لکنت عند
 العرف و الشرع غیر منصوص است بخلاف ابناء و امهات نسبت با حفاذ زیرا
 وراثت احفاذ و قیامشان مقام اولاد تضاد و تراجمی با ما لکنت و وراثت
 صنف ابوی ندارد چه اینکه قیام آنها متعلق بحقوق صنف دیگر نیست پس
 قیاس مع الفارق است -

و اما جواب از طائفه اول روایات اینست که اولاد اولاده ندرج
 تحت عنوان اولادند و لذا در حجب زوجین از سهم اعلی بآذنی حقه را حاج
 میدانند بلکه در حجب نسبت بابوین از اکثر از سدس و همچنین در باب محرمات
 بمصاهر احکام اولاد را بر احفاذ جاری میدانند و آذغاء اجماع شده است
 که در ایات موارد و مصاهرات مراد از اولاد و ابناء و بنات اعم از فرزندان
 صلیه است و شامل اولاد مع الواسطه نیز میباشد -

جواب مشهور از اسناد لمرحوم صدوق

وَأَمَّا جَوَابُ أَزْطَائِفُ دَوْمِ رَوَايَاتٍ -

أَوَّلًا دَلِيلُ اخْتِصَارِ مَدْعَى اسْتِزْجَادِ رِخْصُوصِ خَيْرَانِ لِسِرِّ دُخْرَانِ اسْتِ
وَمَدْعَى اِعْمَ اسْتِ -

وَأَمَّا مُحْتَمَلُ اسْتِ قَوْلِ اِزْجَادِ اَزْجُلَّةِ (دُخْرَانِ وَلِسِرِّ نَبَاشِدِ) بِدَوْمَادِ
هَمَانِ اِحْفَادِ نَبَاشِدِ وَزَادِ اَزْجُلَّةِ (وَنَدَوَارِثِ غَيْرِ اِنْهَآ) اَوْلَادِ صُلْبِ دِيْكَرِ مَبْنِيَّ
بَعْنِ اَعْمَامِ وَعَمَّاتِ وَاِخْوَالِ وَخَالَاتِ اِحْفَادِ نَبَاشِدِ - وَبِاِجْوَادِ اِبْنِ اِحْتِمَالِ
رَوَايَاتِ ظَهْوِيَّ دَرِ خَاجِيَّتِ اَبُو يَنْ لَسْتِ بِاِحْفَادِ نَدَاوَدِ -

وَتَالِثًا عَلَيَّ فَرَضِ تَمَامِيَّتِ دَلَالَتِ رَوَايَاتِ خَرْبُونِ مَعَارِضِ اسْتِ بَا
اِنْهَادِ دَوْمِ اَزْ رَوَايَاتِ -

دَسَمَةُ اَوَّلِ اِطْلَاقِ تَبَكُّرِ دَلَالَتِ ذَارِدِ بَرَايَنِيْكَ اَوْلَادِ اَبْنَاءِ وَبَنَاتِ قَائِمِ
مَقَامِ پَدَرَانِ وَنَادَرَانِ خُودِ هَسْتَنْدِ وَاِبْنِ رَوَايَاتِ حُكُومَتِ ذَارِدِ بَرَا اِنْهَادِ دَوْمِ
دَوْمِ رَوَايَاتِ خَاصَّةِ كِهْ دَلَالَتِ ذَارِدِ وَلَدِ وَلَدِ ذُكُورِ اَوَا نَاثَا بَا اَبُو يَنْ شَرِكْتِ دَرِ

عَلِ
مِثْلِ مَا عَنِ ابْنِ الْحَجَّاجِ صَحِيحًا عَنِ الصَّادِقِ ؑ بَنَاتُ الْاِبْنَةِ يَرِثُنَّ اِذَا لَمْ يَكُنْ بَنَاتٌ وَمِثْلُ مَا عَنِ اسْتِ
بْنِ عَمَّارِ عَمَّ اِبْنِ الْاَبْنِ يَقُومُ مَقَامَ اَبِيْهِ وَالظَّاهِرُ لَهٗ لَا قَائِلَ بَيْنَهُمَا بِالْفَصْلِ بَيْنَ بَنَاتِ الْبَنَاتِ
اِبْنِهَا وَابْنِ الْاَبْنِ وَبَنَاتِهِ وَمِثْلُ مَا عَنِ الْخَزَّازِ مُوْتَقًا اَوْ صَحِيحًا عَمَّ عَنِ كَابِ عَلَيَّ ؑ وَفِيْهِ كُلُّ ذِيْهِ
رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِيْ يَحْرُ بِهٖ . عَمَّ مِثْلُ مَا عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ عَلِيٍّ
بْنِ سَعْدٍ عَنْ زُرَّانٍ عَنْ الصَّادِقِ ؑ وَفِيْهَا قَانَ لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ وَكَانَ وَلَدُ الْوَلَدِ ذُكُورًا كَانُوا وَا
اِنَّا ثَا قَانَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَوُلْدُ الْبَنِيْنَ بِمَنْزِلَةِ الْبَنِيْنَ يَرِثُوْنَ مِيرَاثَ الْبَنِيْنَ وَوُلْدُ الْبَنَاتِ بِمَنْزِلَةِ
نَقَلَتْ اِلَى التَّالِيَةِ

مَدَّ اِقْبَلُ وَلَكِنْ الْحَقُّ لَا يَكُونُ فِي الْبَيْنِ وَاتِّمَامُ هَوَايَا التَّعَارُضِ

جواب مشهور از اسناد لایحه حوصیه و فتی

ثوارث دارند و حاجب آنها هستند از سهم اکثر که چند بطن دور باشند و این دسند که می‌توان گفت نص در مطلب شاریخ از وایان مجله میباشد -
و رابعاً وایان مورد عمل مشهور بواسطه شهرت فتوایه و اسناد امامیه رجحان دارد بر وایان مورد عمل صدوق بر فرض دلالتش بر مخنار ایشان زیرا بنا بر نقل از کلینیه و مجلسی ضوآن الله علیهما کثیریه از عامه موافق با فتوایه صدوقند -

و خامساً بعضیه از وایان مزبور مورد عمل و اسناد صدوقند مذکور مجله دونه واریه غیر آنها، نمیباشد با اینکه زاویه اصل در هر دو ابن الحجاج و صحیح میباشد - و لذا بعضیه از اعلام احتمال داده اند الحاق از رواه باشد در موقع نقل بمعنی فراجع و تأمل .

من الصحیفه السابقه:

البنات یرثون میراث البنات و یججون الابوین و الزوجین عن سہامیم الا کثروا ان سفلوا بطنین و ثلاثہ و اکثر و یرثون ما یرث الہ لحد الصلب - و مثل ما عن الدعام عنہ فی رجل ترک ابا و ابن ابن قال ۴ للاب السدس و ما یقی فلان ابن الابن لانه قام مقام ابيه اذا لم یکن ابن الخبر .
۵ عن ابن الحجاج عن العم ابن الابن اذا لم یکن احدا من صلب لرجل قام مقام الابن و ابنة البنت اذا لم یکن احدا من صلب لرجل قام مقام البنت .

و یججون ما یجب لولد الصلب ۶

در کیفیت میراث اولاد اولاد

أَمَّا كَيْفِيَّةُ ارْثِ اَوْلَادِ اَوَّلَادِ اَيْسَنَكِه هَر فَرْدِیْ اَز اَنْهَآ بَارْث مِیْیَرَد
نَصِیْب اَنْكِبَر اَكْر بَوَاسِطَةُ اَنْكس بِمِثِّ اَنْتِساب دَارَد -

بِنَا بَر اِیْن چنانچه بَرایِ مِثِّ پِسرِیْ اَز دَخْشَرِش وَ دَخْشَرِیْ اَز پِسرِش نَاشَد
پِسرِ دَخْشَرِیْ ثَلْث مِیْیَرَد وَ دَخْشَرِ پِسرِیْ دُو ثَلْث وَ فَرْقِیْ نِیْسْت بَیْن صُورْثِ
اَنْفَرَادِ وَ تَعْدَد - پَس اَكْر بَكْد خُزْ اَز پِسرِ نَاشَد وَ چِنْدِیْن پِسرِ اَز دَخْشَرِ دُو ثَلْثِ
مَالِ بَانَ دَخْشَرِ اسْت وَ بَكْ ثَلْث ^{مُتَعَلِّق} بَر پِسرِ اَنْ زِیْرَا اَنْ بَكْد خُزْ نَصِیْب
پَدْر خُود رَا اسْتَحْقَاق دَارَد وَ اَنْ پِسرِ اَنْ نَصِیْب مَادِر خُود رَا -

وَ بَر اِیْن مَطْلَب اَخْبَارِ مُعْبَرَه دِلَالَت دَارَد وَ دَر پَاوَرِیْ ص ۱۱۱ جُمْلَه اَز

اَنْهَآ ذَكْر شَد .

مَسْئَلَه چنانچه اَز نَسْلِ پِسرِ مِثِّ فَرزَنْدِیْ نَاشَد فَرزَنْدِ دَخْشَرِ وَلَوْ
پِسرِ نَاشَد نَصِیْب مَالِ اَمِیْرَه فَرَضًا دَر صُورْثِ اَنْفَرَادِ دُو ثَلْث رَا دَر صُورْثِ
تَعْدَدِ دُو بَقِیَّه مَالِ اَنْزَرَه دَا چنانچه پَدْر و مَادِر نَاشَد - وَ دَر صُورْثِ وَجُودِ
پَدْر و مَادِر نَا پَكِ اَز اَنْهَآ پَس اَز دُو سُدُسِ $\frac{2}{3}$ دَر فَرَضِ وَجُودِ اَبُو یَنْ بَا بَكْ
سُدُسِیْ دَر فَرَضِ وَجُودِ اَحَدِ الْاَبُو یَنْ بَقِیَّه مَالِ كِه دَر بَعْضِیْ اَز فَرَضِ نَا پَكِ
مِیْمَانَد بَیْن اَبُو یَنْ وَ بَا اَحَدِ الْاَبُو یَنْ وَ اَوْلَادِ اَوْلَادِ بَه نِسْبِ سَهَامِشَا تَقْسِیْمِ
مِیْشُود لِشَرْحِیْ كِه دَر مِیْرَاثِ اَوْلَادِ صُلْبِ وَ اَبُو یَنْ بَیَان شَد -

وَ اَمَّا كَيْفِيَّةُ تَقْسِیْمِ بَیْنِ اِیْشَانِ چِه اَحْفَادِ پِسرِیْ نَاشَد وَ چِه دَخْشَرِیْ
لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حِطِّ الْاُنْثَى بَیْنِ اَسْتِ بَعْنِیْ پِسرِ اَنْ دُو بَر اَبِر دَخْشَرِ اَنْ مِیْیَرَنْد بَوَاسِطَةُ
قَاعِدِ كُلِّیَّه مُسْتَفَادِ اَز اَبَا ث وَ دَر اَبَا ث كِه سَهْمِ مَرْدِ اَنْ دُو چِنْدِ اَنْ زَنَانِثِ مَكْر

در میراث اجداد و اخو

بعضی از موارد که بنصر خاص تخصیص خورده مثل بعضی از فرایات و بستگان مادر که در بحث میراث اخو و احوال مفصلاً مذکور است - و ابوین که با وجود اولاد هر یک سُدس می‌برند -

و از ملبوط شیخ طوسی قدس سره الصدوسی و بعضی دیگر از فقهاء منقولست که اولاد بنت باید مال را بین خود بالسویه تقسیم نمایند چنانچه در بستگان مادر مقرر است - و جواب این مطلب بطوریکه ایشان شده اینست که در مورد اقرباء مادر نصر خاص موجود است -

(میراث حربیه ثانیه)

در صورتیکه برای منوطی پدر و مادر و اولاد و احفاد که مرتبه اول میراث را تشکیل میدهند و از سایر بستگان نزدیکتر میباشند نباشد وراثت برای کسانی میباشد که بعد از مرتبه اول از سایر اقارب نزدیکتر میباشند آنها عبارتند از پدران و مادران پدر و مادر که از ایشان بعنوان جد و جدّه نام برده میشود و برادران و خواهران میت پس در این مرتبه از ورثه نیز مثل مرتبه اول در صنف قرار گرفته است اجداد و اخو -

با این فرق که در مرتبه اول یکی از دو صنف که ابوین باشند وراثت منحصرًا برای خودشان بود و در قوس صعود اجداد قائم مقام آنها بودند بخلاف قوس نزول در صنف اولاد که احفاد قائم مقام آنها بودند -

و اما در این مرتبه دوم از وراثت هر دو صنف (اجداد و اخو) صعوداً و نزولاً قائم مقام دارند یعنی در صنف اجداد هر مقدار بالا بروند

مِيراثِ اخٍ وَوَجْه تَقْدِيمِ اِنْ بَرِ مِيراثِ جَدِّ اِذَا

در فرضیکه طبقه اول که نزدیکترند نباشند طبقه دوم استحقاق همان میراث را دارند و هکذا - و در صنف اخ در فرضیکه کسی از آنها نباشد اولادشان هر چه واسطه بخورند با حفظ طبقه مستحق میراث اخ میباشد مشروط باینکه انفرادی و در نشوند که عرفاً صدق رحم نکند چنانچه در فصل اول مقدمه کتاب بیان شد -

و برای تبیح مطالب مسائل این مرتبه لازم است بحث در جهات اربعه اول در میراث اخ به نهائیه دوم در میراث اجداد به نهائیه سوم در میراث دو صنف (اخ و اجداد) بطور اجتماع - چهارم در میراث آنها با فرض وجود احد الزوجین -

(جهت اول میراث اخ به نهائیه)

و وجه تقدیم بحث میراث اخ (بر اذیان و خواهران) اینست که آنها فرض برند و در قرآن مجید برای ایشان اختصاصاً میراث تعیین گردیده و مجلاً اجداد که وراثت آنها بقرب و ملاک اولویت و عمومیت از میل ائمه شریفه اولوالارحام و اجتماع و روابط میباشد - و محض روشن شدن مطلب احکام میراث اخ در طی مسائلی ذکر میشود

مسئله (۱) اگر برای میت منحصراً یک برادر ابوی نباشد

تمام مال ازان او خواهد بود بالاجماع و بقاعدۀ افریت و اولویت منقاد از ائمه مبارکه اولوالارحام و ائمه شریفه (للرجال نصيب مما ترك الوالدان والافریون) و خصوص فقره ائمه مبارکه (و هویرثها ان لم یکن لها ولد)

فروع میراث برادران

و بموجب اخبار خاصه معتبره .

مسئله (۲) اگر برای میت برادران متعددی باشد ابوینی مال بین آنها بطور مساوی میباشد زیرا انسابشان بمورث بنحو واحد است و تمام آنها بیک علم مالک شده اند و ترجیح بلا مرجح باطل است چنانچه در تساوی اولاد ذکر و باین وجه تمسک شد .

مسئله (۳) اگر برای میت برادران و خواهران ابوینی یا برادر و خواهر ابوینی باشد مال بین آنها للذکر مثل خط الانثیین تقسیم میشود هر برادر دو برابر خواهر میبرد باجماع بموجب ابی مبارکه (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَّيْنِ) و ردایانیکه ادعای استفاضه آنها شده است .

مسئله (۴) اگر برای میت یک خواهر ابوینی باشد نصف مال را فرضاً میبرد بحکم ابی شریفه (إِنْ أَمْرُهُ هَلَكَ لَبَنٍ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا

يُتْفَوْنَكَ قُلُوبُ اللَّهِ يُقْبِلُكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرُهُ هَلَكَ لَبَنٍ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ بَرُّهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَّيْنِ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (احسון نساء) [حاصل مقدار ابی مبارکه اینست] سوال میکنند از تو (ای پیغمبر) در میراث برادران و خواهران (کلاله) بگو حکم خداوند درباره آنها اینست چنانچه مردی بمیرد و برای او فرزند (ولو بواطئه) نباشد (و همچنین همطبقه فرزند که پدر و مادر است) و برای او یک خواهر باشد نصف مائزک برای او یک خواهر است (فرضاً) و نصف دیگر هم اگر وارث نباشد متعلق باو میباشد ردّاً بالنص و الأجماع (و اگر بعکس باشد) یعنی زن بمیرد نقلت الی ص النابذه

فُرُوعُ مِيرَاثِ اخُو

نِصْفُ مَاتَرَكٍ) وَبَاقِي مَالِ زَارِدًا بِوَاسِطَةِ اِفْرَيْتٍ وَاُولُو بَيْتٍ مُسْتَفَادًا اِذَا يَاتَ كَثَرَةٌ
كَفَلَا ذَكَرَ شَدَّ (اَبُو اُولُو الْاَرْحَامِ وَاَبُو وَلِلْنِّاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ) وَرَوَا بَ صَحِيحَةٌ مَقُولَةٌ اِز تَفْسِيرِ قَمِي .

مَسْئَلَةُ (هـ) اِذَا كَانَ لِابِي مَيْتٍ خَوَاهِرُ اَبُو بَنِيهِ بَاشَد دَوْتَلَت $\frac{1}{2}$
مَالِ اِفْرَضًا مِيرِنْد بَدَلِيلِ اَبُو مَبَارَكِ (فَاِنْ كَانَتْ اَتْلَتْنِيْنِ فَلَهُمَا التُّلْتَانِ
مِمَّا تَرَكَ) وَبِكِ ثَلَت $\frac{1}{3}$ دِيكَرِ زَارِدًا اَبَا لِفْرَا بِنُو بَدَلِيلِ صَحِيحَةٌ مَرْبُوعَةٌ وَتَقْسِيمِ
بَيْنِ اَنْهَا بِطُورِ مَسَاوِلِيَتِ .

مَسْئَلَةُ (ع) چَكُونَكِي مِيرَاثِ بَرَادَرِ وَخَوَاهِرِ اَبُو دَر اَحْكَامِ كَلْبَةِ چِه
دَر اَصْلِ وَرَاثَتِ وَچِه دَر كَبَّتِ تَقْسِيمِ مِثْلِ مِيرَاثِ بَرَادَرِ وَخَوَاهِرِ اَبُو بَنِيهِ مِيرَاثِ
بِوَاسِطَةِ عُمُومَاتِ مِيرَاثِ اخُو اِذَا يَاتَ وَرَوَا يَاتَ بِوَاسِطَةِ بَعْضِيهِ اِذَا خَبَارِ
مَعْبَرُهُ خَاصَّةً لَكِنْ بِطُورِ يَكِي دَر مَسَائِلِ حُجْ ذَكَرَ شَدَّ بَا بُو دِنِ اخُوهُ اَبُو بَنِيهِ اخُوهُ

من الصفحة السابعة

وَارِثِ بَرَادَرِشَ بَاشَد تَمَامِ مَالِ مُتَعَلِّقِ بِي بَرَادَرِ اَسْتِ اِكَرْ فَرْزَنْدِ (وَهْمَطْفَه فَرْزَنْدِ) بَرَا يِي اِن
زَن نَبَاشَد (وَدَر مَوْتِ فَوْتِ هَر يَكِ اِز مَرْدِ وَزَن) اِكَرْ خَوَاهِرِ اَبُو بَنِيهِ بَاشَد (مُرَاد اِز نَشِيهِ مُتَعَدِّدِ وَمَا
فَوْتِ وَاحِدَا سَتِ) لِي بَرَا يِي اِنْهَا دَوْتَلَت اِز مَاتَرَكِ مِيرَاثِشَ وَاِكَرْ وَرِثَر اِز دُو نَوْعِ بَرَادَرِ وَخَوَاهِرِ
بَاشَد (وَاحِدًا بِمُتَعَدِّدِ) هَر بَرَادَرِ دُو چِنْدَا نِ خَوَاهِرِ مِيرِ وَا يِنِ نَكْتَه وَاضِحِ بَاشَد كِه چُون مَلَاكِ
دَر فَرْوَضِ سَهَامِ مِيرَاثِ وَا رِثَتِ نَه مَوْرُوثِ نَظَرِ دَر اَبُو مَبَارَكِ مَرْبُوعِ اِز دُو جُمْلَه دَا نِ اِمْرُؤُ
هَلَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا، مَثَالِ اَسْتِ عَلَيْهَذَا دَر فَرْوَضِ جُمْلَه اُولِي اِكَرْ زَنِيهِ مِيرِ وَا ز مَرْثِيهِ اَوَّلِ مِيرَاثِ
كِه اَوْلَادِ وَا بُو يِنِ مِيرَاثِشَ كِي مَبَاشَد وَفَقَطِ بِكِ خَوَاهِرِ اَبُو بَنِيهِ بَا اَبُو بَرَا يِي دَر تَقْسِيمِ اِلِصَالِ لِنَا بِنِ

در تقدیم بر اخوی ابوینی برآیه

آیه میراث نمیرند و این تقدیم ابوینی بر آیه مطابق قاعده افریت است که موجب اولویت میباشد زیرا ابوینی آس بمیت است و ازد و ناحیه با و انسب دارد و اما ارث بردن اخوه امی با بودن ابوینی پس بواسطه اخبار خاصه معتبر است که موجب تخصیص قاعده افریت نظر بمصالحی گردید چنانچه بر آیه اخوه امی در اصل وراثت و در کیفیت تقسیم نیز احکام خاصه میباشد بموجب این شریفه ۱- سورة مبارکه نساء در میراث کلاله که تفسیر باخوه آیه شده است و در مسئله این مشروحاً ذکر گردید.

بِقِیَّةِ الصَّفْحَةِ السَّابِقَةِ مِنَ الْهَامِشِ

او باشد همان استحقاق نصف را دارد -

چنانچه در عکس مسئله اگر مردی بمیرد یک برادر داشته باشد آن برادر استحقاق

تمام مال را دارد و کلبه مائرک ازان او خواهد بود.

وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهَا أَوْ دِينَ - حاصل مفاد این مبارکه = اگر مردی

بازنی (بمیرد) و ارث بر آنها کلاله باشد (یعنی از مرتبه اول میراث که اولاد و ابون است کسی نباشد) و برای هر یک ازان زن و مرد منوب یکبار در بابخواهر امی باشد از برای آن یکبار در بابخواهر سدره از مائرک میباشد و چنانچه بیش از یک باشند یک ثلث از ترکه متعلق بآنها است که همه سهم در او میباشند (یعنی باید بطور منسوب تقسیم شود).

در میراث برای خواهر مادر و اجتماع ابوین یا آله یا اُمی

مسئله (۷) برادر و خواهر مادر می که از او تعبیر بکلاله اُم می شود چنانچه بکفر نباشد سُدس علی مال برای او میباشد فرضاً و بقیه منعلوباً و میباشد ردّاً

و اگر متعدد باشند ثلث علی مال برای آنهاست فرضاً و بقیه ردّاً چنانچه ابوین یا آله در بین نباشند و تقسیم میشود بین آنها بطو مساوی هر چند باشند یازن یا بخلف یا اتفاق اصحاب بحکم این مبارکه (ع) (۱) سوره نساء و اخبار معتبره

مسئله (۸) در صورت اجتماع اخوه ابوین یا آله یا اخوه اُمی متفرقین بمادر (کلاله اُمی) سُدس علی (در فرض افراد) یا ثلث علی (در فرض تعدد) خود را بدون کم و زیاد میبرند و باقی مانده منعلوباً ابوین یا آله (در صورت نبودن ابوین) میباشد بشرطیکه بیان شد در مسئله ۷ -

بلی چنانچه ابوین یا آله خواهر یا خواهران باشند در فرض مسئله پس از دریافت سهم خود که نصف در صورت افراد و ثلثان علی در صورت تعدد است اگر از مال چیزی باقی بماند ردّاً بانها فقط خواهد رسید و بنا بر باخوه اُمی ندارد کما اینکه اگر سهام اضافه بر ترک شود از ابوین یا آله کسر خواهد شد و نقص برای وارد نمیشود و در بعضی از روایات مورد اعتماد اصحاب تصریح باین دو وجه گردیده و برای مزید تبیین صورت اجتماع کلاله بین احد الزوجین و با فرض احد الزوجین در جدول مذکور گردیده تا توجه باین مطلب که احد الزوجین در این شبه دوم میراث در تمام فرض سهم اعلی را میبرند زیرا اولاد که حاجب

در قیام اولاد اخو مقام انها

انها باشند نیستند.

نمّه - اولاد اخوه در صورت نبودن اخوه قائم مقام ابناء و با امهات خود
 میباشد و در کسب میراث و کیفیت تقسیم منور کانت مثل پدران با مادران
 خود خواهند بوسه الارث اولاد کلا له بطور مساوی بین انها تقسیم میشود و
 سهم الارث کلا له ابویین با آبه بفاوت (یعنی پدر و برادر خرمیدر) و مادام که
 یکفر از برادران با خواهران باشند ولو خواهر مادر بی نوبت توارث برادر زاده کان
 و خواهر زادگان نیمه سهم میراث اولوالارحام و اخباریکه دلالت دارد که ملاک
 اولویت افریت است و مضمون المیراث للأقربب والأقرب فالأقرب که ماثور است
 و از بعضی روایان منفرد میراث نیز میتوان استفاده نمود و عمد در مقام قواعد کلیه
 و ادعای اجماع در مسئله است - و از فضل بن شاذان منقول است شریک بن الاخ
 ابویین با برادر مادر بی وجه وجهی بر این حکم بنظر نمیرسد بلکه چنانچه اشاره شد مخالف
 با قواعد کلیه توارث است و از مسالك منقول است که علی شریک بن شاذان اینست که
 اخوه را اصناف متعدده میدانند یعنی ابویین با امی ناد و صنف پنداشته علی هذا وجو
 برادر مادر بی مزاحمت با وراثت برادر زاده ابویین که در صنف دیگر است ندارد و
 این وجه غیر موجبات اما اولاً بجهت تسلم اصحاب که برادر و خواهر مطلق بکسب
 هم طبقه اجداد میباشد و ثانیاً مطابق اخبار معین در ابواب موارث مادامیکه یکفر
 از طبقه نزدیکتر بمیراث در هر مرتبه از مراتب میراث باشد طبقه دورتر میراث نمیرسد مگر در
 این عم ابویین که مانع از میراث عم آبه میباشد بالنظر الاجماع و ثالثاً افضل ملزم بشالیه
 این تعلیل نیست در عکس مسأله که شریک بن اخ آبه با اخ ابویین باشد.

مله در صحیح حماد بن عثمان عن ابی الحسن فی جواب مسأله قال کان علی بیع المال لأقربب والأقرب و در جواب مکاتبه صفار
 الالبی محمد بن محمد وقع عم المیراث للأقرب.

صُورِ اجتماعِ خواهرِ ابوینِ یا آلهِ با کلالهٔ اُمِّ منفر یا منعد یا فر و جواحد الزَّوجینِ و منعد

وَرَثَہُ	فرض	نسب فرض یا ترکہ	جمع فرض	اضافہٴ سهام بر ترکہ یا عکس	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از نقص یا زائدہ
خواہرِ ابوینِ یا آلهِ کلالۂ اُمِّ منفر زوج	نصف سدس نصف	$\frac{6}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{6}{12}$	۶ ۲ $\frac{6}{14}$	اضافہٴ سهام بر ترکہ ۲ کہ باید از سہمِ ابوینِ یا آلهِ کم شود	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از کسر $\frac{2}{12} = \frac{10}{12}$
خواہرِ ابوینِ یا آلهِ کلالۂ اُمِّ منفر زوجہ	نصف سدس ربع	$\frac{6}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{3}{12}$	۶ ۲ $\frac{3}{11}$	اضافہٴ ترکہ بر سہام $\frac{1}{12}$ کہ بر سہمِ ابوینِ یا آلهِ افزودہ میشود	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از افزایش $\frac{1}{12} = \frac{13}{12}$
خواہرِ ابوینِ یا آلهِ کلالۂ اُمِّ منفر	نصف سدس	$\frac{6}{12}$ $\frac{2}{12}$	۶ $\frac{2}{8}$	اضافہٴ ترکہ بر سہام کہ بر سہمِ ابوینِ یا آلهِ افزودہ میشود $\frac{4}{12}$	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از افزایش $\frac{4}{12} = \frac{16}{12}$
خواہرِ ابوینِ یا آلهِ لہٗ اُمِّ منعد زوج	نصف ثلث نصف	$\frac{6}{12}$ $\frac{4}{12}$ $\frac{6}{12}$	۶ ۴ $\frac{6}{14}$	اضافہٴ سهام بر ترکہ کہ از ابوینِ یا آلهِ کم میشود ۴	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از نقص $\frac{4}{12} = \frac{8}{12}$
خواہرِ ابوینِ یا آلهِ کلالۂ اُمِّ منعد زوجہ	نصف ثلث ربع	$\frac{6}{12}$ $\frac{4}{12}$ $\frac{3}{12}$	۶ ۴ $\frac{3}{13}$	اضافہٴ سهام بر ترکہ کہ از سہمِ ابوینِ یا آلهِ کم میشود ۱	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از نقص $\frac{1}{12} = \frac{11}{12}$
خواہرِ ابوینِ یا آلهِ کلالۂ اُمِّ منعد	نصف ثلث	$\frac{6}{12}$ $\frac{4}{12}$	۶ $\frac{4}{10}$	اضافہٴ ترکہ بر سہام کہ بر سہمِ ابوینِ یا آلهِ افزودہ میشود $\frac{2}{12}$	سہمِ خواہرِ ابوینِ یا آلهِ پس از افزایش $\frac{2}{12} = \frac{14}{12}$

صَوْرُ اجْتِمَاعِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا كَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ بِاِمْتِدَادِ نَافِضٍ وَجَوَاحِدِ زَوْجَيْنِ عَدَمِ

وَرَثَہ	فَرْض	نِسْبَةُ فَرْضِ نَائِزِکَہ	جَمْعُ فُرُوضِ	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ بِاَعْکَسِ	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ لِسِ اِزْ نَقْصِ نَافِضِ بَازِ بَاقِیَہ
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ زَوْج	دُو ثُلُث سُدُس نِصْف	$\frac{4}{12}$ $\frac{2}{12}$ $\frac{6}{12}$	۱ ۲ $\frac{6}{12}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ کَہْ بَاقِیَہ اِزْ سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَمْ شُود ۴	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا اِیُّہُ لِسِ اِزْ نَقْصِ ۴ = $\frac{4}{12}$
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ زَوْجہ	دُو ثُلُث سُدُس رُبْع	$\frac{8}{12}$ $\frac{4}{12}$ $\frac{4}{12}$	۱ ۲ $\frac{2}{12}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ کَہْ بَاقِیَہ اِزْ سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَمْ شُود ۱۱	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا يَأَيُّہُ لِسِ اِزْ نَقْصِ ۱ = $\frac{1}{12}$
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ	دُو ثُلُث سُدُس	$\frac{8}{12}$ $\frac{4}{12}$	۱ $\frac{2}{12}$	اِضَافَةُ تَرِکَہ بَر سَهَامِ کَہْ بَاقِیَہ بَر سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّہُ اَفْرُودَہ شُود ۲	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا يَأَيُّہُ لِسِ اِزْ اَفْرَاقِیْنِ ۲ = $\frac{2}{12}$
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ زَوْج	دُو ثُلُث ثُلُث نِصْف	$\frac{8}{12}$ $\frac{4}{12}$ $\frac{6}{12}$	۱ ۴ $\frac{6}{12}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ کَہْ بَاقِیَہ اِزْ سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّہُ کَمْ شُود ۱۱	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا اِیُّہُ لِسِ اِزْ نَقْصِ ۱ = $\frac{1}{12}$
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ زَوْجہ	دُو ثُلُث ثُلُث رُبْع	$\frac{8}{12}$ $\frac{4}{12}$ $\frac{4}{12}$	۱ ۴ $\frac{3}{15}$	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ کَہْ بَاقِیَہ اِزْ سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّہُ کَمْ شُود ۱۱	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا اِیُّہُ لِسِ اِزْ نَقْصِ ۳ = $\frac{3}{12}$
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ	دُو ثُلُث ثُلُث	$\frac{8}{12}$ $\frac{4}{12}$	۱ ۴	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ کَہْ بَاقِیَہ اِزْ سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّہُ کَمْ شُود ۱۱	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا اِیُّہُ لِسِ اِزْ نَقْصِ ۳ = $\frac{3}{12}$
خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا کَلَالَةُ اُمِّهِ مَنْفَرَةٍ	دُو ثُلُث ثُلُث	$\frac{8}{12}$ $\frac{4}{12}$	۱ ۴	اِضَافَةُ سَهَامِ بَرْتَرِکَہ کَہْ بَاقِیَہ اِزْ سَهْمِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّہُ کَمْ شُود ۱۱	سَهْمِ خَوَاهِرَانِ أَبَوَيْنِ يَأَيُّهُمَا اِیُّہُ لِسِ اِزْ نَقْصِ ۳ = $\frac{3}{12}$

در میراث اجداد

جمعه دوم از مرتبه ثانیه در میراث اجداد به نظر آید - و در این صنف
 آیات به عنوان خاصه در قرآن کریم نیست فقط بملاک افریقیت که اولویت اثبات
 مینماید وراثت آنها بابت مبارکه اولوالارحام ثابت و تعیین خصوصیات
 بمرتبه وراثت خاصه و اجماع اصحاب و بعضی از قواعد کلیه مستفاد از آيات
 و اخبار میشود میباشد که در خلال مسائل این صنف بانها اشاره خواهد
 شد - و از باب خرید بصیرت باین نکته نگذریم.

چنانچه ابون بر اخو مقدم میباشد با اینکه هر دو بلا واسطه
 تماس بمیت دارند - همچنین اباء و امهات ابون که اجداد باشند برادران
 و خواهران ابون میت که اعمام و اخوال میت باشند مقدمند - و این حکم
 نه از راه قیاس است بخسانست بلکه چنانچه گفته شد چون ملاک در باب وراثت
 بحکم ایه شریفه مزبور اولویت از حکم شارع مقدس بتقدیم ابون بر
 اخو تشخیص مصداق اقرب و اولی میشود - و اینکه پدر و مادر پدر و مادر
 از برادر و خواهر پدر و مادر نزدیکترند - و بر این افریقیت و اولویت عرف
 نیز حاکم و گواهست و جد و جد را بنحای پدر و مادر میدانند و تا کی جد
 و جد دارد ولی امر و کفیل او را اعمام و اخوال نمیدانند

مسئله ۱، چنانچه برای میت يك جد باشد تمام مال
 برای او خواهد بود پدری باشد یا مادری یا پدری و مادری - و فرض
 پدری و مادری در جد اعلاست در صورت مواصلت بین احفاد بمزاج
 بنی اعمام زیرا نسل آنها از طرف پدر و مادر بمجد اعلا منتهی میشود پس جد

در میراث اجداد و اخو

اعلیٰ جد پدری و مادر کفله میباشد.

مسئله (۲) چنانچه برای مېت جد و جد از طرف پدر فقط باشد تمام مال برای آنها و تقسیم بین ایشان للذكر ضیف الاُنثیٰ دو برابر جد و یکے جد مېدر علیٰ طبق القاعدة المستفاده من الايات والروایات.

مسئله (۳) چنانچه برای مېت جد و جد از طرف مادر به تنهایی باشد تمام مال برای آنها و بطور مساوی تقسیم میشود که مقتضای قاعده در متسبب بنماد راست.

مسئله (۴) چنانچه برای مېت اجداد از طرف پدر و مادر هر دو باشد چون هر فریبی نصیب من بقرب به الی الی مېت زامېدر جد و جد اُمی ثلث که نصیب اعلایه مادر است مېدر و تقسیم بطور مساوی که مقتضای انساب بنماد راست و جد و جد اُمی دو ثلث را و تقسیم للذكر مثل حظ الانثیین است یعنی ۲/۳ متعلق بجد و ۱/۳ متعلق بجد مېباشد. زیرا در این مرتبه اولاد که حاجب بویین باشند وجود ندارد. و همچنین اخو که حاجب مادر از نصیب اعلیٰ - چه اینکه فرض در انفراد اجداد و عدم وجود اخو است و علیٰ فرض اینکه اخو هم با اجداد باشند مثل فرض این که چون پدر موجود نیست اخو حاجبیت ندارد چنانچه در محل خود مفصلاً بیان شد.

(جمعه سوم از مرتبه دوم - اجتماع اخو و اجداد)

در صورت اجتماع صنفین (اجداد و اخو) چنانچه از یک ناچه باشند مثل اینکه جد و جد از طرف پدر و اخو نیز از طرف پدر و با اینکه هر دو

فَرَمِیْرَاتِ جَدِّ وَ كَلَالَه

صنف از طرف ^{مادر} پدر باشند مقتضای جمع بین روایات و کلمات اینست که جد و
جده مثل یک از اخو و در ردیف برادر و خواهر میراث میبرند پس چنانچه همه
از جنس مرد یازن باشند مال بطور مساوی بین آنها تقسیم خواهد شد -
و اگر از جنس مرد و زن باشند در نسبت بین از ناحیه مادر تقسیم
بطور مساوی و در نسبت بین از ناحیه پدر مرد دو برابر زن خواهد بود و
لکن چنانچه مختلف النسبه باشند مثل اینکه جد و ده از طرف پدر و اخو از
ناحیه مادر یا عکس - و یا اینکه از یک ناحیه از طرف ابوین منسوب باشند
بهم و از ناحیه صنف دیگر انتساب از طرف احدی ابوین باشد مقتضای قواعد
کلمه میراث و اخبار خاصه معبره تفصیله است که از باب مزید توضیح فروع
منصون از موافقه النسبه و مخالفت النسبه در طی مسائل ذکر میشود .
مسئله (۱) جد یا جدّه یا هر دو از طرف مادر یا کلاله ای یک باشد
کلاله یا متحد مرد باشد یازن یا مرد و زن مال بین آنها بطور مساوی تقسیم
میشود زیرا مطابق اخبار معین جد و جدّه مادر به با برادر و خواهر مادر به
در یک ردیف و یک میزان ارث میبرند - و مقتضای قاعده در نسبت بین از
ناحیه مادر تقسیم بالتوابع است .

مسئله (۲) جد یا جدّه یا هر دو از طرف پدر یا کلاله ای یا ابوینی
چنانچه همگی ذکور یا همگی اناث باشند مال بطور مساوی بین آنها تقسیم میشود
و اما اگر از هر دو نوع باشند مثل اینکه جد و جدّه یا خواهر و برادر باشند
یا جد یا خواهر یا جدّه یا برادر باشند پس سهم هر مرد دو برابر زن میباشد چنانچه

فَرَا جَمَاعِ الْجَدِّ وَكُلِّ الْاَلِ

قَاعَةُ مُنْتَسِبِينَ اَزْ نَاحِيَةِ پِدْرَا نِسْت - وَ بَرَا نِحْمِ اَخْبَارِ مَعْبَرَةٍ مُسْتَفِضَةٍ لَ الْاَلِ
 دَارِدْ لَكِنْ رَوَا يَاتِ اَخْصَاصِ بَجْدِّ وَاخُوْءِ اَبُو يَنِي وَاِيَّ دَارِدْ نَاحِيَةِ اَزْ جَدِّ بُرْدَه
 نَسَبِ وَ حُكْمِ دَرَجَةِ بَاجَمَاعِ اصْحَابِ نِسْت وَ مُمْكِنِ اَسْتِ اَزْ جَدِّ دَرِ رَوَا يَاتِ اَعْمِ
 بَاشْدِ تَغْلِيْبًا -

مَسْئَلَةُ (۳) جَدِّ بَاجَدِّ بَاهَرْدُ وَاِزْ طَرَفِ مَادِرِ بَا كَلَالَةِ اَبُو يَنِي بَا اِيَّ
 چَنَانِچَرَانِ كَلَالَةِ بَصْرِ قَرَابَتِ وَ رَحْمَتِ مِيرَاثِ مَبْدَرِ مَثَلِ مَرْدِ بَاهَرْدِ وَ زَنِ پَسِ
 ثَلَاثِ ۱ - مَالِ مُعَلَّقِ بَجَدِّ بَاجَدِّ بَاهَرْدُ وَاَنْهَامِ بَاشْدِ زِيَرَا اَنْهَامِ نَصِيبِ مَادِرِ
 بَارِثِ مَبْدَرِ نَسَبِ وَ دَرِ صُورَتِ وَ جُودِ هَرْدِ وَ تَقْسِيْمِ بَا لِسُوْثِ اَسْتِ كِهْ قَاعَةُ مُنْتَسِبِينَ
 اَزْ نَاحِيَةِ مَادِرِ اَسْتِ وَ دُوْ ثَلَاثِ ۲ - مُعَلَّقِ بَا كَلَالَةِ مَبَاشْدِ -

وَ دَرِ صُورَتِ لَعْدَدِ اَنْهَامِ هَرْدِ دُوْ بَرَا بَرِ زَنِ مَبْدَرِ مُطَابِقِ اِيْثَرِ شَرِيفِ
 وَ رَوَا يَاتِ مَعْبَرِ - وَ اَمَّا اَكْرَانِ كَلَالَةِ فَرَضِ مَحْنِي بَرَا اِيْثَرِ مَقْرَرِ اَسْتِ مَثَلِ اِيْنِكِهْ اَزْ
 جَنَسِ زَنِ (خَوَاهِرَانِ بَا خَوَاهِرِ) بَاشْدِ پَسِ اَكْرِمَعْدَدِ بَاشْدِ بَا زِ دُوْ ثَلَاثِ مُعَلَّقِ
 بَا اَنْهَامِ وَ بَلَوِ وَ تَقْسِيْمِ بَطَوْرِ مُساوِيَةِ اَسْتِ وَ اَكْرِمَعْدَدِ يَكِي بَاشْدِ نِصْفِ تَرَكِ
 مُعَلَّقِ بَا نِ بَكْفَرِ اَسْتِ وَ دَرِ نَيْچَرِ يَكْدَسِ اَزْ مَالِ بَا قِيْمَتِ مَبَانْدِ زِيَرَا اِيْثَرِ نَقْدِ
 خَرَجِ سَهَامِ عَدَدِ شَرِ خَوَاهِدْ بُوْدِ كِهْ ثَلَاثِ اَنْ ۲ - مُعَلَّقِ بَجَدِّ بَاجَدِّ يَا
 هَرْدِ وَ مَبَاشْدِ وَ نِصْفِ اَنْ ۳ - مُعَلَّقِ بِيَكِ خَوَاهِرِ اِلَّا فِي سُدَسِ ۱ -
 وَ اَخْتِلَافِ بَيْنِ اصْحَابِ دَرِ رَدِّ اِيْنِ سُدَسِ بَرِ خَوَاهِرِ چَنَانِچَرِ مُسْتَفَادِ اَزْ بَعْضِ
 اَزْ رَوَا يَاتِ بَا بَرِ هَرْدِ وَ نِصْفِ اَخْنِاسِ دُوْ سَهْمِ بَرَا اِيْ صِنْفِ جَدِّ وَ سِرْ سَهْمِ
 بَرَا اِيْ خَوَاهِرِ بَهْمَانِ نَسَبِيَةِ كِهْ فَرَضًا بُرْدَه اَنْدِ وَاَوَّلِ وَاَحْوَ طِ صُلَحِ اَسْتِ -

فَرَا جَمَاعِ اجْدَادُ وَكُلُّ لَانْ

مَسْئَلَةُ (٤) جَدُّ بَاجِدٍ بَاهِرٌ وَازْطَرَفٌ بِدُرِّ بَاكِلَالٍ مَادَرٍ (عَكْسِ
مَسْئَلَةِ سَوْمِ) چنانچه کلاله پیش از یکے باشد ثلث که فرض انها است منعلق
بائشان و بطور مساوی تقسیم میشود و اگر یکے باشد سُدس منعلق باو خواهد
بود - و مابقی برای جَدُّ بَاجِدٍ بَاهِرٍ و مبداء شد و برابر جَدُّ و یکے جَدُّ و برابر
جَدُّ و جَدُّ پدری نصیب پدر و امیرند و در وراثت قائم مقام او هستند
و مقتضای قاعده در متسببین از ناحیه پدر اینست که مردان دو برابر زنان
بیرند علاوه بر این مسئله ادعاء اجماع شده است و اخبار معین نیز صراحت
دارد -

مَسْئَلَةُ (٥) جَدُّ بَاجِدٍ بَاهِرٌ وَازْطَرَفٌ مَادَرٍ بَاكِلَالِ بْنِ (مَادَرِی
باید ری و با مادری با ابوی) برای کلاله مادری و جَدُّ و جَدُّ مادری يك
ثلث مَالَت و تقسیم بطور مساوی که چنانچه فرضاً يك برادر مادری و يك
خواهر مادری و جَدُّ و جَدُّ مادری باشند از ثلث تركه كه $\frac{1}{4}$ باشد بھر يك
 $\frac{1}{4}$ میرسد بدون تفاوت مرد و زن و برای کلاله ابوی با ابی که در نبوده
ابوی میراث میرد و ثلث مَالَت مرد و برابر زن و در این مسئله ادعاء اجماع
شده است و اشکالاتی کرده اند و جوابها را داده شده است که این رساله را

صیحیح حلبی (فِ الْاِخْوَانِ مِنَ الْاُمِّ مَعَ الْجَدِّ قَالَ الْاِخْوَانُ مِنَ الْاُمِّ فَرَضُهُمُ الثُّلُثُ مَعَ الْجَدِّ
صیحیح ابنِ شَازَن (فَاِنْ كَانَ مَعَ الْاَخِ لِلْاُمِّ جَدٌّ قَالَ يُعْطَى الْاَخُ لِلْاُمِّ السُّدُسُ وَبَعْضُ الْجَدِّ الْبَاقِي
و غیرهما من الرِّوَايَاتِ .

در صورت اجتماع اجداد و کلاله

گنجایش ذکرش نیست.

مسئله (۷) جد باجد باهر دو از طرف پدر با کلاله بن برائے کلاله اچھے سدس $\frac{1}{2}$ در صورت وحدت و ثلث $\frac{1}{3}$ در صورت تعدد است بطور مساوی و بقیه مال برای منتسبین پدر است از جد و جد و برادر و خواهر مرد و برابر زن زیرا کلاله اچھے که انسابش ~~بمقتضای~~ بمقتضای از راه مادر است فرض خود را که سدس با ثلث است استحقاق دارد و میبرد و ارتباط به منتسبین پدر ندارند و در عدا از آنها نیستند - اما کلاله ابوینے یا اچھے با جد و جد اچھے در یک ردیف و بقرب ارث خواهند برد - چنانچه از جمع بین روانان کلمات مستفاد است.

مسئله (۸) جد باجد باهر دو از طرف پدر و مادر با کلاله اچھے دو ثلث مال که نصیب پدر است برای جد باجد باهر دو از طرف پدر است (جد و بر جد) و یک ثلث مال که نصیب مادر است برای جد و جد و کلاله مادر و بطور مساوی.

مسئله (۹) جد باجد باهر دو از طرف پدر و مادر با کلاله برائی یا اچھے بشرح مسئله (۷) یک ثلث متعلق بمنسوبین از ناحیه مادر و تقسیم بطور مساوی و دو ثلث متعلق به منتسبین از ناحیه پدر بطور تفاضل (مرد و برابر زن)

مسئله (۱۰) جد باجد باهر دو از طرف پدر و مادر با کلاله بن برای

موجب $\frac{1}{2}$ سوئ نسأ چنانچه در میراث برادر و خواهر مادر و در مسئله هفتم ذکر گردید.

اجتماع اجداد و اخوة با اجداد الزوجین

مُفَرَّبِینِ بِنَادِرِ بِلْ ثَلَاثِ مَالٍ بِطَوْرٍ مُسَاوٍ وَ بِنَادِرِ بِلْ ثَلَاثِ مَالٍ
مَرْدُ دُوبَرَزْنِ

جهت رابعه از مرتبه ثانیه میراث اجتماع اخوه و اجداد است با اجداد
الزوجة - مفضای قاعده در اینجا اینست که زوج یا زوجة و جمیع مسائل
مفروضه مزبور نصیب اعلای خود را که نصف مال است در زوج و ربع
در زوجة ببرند زیرا فرض نبودن اولاد است و مُفَرَّبِینِ بِنَادِرِ بِلْ ثَلَاثِ مَالٍ
مادر و برادر و خواهر مادر و برادر و خواهر مادر و برادر و خواهر مادر
است ببرند و تقسیم بطور مساوی نمایند و بقیه مال متعلق به بستگان پدر
از جد و جد و برادر و خواهر خواهد بود مرد دُوبَرَزْنِ -

مثلاً چنانچه از بستگان پدر جد و جد و برادر و خواهر باشند
و مثل آن از بستگان مادر باشد شوهر نصف مال که $\frac{1}{2}$ باشد متعلق بشوهر
و ثلث مال که $\frac{1}{3}$ باشد متعلق به بستگان مادر بطور مساوی الباقی $\frac{1}{6}$
متعلق به بستگان پدر هر مرد دُوبَرَزْنِ -

و چنانچه در مفروض مسئله مؤنث مرد باشد ربع مال که $\frac{1}{4}$ است
متعلق بان زن میباشد و ثلث که $\frac{1}{3}$ است متعلق به بستگان مادر بطور
مساوی و باقی ماند که $\frac{1}{12}$ باشد متعلق به بستگان پدر و برادر و خواهر
مرد دُوبَرَزْنِ - در اول عنوان میراث این مرتبه (ثانیه) بنام اجداد
در قوس صعود و اخوة در قوس نزول دو صنف از یک مرتبه میباشد یعنی چنانچه
پدر و مادر پدر و مادر (جد و جد) نباشند جد و جد پدر و مادر و بچای

کرمیراث اجداد ثمانیه

انہا ہمان میراث استحقاق دارند و در عرض اخو (برادران و خواهران، میراث مبرند۔ و چنانچہ اخو منفرض باشند اولاد انہا استحقاق ہمان میراث را دارند و در عرض اجداد سہم الارث پدران پامادزان خود را میند باجماع امامیہ و اخبار معتبرہ صریحہ (خلافاً للعامة)

تبصرہ۔ ہر اندازن طبقہ اجداد دورتر کرد و بالآخر دور عدہ انہا در چندان شود۔ مثلاً در طبقہ اول پیش از دو جد و دو جد کہ پدر و ماد پدر و پدر و مادر مادر باشد فرض ندارد۔ لکن در طبقہ دوم چار جد چنان جدہ فرض دارد کہ پدر و مادر پدر و پدر و مادر مادر پدر از یک طرف و پدر و مادر پدر و مادر و مادر مادر از طرف دیگر باشند۔ از این عدہ ہشت نفریہ فقہاء تعبیر باجداد ثمانیہ مینمایند۔

و بدیہی است کہ در طبقہ بالا تر کہ سومین طبقہ اجداد است جمعیت باز مضاعف خواہد شد۔ و لکن چون بر حسب عادت اتفاق نیفتد کہ طبقات پائین تر ہمگی منفرض و نوبت توارث بسومین یا چہارمین طبقہ اجداد بالا تر

مع صحیحہ محمد نثر ابو عبد اللہ صحیفہ فاول ما تلقا بیہما ابن آخ و جد المال بینہما نصفان فقلت جعلت فداک ان القضاء عندنا لا یفزون لابن الاخ مع الجد شیئ فقال ان هذا الکتاب خط علیہ و املاء رسول اللہ ص صحیفہ آخریہ موافقہ معہا فی المضمون عن ابی جعفر و صحیفہ آخریہ عن ابی جعفر قال حدثنی جابر عن رسول اللہ ص و لم یکن یکنب جابر ان ابن الاخ یقاسم الجد و فی رواۃ السری عن الصم فی بنان اخ و جد قال لبنان الاخ الثلث و ما بقی فللجد فاقام بنان الاخ مقام الاخ و جعل الجد بمنزلة الاخ و غیر ذلک من الروایات المصرحہ بشارکہ اولاد الاخ مع الاجداد فراجع منہ

در میراث اجداد ثمانیه

برسد لذا اقصاء رضوان الله عليهم تصویر تفصیلاً از در صنف اجداد ثمانیه
دوم (اجداد ثمانیه) فرموده اند .

(میراث اجداد ثمانیه)

نظر مشهور از اصحاب امامیه که در رأس آنها شیخ الطائفه شیخ طوسی قدس سر
القدوسیه قرار دارد - در میراث اجداد ثمانیه اینست که مال اولاً به قسمت
یک که سهم الارث مادر است در صورت نبودن اولاد و نبودن اخو حاجه
(کما هو الفرض فی المقام) متعلق بسلسله متفرعین بمادر و اجداد آنی است و
تقسیم بین آنها بطور مساوی میباشد کما هو القاعده در متسببین بمادر و
ثالثاً که سهم الارث پدر است متعلق بسلسله متفرعین بپدر و اجداد آیه است
و لکن در این سلسله پدریه باز باید مال بترتیب تقسیم شود و قیمت بزرای
جد و جد پدریه پدر که بین آنها باید اثلاً (لایکرمش خطاً) این تقسیم
کرد و یک قسمت بزرای جد و جد مادریه پدر که باز باید بین ایشان اثلاً (مادر
دو برابر زن) منقسم شود کما هو القاعده در متسببین از ناحیه پدر

و در مقابل مشهور و قول دیگر شهید و دیگران از شیخ معین الدین
مصریه و شیخ زین الدین بزره نقل فرموده اند و صاحب جواهر و جد دیگر
بنظرش راجح آمد و لکن چون بنا بر تفصیل نیست از نقل و اعتراض بر آنها
اعراض شد .

(میراث مرتبه ثلثه)

مرتبه سوم میراث اعمام و احوال و اولاد آنها میباشد یعنی چنانچه

کرمیراث اجماع و احوال

برای منوّه برادر و خواهر و اولاد آنها و اجداد که طبقه دوم میراث میباشند
نباشند مگر متعلق بعمو و عمه و اولاد آنها و ذایه و خاله و اولاد آنها
بشرحیکه ذکر خواهد شد میباشد - و برای این مرتبه تحت عناوین خاصه
مربون در قرآن کریم آیات نیست و فرضیه تعیین نکردید - بلکه میراث ایشان
بفرایند و رحمت و ابیه و اولوالارحام و ابیه و الرجال نصیب میماند و والدان
و الاقربون و للنساء نصیب الایه و وایان معبره مستفیضه و اجاعات
منفوله و محصله ثابت و مسلم است - و بحث در این مرتبه در پنج مقام است -
اول در میراث اعمام به نهنه - دوم در میراث احوال به نهنه -
سوم در اجتماع دو طائفه - چهارم در میراث آنها با احد الزوجین - پنجم
در فیم اولاد آنها مقامشان و کیفیت توارث آنها و تقدم اولاد و احوال بر
اعمام و احوال ابوین و اولاد آنها - و کیفیت توارث اعمام و احوال ابوین
و قبل از شروع در بحث از مقامات پنجگانه لازم است تفسیر بر امر و
ان اینست که این مرتبه از ارحام و منسوبین چنانچه در اول بحث ایشان شد گرچه
بجای طبع دو صنف میباشد یک صنف بستگان و حواشی پدر و یک صنف
منسوبین و حواشی مادر و لکن بر حسب حکم شارع از حیث توارث یک صنف
میباشند - و با اینجهت با وجود قریب یکی از دو صنف بعد صنف دیگر میراث
نمیرد و با بودن یک نفر از طبقه اول و لو از طرف مادر وزن باشد مثل خاله
میراث بطبقات نازله و اولاد نمیرسد و لو از صنف دیگر و مرد باشد مثل پسر عمو
گرچه آن خاله خواهر مادر و پسر مادر باشد و آن پسر عمو پدرش برادر ابوینه پدر

کَرَمِیْرَاتِ اَعْمَامِ رَعْمَات

مُتَوَفِّیْ بَاشَد (مَکَرِدِ رِخْصُوصِ لِیْرِ عَمُوْ اَبُو یَنِیْ کِهْ نَبِصَّ خَاصَّ مَعْمُولُ بِرِ مُقَدَّمِ
 مِیْبَاشَد بِرِ عَمُو یِ اَبِیْ) بِخِلَافِ مَرْتَبَةُ اَوْلَایِیْ مِیْرَاتِ کِهْ اَوْلَادِ اَوْلَادِ بَایْ بُودَن -
 اَوْلَادِ دَرِ عَرَضِ اَبُو یَنِیْ مِیْرَاتِ مِیْبَرَنَد - وَ هَمَّ چِنِیْنِ دَرِ مَرْتَبَةُ ثَانِیْ کِهْ بَرَادَرِ زَادَه
 وَ خَوَاهِرِ زَادَه دَرِ صُورَتِ اِنْتِفَاءِ بَرَادَرِ وَ خَوَاهِرِ دَرِ عَرَضِ اِجْدَادِ مِیْرَاتِ مِیْبَرَنَد -
 وَلَکِنِ دَرِ مَسْئَلَةِ حُجْبِ اَبُو یَنِیْ نِسْبَتِ بَایِیْ دَرِ حُکْمِ دَوِ صِنْفِ هَسْتَنَد بَعْنِیْ
 عَمُو بَاعْمَةُ اَبُو یَنِیْ حَاجِبِ زَا یِ وَ خَالَه اَبِیْ نَبِیْسَنَد وَ هَر یَکِ مِیْرَاتِ خَوْرَ اَمِیْبَرَنَد
 بِتَفْصِیْلِ کِهْ دَرِ مَحَلِّ خُودِ مَذْکُورِ اَسْتُ - وَ اَبِنِ اُمُورِ مُسْلِمِ زَوَاصِحَابِ اَمَامِیْ مِیْبَاشَد
 بِرِ وَاثَاتِ مَعْنِیْ وَ اِتِّفَاقِ فَرَفِ حَقِّقَه -

اَمَّا کَلَامِ دَرِ مَقَامِ اَوَّلِ - لِیْ عَمُّ بَاعْمَةُ چُنَاقِیْ مُنْفَرِدِ وَ مُخَصَّرِ بَاشَنَد
 تَمَامِ مَالِ بَرَا یِ اَنِهَایِ مِیْبَاشَد بِفَرِیْثِ وَ رِجْهَتِ وَ چُنَاقِیْ اَرِ هَر یَکِ مُنْعَدِّ بَاشَد
 بَایِنِ کِهْ چِنْدِ عَمُو بَایِ چِنْدِ عَمَّ بَاشَنَد مَالِ بَیْنِ اَنِهَایِ تَقْسِیْمِ مِیْشُود بِطُورِ مُسَاوِیْ
 (لَا صَالَةَ التَّوْیْنِ فِی الْمَشْرُکَاتِ اِلَّا بِتَحْدِیْثِ الشَّرْکَةِ وَالْمَلِکَةِ فِیْهَا) وَ چُنَاقِیْ
 اَزِ دُوجُنِسِ کُورِ وَاثَاتِ (عَمُّ وَ عَمَّه) مَجْمُوعِ شُوند لِیْ اِکْرِ جِهَتِ اِنْتِشَابِ اَنِ مَتَّحِدِ
 بَاشَد بَایِنِ کِهْ تَمَامِ اَنِهَایِ اَبُو یَنِیْ بَایِیْ بَاشَنَد تَقْسِیْمِ مِیْشُود تَر کِهْ بَیْنِ اَنِهَایِ اَلْفَاوِ
 بَعْنِیْ حَرْدِ دُوبَرِ اَبَرِ زَنِ بَقَاعَةُ تَفْصِیْلِ رِجَالِ بَرِ نَسَاءِ دَرِ مَوَارِیْثِ کِهْ اَزِ اَسْتَفْرَاءِ
 مَوَارِثِ اَنِ دَرِ وَاثَاتِ وَ رِ وَاثَاتِ بَدِیْسْتُ اَمَدِ اَسْتُ بَاسْتِثْنَاءِ لِیْسْتِکَانَ مَادَرِ
 بَدِ لِیْلِ خَاصَّ کِهْ تَقْسِیْمِ بِطُورِ مُسَاوِیْثِ - وَ هَمَّ چِنِیْنِ اَزِ مَقَادِرِ وَاثَاتِ کِهْ تَقْضِیْلِ
 حَرْدِ اَنِ اَبَرِ زَنَانِ دَرِ مِیْرَاتِ بَیَانِ فَرَمُودَه وَ رِ وَاثَاتِ خَاصَّه - وَ اَمَّا اِکْرِ تَحَا یِ اَنِهَایِ
 اُجَّیْ بَاشَنَد بَعْنِیْ بَرَادَرِ وَ خَوَاهِرِ مَادَرِ یِ پَدَرِ بَاشَنَد لِیْ جَمِیْعِیْ بَرَا یِنَد کِهْ قِسْمَتِ

کرمیراث اعمام و احوال

مال بین آنها بطور مساویست بجهت قاعده در متسببین از ناحیه مادر و اینکه
برادر و خواهر خود میت چنانچه مادری باشند تقسیم ترکه بین آنها بطور مساویست
پس خواهر و برادر پدرش هم محکوم ب همان حکم خواهند بود زیرا اعمام کلاله
پدر هستند و حکم کلاله اگر مادری باشند تساوی در قیمت است -

و جمیع دیگر از فقهاء بر اینند که تقسیم ببقا^{صل} باید شود زیرا^{صل} ملاک
حجت انتساب بموروثت و انتساب اعمام مطلقاً از ناحیه پدر است فکان
انها از نطفه ملک از محراب پدر میت مینمایند و در عداد منسوبین از ناحیه پدر
مکروه محسوبند و از امیر المؤمنین ع روایت (کُلُّ ذِي رَحِمٍ يَنْزِلُ الرَّحِمَ الذَّيْهَ
يَجْرُ بِهِ) و ظاهر روایات باب هم نباید پیوجاست که میفرماید (ان العمه
يَنْزِلُ الْاَبَ وَالْخَالَ يَنْزِلُ الْاُمَّ) و پیوجا فونه در نظر است و اولی الصالح است
و اگر جهه انتساب مختلف باشد باینکه بعضی از اعمام ابوینیه یا آیه و بعضی آیه
پس بنمادریها چنانچه یکی و منحصر بفرد باشد سر می رسد و در صورتیکه
متعدد باشند ثلث و تقسیم بین ایشان بطور مساوی علی مانسب الی المشهور
والاحوط هو الصالح و بقیه ترکه متعلق بابوینیه یا آیه در صورت نبودن ابوینیه
و تقسیم بین آنها چنانچه متحد الجنس باشند یعنی همگی مرد یا همگی زن بطور
تساویست و اگر مختلف باشند از جهت ذکون و انوثة بالتفاوت مرد و برابر
زن علی مقتضی القاعده .

و اما کلام در مقام دوم - که حکم توارث احوالست (و احوال و خاله)

پس در صورت انحصار تمام مال متعلق بان و در صورت تعدد و اتحاد نوع از

در میراث احوال

مذکور و مؤنث و اتحاد جهه قرابت تقسیم بطور تساوی و در صورت اختلاف در ذکون و انوثن باینکه ذایه و خاله هر دو باشند پس اگر جهه قرابت واحد است یعنی همه ابوییه یا آیه یا آیه باشند باز تقسیم بالسویه خواهد بود چنانچه مقتضای قاعده در نزدیکان مادر است - و از خلاف شیخ قده منقول است که اگر همه ابوییه (یا آیه در صورت فقد ابوییه) باشند تقسیم بالتفاضل خواهد بود و این قول ضعیف بلکه مخالف جماع و قاعده در منتسبین بأم است -

و اما در صورت اختلاف در جهه قرابت و انتساب که بعضی اخوی ابوییه یا آیه مادر و مؤنث باشند و بعضی اخوه آیه پس مشهور اینست که منقرب بأم مثل کلاله آیه در صورت انفراد سدس و در صورت تعدد ثلث بالسویه برای آنها میباشد و بآیه برای ابوییه (یا آیه در صورت نبودن ابوییه) بنحو مساوی بدون فرق بین مرد و زن -

ولکن منقول از شیخ طوسی فتن اجزاء قاعده تفضیل الرجال علی النساء است و تحکیم این قاعده است بر قاعده تسویه در بستگان مادر و برای انتساب آنها بنادر از ناحیه پدر است و این قول رفیع ضعیفند و مرشد است چه اینکه خال و خاله بلحاظ انتساب بنادر مستحق میراثند پس قاعده تساوی در منسوبین بأم و خواشیه مادر در آنها حکومت دارد - و از این اشکال جواب داده شده است که اگر فرضاً موروث مادر مؤنث بود و وارث احوال که اخوی او بودند سدس برای مادر و در صورت انحصار و ثلث در صورت تعدد و تقسیم بطور مساوی و مابقی برای اخوی ابوییه یا آیه بنحو تفاضل مرد و زن

در اجتماع اعمام و احوال

زن و اکنون که فرزندان او موروث میباشد و اخوه مادر که احوال^{وارث} هستند همان
نحو باید رفتار شوند که كُلُّ ذِي رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِي بِهِ هُجْرٌ بِهِ، و لکن این تفسیر
و تطبیق خلاف ظاهر روایت خربون و این بیان اشبه با سخنان و قباس
میباشد و قول مشهور اقولی در نظر است و چنانچه مصالحه شود بهتر است.

و اما کلام در مقام سوّم که صورت اجتماع اعمام و احوال^ث مطابق
روایات معتبره منقبضه معمول به در صورت اجتماع اعمام و احوال یک
ثلث مال متعلق با احوال و سلسله منتسبین از ناحیه مادر که ذایه و خاله
باشند اگر چه بکفر زن و نسبتش از طرف مادر باشد یعنی خواهر مادر و مادر
باشد و دو ثلث متعلق با اعمام یعنی سلسله منتسبین از ناحیه پدر که عم و
عمّه باشند و لو بکفر زن باشد و نسبتش پدر از طرف مادر و خواهر مادر و
پدر باشد در صحیح آیه بصیر و خبر آیه ابوب از حضرت صادق علیه السلام از کتاب امر
المؤمنین علیه السلام و لیست که عمّه بمنزله پدر و خاله بمنزله مادر است و در ذیل همین
روایت قاعده کلیه (و کُلُّ ذِي رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِي بِهِ هُجْرٌ بِهِ) یاد آور شده است
و بنا بر این قاعده چون نسبت عم و عمّه از ناحیه پدر است استحقاق
دو ثلث برای آنها میباشد کما اینکه ذایه و خاله چون انتسابشان از ناحیه
مادر است مستحق یک ثلث میباشند - پس قول منسوب به ابن ابی عمیر و
مفید و معین الدین مصری و ابن زهره و سلار و کبدری که استحقاق خال
و خاله نسبت به ثلث در صورت تعدّد است و اما در صورت انفراد استحقاق
بیش از یکدس ندارند از قبیل اجتهاد در قبایل نص معتبر و قاعده مسلمّه

م بنقل شهید تازی قدّه مع بنقل صاحب جواهر قدّه

در کیفیت تقسیم بن اعمام و احوال

منصوصه میباشد فراجع و تدبر -

و اما کیفیت تقسیم بکثرت و دوثلث بن احوال و اعمام - اما تقسیم ثلث بن احوال پس چنانچه احوال (ذاتیها و خاله ها) متعدد و متفق درجه نسبت باشند یعنی هم ابوی و پدرب و پاهم مادر و پس قمت بطور مساویست بمقتضای قاعد در متسببن از ناحیه مادر و اگر متفرق باشند باینکه بعضی ابوی و پاهم (در صورت نبودن آیه ابوی و بعضی مادر و باشند - پس مادر و چنانچه منحصر بفرد باشد سدری از ثلث نصیب او میباشد و اگر متعدد باشند از ثلث متعلق بانها و تقسیم بطور مساوی خواهد بود و مابقی پس از سدرس یا ثلث متعلق بمقربین بابوین و تقسیم بطور مساوی و مقرب بپدر سافط است بجهت وجود مقرب بابوین مگر اینکه مقرب بابوین نباشد که آیه قائم مقام او خواهد بود -

و اما تقسیم دوثلث بن اعمام و عمات (عموها و عمه ها) چنانچه متفق النسب باشند پس اگر هم ابوی و پاهم باشند تقسیم بن آنها بمفاضل است یعنی عمود و برابری عمه پدرب و اگر هم آیه و مادر و باشند مورد اختلاف بن اصحاب مرحوم محقق رضوان الله علیه و جمعی در این صورت هم قائل به تفاضلند بنا بر قاعد متسببن بمثل از ناحیه پدر و اطلاق روایت سلمه بن حرز عن الصادق علیه السلام قال: «لِلْعِمِّ الثَّلَاثَانِ وَلِلْعَمَةِ الثَّلَاثُ» صاحب جواهر تبعاً لما نسب الیه المشهور قائل بتساوی هستند و آیه بلکه متعین نصالح است -

فَرْضُ جَمَاعٍ اِجْمَاعًا وَ اِخْوَالِ بَا اِلْحَادٍ وَ جِهَنَ

وَ چنانچه مختلف النسبه باشند یعنی بعضی ابوینیه یا آیه و بعضی اُمّه
پس اگر مُتَسَبِّهَن بام یکے باشد سُدس از ثلثین برای او میباشد و اگر مُتَعَدِّ
باشد ثلث از ثلثین برای آنها خواهد بود بنحوی که او و بعضی خطا اصلاح
نموده اند - و ما یفیه پس از وضع سُدس یا ثلث برای مُتَسَبِّهَن از ناحیه ابوین
است لِذَکَرِ مِثْلِ حَظِّ الْاُنْثِیَن و برای مُتَسَبِّهَن از ناحیه پدر به نسبت های برابر
نیست مگر اینکه ابوینیه در بین نباشد که آیه در این صورت قائم مقام خواهد
بود -

اما کلام در مقام چهارم که فرض وجود احد الزوجین باشد با اعمام
و احوال چون فرض عدم وجود اولاد و احضاد است پس مقتضای قاعده
استحقاق آنها است نصیب اعلایه زوجیت را که نصف در مورد زوج و ربع
در مورد زوج باشد - ثم پس از اخراج احد النصبیین مُتَسَبِّهَن از ناحیه مادر
که ذالیه و خاله باشند نصیب اعلایه مادر را که ثلث باشد میسرند بجهان وجه
که زوجین نصیب اعلی را استحقاق دارند که عدم وجود اولاد باشد -

و کیفیت تقسیم بین آنها بوجهی است که در مقام سوم بیان شد و بآیه
مانند پس از سهم اعلایه زوجیت و سهم اعلایه اُمومت منحلون با اعمام عماقت
و تقسیم بین آنها نیز بر وجهی است که قبلاً ذکر شد - مگر در صورتی که احد
الزوجین با احد الفریقین از اعمام و یا احوال منفرقین در نسبت باشند
(یعنی بعضی ابوینیه یا آیه و بعضی اُمّه) که در استحقاق اُمّه نسبت بسدس صورت
و حدث و ثلث در صورت تعدد (که شرح در کیفیت تقسیم سهم هر یک از

در میراث اولاد اعمام و اخوال

اعمام و اخوال مفصلاً بیان شد، اختلاف است بین اصحاب که ابا سُدس و یا ثلث از اصل ترک می‌شود یا از ثلث که فرض مادر است در فرض عدم اولاد یا از باقی مانده پس از وضع نصف یا ربع سهم احد الزوجین و هر يك از اصحاب چهار ربع و اخیار فرموده اند و لکن چون و چون مذکور اجتهاد است و نصیبه در بین نیست اولیٰ نصالح است -

اما کلام در مقام پنجم از مرثیه سوم میراث که در میراث اولاد اعمام و اخوال می‌باشد و میراث اعمام و اخوال ابویین می‌باشد است - پس طبق قواعد مقرّر از ناحیه شرع مقدّس اسلام اولاد اعمام و اخوال مقدّمند بر اعمام و اخوال ابویین زیرا اولاد مستفاد از اخبار معین مقام اولاد است در هر صنف مقام ابناء و امهات و چون علی الفرض اعمام و اخوال می‌باشد در مرثیه سوم و ارث بالأصل در طبقه اول این صنف می‌باشند در صورت فقدانها اولادشان قائم مقام آنها خواهند بود در توارث و نوبت بطبقات دیگر نمی‌رسد -

و ثانیاً مفاد ابی مبارکه اولوالارحام تقدّم اولیٰ است در باب توارث - و از جمله ذوات ارث مستفاد است که ملاک اولویت افریق است و شبهه نیست که اولاد عم و عمه و ذایه و خاله نزدیکترند بشخص از عم و عمه و ذایه و خاله پدر و مادر زیرا اولاد اعمام و اخوال در اصلاب و ارحام جداد اربعه که مرثیه اولاد اجدادند اجتماع و انتساب پیدا می‌کند - و لکن اعمام و اخوال ابویین در مرثیه بالا اثر و دورتر که اصلاب و ارحام اجداد ثانی باشند ارتباط و انتساب پیدا می‌کند -

در کیفیت تقسیم ترکه بین اولاد اعمام و احوال

وَأَمَّا چگونگی میراث و کیفیت توارث ایند و سلسله - اما سلسله
اولاد اعمام و احوال پس اولاد اعمام استحقاق دارند و ثلث مائرک را
اگر چه بکد خضر باشد و اولاد احوال استحقاق دارند بک ثلث اگر چه پسران
باشند - و اما تقسیم بین هر یک از دودسته - پس اولاد عمو استحقاق
دارند و ثلث از ثلثین را اگر چه بکد خضر باشد و اولاد عمه استحقاق دارند
یک ثلث از ثلثین را اگر چه پسران باشند زیرا آنها نصیب پدران و مادران
و تقسیم بین ایشان اگر عمو و عمه متفق النسبه باشند لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنثَى - و اگر مخلف النسبه باشند سُدس بر منعلق با اولاد عمو و
عمه مادر بر در صورت انفراد عمو و عمه و ثلث در صورت تعدد آنها و
تقسیم این ثلث بالتفاضل او بالتساوی و بالتصالح بشرحیکه در میراث عمو
و عمه بیان شد و بقیه منعلق با بوی بی با آیه در صورت نبودن ابوی لِلذَّكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى - و اما اولاد ذای و خاله پس چنانچه متوافق النسبه باشند
بجای همه از ذای و خاله ابوی بی با آیه و با همه از ذای و خاله اُمّه باشند تقسیم
بین آنها بطور مساویست بنا بر قاعده مساوات در منسبین از ناجیه مادر
و اگر مخلف النسبه باشند پدر بر سافط است در صورت وجود ابوی بی و الا
قائم مقام او خواهد بود و یک سُدس از ثلث منعلق بمادر بر در صورت انفراد
ذای و خاله و یک ثلث از ثلث در صورت تعدد آنها و تقسیم بطور مساوی
و ما بقیه منعلق با بوی بی با آیه بطور مساوی بقاعده منسبین مادر بر -
و اما کیفیت توارث سلسله اعمام و احوال ابون بنا بر مشهور

۷ احوال امیر بنده

در تقدیم بر ابن عم ابوی بنی بر عم آیه

مفتر بین بمادر ثلث که نصیب مادر است میبرند و تقسیم بین آنها بطور مساویست طبق قاعده منسوبین مادر به و باقی که دو ثلث باشد ثلثش متعلق بمفتر بین پید راست از ناحیه مادر که ذایه و خاله پدر باشند و تقسیم بطور تساوی و دو ثلث متعلق بر منتسبین پید را از ناحیه پدر که عموم عمه پدر باشند بنحو التفاضل (لذا ذکر مثل خط الانثین) -

بطوریکه در اول این بحث بیان شد اعمام و احوال که بحسب طبع و در نظر عرف دو صنف از منسوبین هستند پیرا عموم و عمه بستگان و خواش پدرانند ذایه و خاله بستگان و خواش مادرند لکن بحسب حکم شرع در بعضی موارد بمنزله صنف واحدند لذا انا از عمومها و عمهها و خالهها و ذاینها که طبقه اول این مرتبه از وراثت هستند بکفر موجود باشد بطبقه دوم که اولاد آنها باشد میراث نمیرسد ولو از غیر صنف مثلاً اگر برای میت خاله باشد پس عموم تمام مال و تمام مازک متعلق بخاله میباشد مگر در این عم ابوی با عموم آیه که بواسطه نص خاص مورد عمل اصحاب حکم مسئله برعکس است و ابن عم مانع از توارث عموم میباشد -

اما قدر مسلم متفق علی این حکم در مورد پست که وراثت منحصر این دو نفر باشند و اگر با عم از هم طبقه های او بعضی دیگر نیز باشند مثل عمه یا ذایه یا خاله در جریان این حکم اشکال و مورد اختلاف است -

و همچنین در مورد بنت عم ابوی با عم آیه یا ابن عم ابوی با عمه آیه یا ابن عم ابوی با عم آیه - بجز در فرض تعدد این عم ابوی با تعدد

در اجتماع دو موجب وراثت

عمومی آیه یا تعدد هر دو اقوئ در نظر الحاق بصورت وحدت زیرا ظاهر از کلمه ابن عم و عم در روایت مستند حکم جنس است که شامل واحد و اکثر میباشد چنانچه در مورد وجود احد الزوجین یا ابن عم ابوی و عمومی آیه نیز اقوئ جریبان این حکم است زیرا استحقاق زوجین از راه سبب است و در تمام مراتب میراث شرکت دارند و در این پیشه که فقد اولاد است چنانچه گفته شد هموان سهم اعلامی خود را میبرند - علاوه بعضی از اعلام ادعای اطلاق در روایت مورد عمل اصحاب نموده اند -

نکته پیل - اگر در وراثت دو موجب وراثت جمع شود چه سببی و چه نسبی و چه مختلف - پس چنانچه یکی از دو موجب حاجیت نسبت بموجب دیگر داشته باشد بر طبق مقتضای عنوان ملحق فقط توارث حاصل است مثل اینکه مردی زن برادر خود را پس از اطلاق باقوت برادر و زوج نماید که اولاد این زن از دو شوهر برادر را می و پس عموم میباشد و چون اخوت از موجبات میراثست در مرتبه دوم و عمومیت در مرتبه سوم در صورت فقد افراد طبقه اول میراث فقط بموجب اخوت توارث بین آنها میباشد -

و چنانچه دو موجب در عرض یکدیگر و در یک پیشه باشند مثل اینکه مردی خواهر مادر برادر پدر برادر خود را و زوج نماید که این برادر پدری و آخر الزوجان مرد عمومی پدر برادر و ذال مادر برادر اولاد انمرد خواهد شد چون عموم ذال بر یک پیشه از میراث هستند در صورت فوت اولاد انمرد و عذو وراثت مرتبه اولی و ثانیه توارث از دو سبب حاصل و بدو موجب استحقاق

در میراث باسباب

میراث دارد - و ثمن ظاهر میشود در مورد بیکه اعمام و احوال دیگر چه هم
 باشند - و مثل اینکه زوج پسرمو یا پسرمه یا پسر ذابیه یا پسر خاله زوج
 باشد زیرا زوجیت با تمام مراتب میراث مشارک دارد و ثمنانچه در بین نیست
 و امثال این فروع زیاد است - و وجه حکم بوارث از وجه اطلاق از ادله
 داله بر سبب عناوین خربون نسبت بوزانست و خصوص روایت محمد بن
 قاسم بن فضیل از ابی الحسن در مورد مرد بیکه فوت نموده و وارث او منحصر بن
 او است که فرایض بین آنها میباشد که میفرماید تمام مال از ان انزلت در
 صورتیکه اگر فرایض و رحبت نباشد طبق نظر محققین پس از سهم اعلایه زوجیت
 بقیه مال منعلق با تمام است و لکن در دلاله روایت تأمل است فراجع شد
 (مقصدی و فر)

در میراث کسانه است که باسباب مقرر شرعیه ارتباط و پیوستگی
 خاص با شخص پیدا نموده بدون اینکه فرایض و رحبتی در بین باشد - و در
 این مقصد دو فصل است -

فصل اول - در سبب زوجیت و چنانچه در طی مباحث سابقه مذکور
 شدیم این سبب با تمام مراتب موارث از نسب و سبب مشارک دارد و برای
 او در فرض در کتاب و سنت مقرر است فرض اعدا در صورت عدا و جوار و لاد
 برای موارث و فرض آدن در صورت وجود اولاد برای او - فرض اعلایه زوج

مله صحیحاً عن محمد بن القاسم بن فضیل بن یسار عن ابی الحسن ^{الرضا} عن رجل مان و ترك امرأه
 فرایض لیس له فرایض غیرها قال لا بدفع المال كله اليها.

فَرَمُ بَرَاثِ لِسَبَبِ وَجْهِكَ

نصف انت بمقتضای ایه مبارکه (وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُنَّ وَلَدٌ) و فرض ادنایه زوج ربع است بمقتضای ایه شریفه (فَاِنْ كَانَ لَكُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ) و فرض اعلائی زوج ربع است بمقتضای ایه کریمه (وَلَكُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ) و فرض ادنایه زوج ثمن است بمقتضای ایه شریفه (فَاِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَكُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ) [سُورَةُ النِّسَاءِ آيَات ۱۴ و ۱۵] -

و چنانچه کسی زنهای متعددی داشته باشد در ربع یا ثمن مشرک و نحو مناوی سهم میبرد بالتخص و الاجماع .

مسئله در ثوارث بین زوجین شرط است دوام عقد در عقد انقطاع ثوارثی نیست مگر در صورتیکه شرط ثوارث شود بنا بر مخارجه از قبل شهیدین و محقق بواسطه عموم شرط دلیل شرط (المؤمنون عند شروطهم) و اخبار خاصه معین خلاف الجمع اخر بواسطه تصور مخالفت این شرط باست و تعارض بین اخبار و ترجیح روایات ذالیه علی عدم تأثیر الاشرط .

ع صحیح محمد بن مسلم (اِنْ اَشْرَطَا الْمِيرَاثَ فَهُمَا عَلَى شَرْطِهِمَا) .
حسنه بن نظی از حضرت رضاء (اِنْ اَشْرَطَا الْمِيرَاثَ كَانَ وَاِنْ لَمْ يَشْرُطَا لَمْ يَكُنْ) .
م صحیح سعید بن اسرار عن ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل يزوج المرأة مُعْتَةً وَلَمْ يَشْرُطِ الْمِيرَاثَ قَالَتْ لَيْسَ بَيْنَهُمَا اَشْرَاطٌ اَوْ لَمْ يَشْرُطَا وَغَيْرُ .

در میراث زوجیت میراث مطلقه رجعه

مسئله در توارث بین زوجین دخول شرط نیست مگر در مرضیه
که در حال مرض زنی را بعد خود در آورد و دخول نکرده بمان مرض فوت
نماید که توارثی بین آنها نیست بنا بر مشهور بلکه اجماع بواسطه اخبار معین
و چنانچه در اثناء مرض بعلین غیر از آن مرض فوت نماید پاکشته شود و خلاف آن
بین اصحاب بعضی از اعلام در این صورت هم قائل بعدم توارث شده اند بواسطه
کلمه (فی) در روایت که ظاهر در ظرفیت نه سببیت و چنانچه در فرض مر بود
زوج قبل از دخول زوج فوت نماید و مرد هم بعد از زن بمان مرض فوت
کند ارث بردن مرد از زن مورد خلافت و جمعی قائل بآرث بردن زوج
میشوند بواسطه اطلاقات ارث زوجین و قدر متیقن از تخصیص صوت
فوت مرد است قبل از زن و لکن عدّه از محققین قائل بعدم توارث میشوند
بجهت اطلاق مخصص در روایات معین که میفرماید و ان لم یدخل بها فیکاحه
باطل قه - و چنانچه اگر مرضیه را از ویج نماید و قبل از دخول احد الزوجین
فوت نماید نیز مقتضای اطلاق ادله میراث زوجین ثبوت توارث بین آنها
مسئله مطلقه رجعه در حکم زوج است مادام که در عدّه است
چنانچه فوت نماید یا زوج بمیرد بین آنها توارث ثابت باتفاق اصحاب

مله صحیح محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام عن الرجل ینزوج المریة ثم یهون قبل ان یدخل
بها فقال له لها المیراث وعلیها العدّه اه مؤثقه عبد بن بکر عن الصم عن رجل
تزوج امریة ولم یدخل بها فقال له ان هلك او هلك او طلقها فلها النصف وعلیها
العدّه کامله ولها المیراث - ومؤثقه عبد الرحمن عن عیبه و هی ترثه ویرثها

در مهر از جبر و مطلقه مرض موت و اعیانیکه منقول میراث از جبر میباشد

مسئله اگر مرض زوج خود را طلاق گوید و لو باین تأیید اگر بحالت کسالت باقی بماند و زن شوهر نکند و زوج بجهان مرض در اثناء سال بمیرد زن از ان مرد میراث میبرد - مگر در صورتیکه طلاق بتقاضای زوج قبل از ان انجام شده باشد که در اینصورت اگر طلاق باشد جمیع قائل بوزاقت زن نیستند بجهت ظهور باینصاف اخبار بصورت اتهام خرد بقصد اضرار و عدم تمایل زن بطلاق .

مسئله زوجة دائمة از جمیع منقولات اعم از نقود و ائمان البیت و ماشین الات و کشتی و سرمایه تجارت و اضرار کتب جو ائمان با ارزش از قبیل گاو و گوسفند و مرغ و غیرها عینا $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ میراث میبرد - و از غیر منقول آنچه که غیر زمین باشد مثل ساختمان خانه و دکا کپن و حمام و کارخانه و ماشین و گاراژ و نحوها - و همچنین اشجار و زراعت موجود حال مؤزوج $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ نیز برای او است - لکن سائر ورثه میتوانند از قیمت انها سهم او را بپردازند و مطابق روایات معتبره واجماع از زمین خانه میراث نمیبرد -

و نسبت بزمین خرد و عی و زمین باغ احتیاط در صلح است زیرا مورد اختلاف - چنانچه اگر زن اولاد از شوهر متوفی داشته باشد بصلح سائر ورثه است با اول نسبت بکلیه مائرک و نسبت بمیراث جان و حیوانات و امثال اینها که موقع موت زوج بدست امد باشد بعبید نیست که برای زوج و سهم الارث از عین انها باشد مثل منقولات .

مسئله چنانچه ورثه نخواهند سهم الارث زوج و نسبت باعیان

در زیر اینها بر تحقیق متفق حق زوج و مالیت اعیان نیست بر عین طاری بنا و تجارت

در میراث بزوجه و میراث مطلقه رجعه

مسئله در توارث بین زوجین دخول شرط نیست مگر در مرضی
 که در حال مرض زنی را بعد خود در آورد و دخول نکرده همان مرض فوت
 نماید که توارثی بین آنها نیست بنا بر مشهور باینکه اجماع بواسطه اخبار معین
 و چنانچه در انشاء مرض بعین غیر از آن مرض فوت نماید یا کشته شود و خلاف آن
 بین اصحاب بعضی از اعلام در این صورت هم قائل بعدم توارث شده اند بواسطه
 کلمه (فی) در روایت که ظاهر در ظرفیت نه سبب و چنانچه در فرض نبود
 زوج قبل از دخول زوج فوت نماید و مرد هم بعد از زن همان مرض فوت
 کند ارث بردن مرد از زن مورد خلافت و جمعی قائل بآرث بردن زوج
 میباشد بواسطه اطلاقات ارث زوجین و قدر متیقن از تخصیص صوت
 فوت مرد است قبل از زن و لکن عدّه از محققین قائل بعدم توارث میباشد
 بجهت اطلاق تخصیص در روایات معین که میفرماید و ان لم یدخل بها فیکاحه
 باطل فم - و چنانچه اگر مرضی را از زوج نماید و قبل از دخول احد الزوجین
 فوت نماید نیز مقتضای اطلاق ادله میراث زوجین ثبوت توارث بین آنها
 مسئله مطلقه رجعه در حکم زوج است ما دام که در عدّه است
 چنانچه فوت نماید یا زوج بمیرد بین آنها توارث ثابت باتفاق اصحاب

مله صحیح محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام عن الرجل ینزوج المریة ثم یموت قبل ان یدخل
 بها فقال لها المیراث وعلیها العدّه اه مؤثقه عبد بن بکر عن الصم عن رجل
 تزوج امریة ولم یدخل بها فقال ان هلك او ملک او طلقها فلها النصف وعلیها
 العدّه کامله ولها المیراث - ومؤثقه عبد الرحمن عن عیبه و هی ترثه ویرثها

در مهر از جبر و مطلقه مرض موت و اعیانیکه منحل و مهر از جبر میباید

مسئله اگر مرض زوج خود را طلاق گوید و لو باین تا یک سال اگر بحال کسالت باقی بماند و زن شوهر نکند و زوج بهمان مرض در اثناء سال بمهر زن از ان مهرات میبرد - مگر در صورتیکه طلاق بتقاضای زوج قبل از ان انجام شده باشد که در اینصورت اگر طلاق باشد جمیع قائل بوداشت زن نیستند بجهت ظهور با انصراف اخبار بصورت اتهام مرد بقصد اضرار و عدم تمایل زن بطلاق.

مسئله زوج دایم از جمیع منقولات اعم از نقود و ائمان البیت و ماشین الات و کشتی و سرمایه تجارت و اضرار کسب حیوانات با ارزش از قبیل گاو و گوسفند و مرغ و غیرها عینا $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ میراث میبرد - و از غیر منقول آنچه که غیر زمین باشد مثل ساختمان خانه و دکا کپن و حمام و کارخانه و ماشین و گاراژ و نحوها - و همچنین اشجار و زراعت موجود حال مؤزوج $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{8}$ نیز برای او است - لکن سائر ورثه میتوانند از قیمت انها سهم او را بپردازند و مطابق روایات معتبره واجماع از زمین خانه میراث نمیبرد -

و نسبت بزمین خرد و عری و زمین باغ احطاط در صلح است زیرا مورد اختلاف - چنانچه اگر زن اولاد از شوهر متوفی داشته باشد بصلح سائر ورثه است با اول نسبت بکلیه مائرک و نسبت بمیراث جان و حیوانات و امثال آنها که موقع موت زوج بدست امد باشد بعبود نیست که برای زوج و سهم الارث از عین انها باشد مثل منقولات.

مسئله چنانچه ورثه نخواهند سهم الارث زوج را نسبت باعیان

در زیر اینها تحقیق حق زوج و مالیت اعیانست بر عین خط رجعی بنا و شجره

دَر مِيراثِ بَسَبِّ لَاءِ عِيَتُو

غیر منقول (از قبیل اشجار و ساختمان) از قیمت آن بپردازند بهترین وجهی که
نصویر شده است در تقویم اینست که قیمت آنها با فرض اینکه بدن حق الارض
دکرا به زمین، برای همیشه در محل باقی باشد تعیین و $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{4}$ از آن
مبلغ منظور و باور داده شود و ملاک در تقویم قیمت بوم الاداء میباشد.

مسئله چنانچه در اداء سهم الارث زوج نسبت بساختن و اشجار
از ناحیه سائر وراثت مناصحه و تأخیر شود بابت اجتناب المثل و ثنائان حاصله
من چنین الموث الی زمان الاداء اولیٰ نضال است زیرا مسئله مورد خلافست.
فصل دوم - در سبب و لاء - و آن بر سه نوع است -
اول - ولاء عنق که یکی از موجبات ارث است - و مراد از ولاء عنق جهت
وراثت ازادکننده است از ازاد شده اش - و برای این وراثت در شرع اسلام
چند شرط است -

۱ - اینکه ازادکننده متبرع در عنق و ازاد بماند بنده باشد یعنی شخص
رضای خداوند متعال و اجر و ثوابی که در اسلام برای ازاد نمودن بنده است
و در راه خوشنودی پروردگار او را ازاد کرده باشد پس اگر برای انجام وظیفه
شرعی و تکلیفی که مقرر است او را ازاد نموده باشد میراثی برای او نخواهد بود
(مثل اینکه برای وفاء بندریا اداء کفّان او را ازاد کند.)

وله الولاء بفتح الواو والمد اصله الفرق الذنوب والمراد هنا قرابته الشخصی الی آخره و وجه وجوب
الارث بغیر نسب و لا زوجة و اقسامه ثلاثة العنق و ضمان الجبرین و الامانة و وجه ان الولاء لجهة کلمة
النسب منه

در شرایط وکلاء عیق و میراث بسبب لای ضمان جرین

۲ - اینکه موقع ازاد نمودن آن بنده تبریه از ضمان جرین او نموده باشد
(تفسیر ضمان جرین در ولای ضمان جرین مذکور است)

۳ - اینکه برای ازاد شده وارثی از منسوبین و ارحام نباشد اما
وجود وارث سبیه مثل زن یا شوهر مانع از ارث بولاء نمیشود و پس از
سهم الارث هر يك از آنها $\frac{1}{2}$ ، $\frac{1}{2}$ بقیه مال برای ازاد کننده خواهد بود
مسئله در عبد مكاتب چنانچه وارث سبیه نداشته باشد اگر در
ضمن عقد كاتبت شرط میراث شود برای مولایش میباشد و الا منتقل
بامام خواهد شد که در مصالح مسلمین صرف فرماید.

مسئله چنانچه ازاد کننده کافر باشد ممنوع از میراث میباشد
مگر اینکه اسلام اختیار نماید - و چنانچه مولای معنوق فوت شده باشد یا
بحال کفری بماند اگر برای او وارث مسلمان باشد بر نیلیه که مقرر است
اموال ازاد شده بوارث منتقل میشود و الا منتقل بامام خواهد شد.
و روم از اقسام ولای و لای ضمان جرین است که در صون نبودن

ارحام و منسوبین و نبودن ولای عقیق این ولای از موجبات ارث میباشد -
چنانچه در اول کتاب شان شد قبل از ظهور اسلام اهل جاهلیت بر طبق معاهدات
در نصرت و هجرت و دفاع از یکدیگر فائز بوارث بودند و چه بسا ارحام نزدیکان
و مخصوصاً اطفال و زنان را از ارث محروم میکردند - اسلام منذ رجاء این نحو
توارث را بموجب ایات (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ
لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ

تفسیر ضامن جریم و بینا و لاء امامت

لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ وَأَيُّانَ دِيكَرِ
از میان برداشت و منحصر در مورد دیکر از منسوبین کہے نباشد بشرط خاص
این معاہدہ و پیمانہ بر ذلت در توارث مؤثر فرار داد۔

و مراد از ضامن جریم آنکہے میباشد کہ بموجب پیمانہ و فرار داد لفظ
انشاء تعہد نماید برای فرد دیکر ہے از مسلمین کہ او را نصرت و یاری نماید
از او در موقع مخاطرات دفاع کند و چنانچہ خطائے کہ موجب دہر باشد از او
صادر بشود دہر او را بہر دازد و میراثش برای او باشد و انطرف قبول نماید
و در صورتیکہ شرائط در انطرف ہم تمام باشد او نیز میتواند ہمین معاہدہ
و پیمانہ انشاء نماید و اولیٰ قبول کند۔ و چنانچہ در ولای عتق ذکر شد سبب
زوجت مانع از این توارث نیست زوج باز و جہ سہم اعلائیہ میراثرا کہ نصف
در بان زوج و ربع در بان زوجہ باشد میرند و بقیہ مال بضامن جریمہ
منقل میشود و این حق وراثت برای شخص ضامن است۔ و در صورتیکہ ضامن
قبل از مضمون لہ فوت کند این حق منقل بوارث او نخواہد شد بلکہ نوبت
بولاہ امامت میرسد۔ و برای کیفیت این معاہدہ و خصوصیاتش تفصیل
میشاید کہ بواسطہ عدم ابتلاء در این اوقات و بناء بر احضار در این سالہ
از ذکرش خود داری شد۔

سوم۔ از امام ولای و لاء امامت است کہ آخرین مرتبہ توارث است
یعنی در مورد دیکر برای موقوف از منسوبین و ارحام کہے نباشد و از مراتب ولای
مولاہ عتق و ضامن جریم ہم نباشد نوبت وراثت بولاہ امامت میرسد۔

فَرْوُوعُ وَلاَءِ إِمَامَتٍ

در این مرحله چنانچه امام علیه افضل السلام ظاهر باشد و یا مجتهد جامع شرائع
در زمان غیبت امام و اولی بنصره در مال هیچ شخصی هستند که در مصالح
عامه مسلمین یا خصوص فقراء مصرف نمایند - پس در حقیقت در این مرتبه
وارث محتاجین از مسلمانان میباشد امام یا مجتهد و لایزال مصرف و در
مواقع لازم بمصارف مقبره و مهمات امور مسلمین میباشد .

مسئله در این قسم از ولاء نیز چنانچه منوطی مرد باشد و برای زوج
دائم باشد زوج سهم اعلائی میراث خود را میبرد بقیه مانده باید بامام
یا مجتهد برسد - اما در صورتیکه منوطی زن و برای او شوهر باشد احوال
مختلف است - مشهور اینست که با وجود شوهر نوبت بولاء امامت نمیرسد زوج
نصف مال را فرضاً و نصف دیگر را رداً بآثار میبرد .

مسئله در این مرتبه از وراثت اگر شخصی تمام مال را وصیت نماید
برای فقراء مسلمین در نفوذ هیچ وصیته خلاف است بعضی قائل بنفوذ این
وصیت شدن اند زیرا بر فرض عدم وصیت مال باید باین مصرف برسد
و ادعای نموده اند که از بعضی روایانهم مستفاد است و جمعی قائلند بعد نفوذ
نسبت بمآزاد از ثلث مناسک و اگر شخص وصیت بتمام مال نماید برای مطلق
مصارف بریه مورد اشکال بیشتر میباشد و چنانچه وصیت نماید برای غیر
فقراء اشکال و افوائی عدم نفوذ نسبت بمآزاد از ثلث است

(خاتمه)

در میراث غریبه و مهدوم علیهم و خشنه و غیرهم -

در میراث غریبه و مصلحت علیهم

چنانچه چند نفر که بین آنها بر حسب حکم شرع توارث باشد بسبب
غرف یا هدم بمیرند اگر مقدم و متأخر معین باشد شبه نیست که مقدم در
موت مورث و متأخر وارث خواهد بود و اگر علم بقارن موت آنها حاصل
باشد توارثی در بین نخواهد بود زیرا میراث بین حی و میت است و در فرض
تقارن زمان موت و وارثین نازمانیکه هر دو زنده بوده اند هر کس نبوده تا توارثی
در بین باشد و زمانیکه مرکب و ذاده وارث زنده و در بین نبوده تا میراث
ببرد و مال هر یک از آنها علی ما فرض الله بوزن ایشان میرسد -

و اگر مقدم و متأخر مشبه شود (بحکم نصوص خاصه) هر یک از دیگر
میراث میرسد و لو بامشارکت دیگر چه از اجزاء (چنانچه هم طبقه در بین باشد)
و نصیب هر یک از آنها را بوارثش میدهند - و اگر اینوارث در ردیف یک
از آن متوارثین باشد سهم الارث خود سهم ضمیمه خواهد شد - مثل اینکه
پدر یا مادر و فرزند غرق شوند و برای آنها فرزندان دیگر زنده باشد و لکن
این توارث نسبت بمال اصلی هر یک از آنها خواهد بود نه نسبت بمالیه که
بارت از دیگر میرسد (للتص) - و چنانچه وارثی برای آنها نباشد از طبقه

نکته ذیل مرسله حران از امیرالمؤمنین علیه السلام (ولا یورث هؤلاء و ثامن هؤلاء شیا، بلکه
مقتضای حکم عقل و اعتبار نیز چنین است زیرا توارث از مالیکه بمیراث حاصل گردیده از
طرفین موجب تسلسل خواهد بود -

نکته که سلسله زمال فرزندان (مثلاً) بر پدر یا مادر میرسد و فرزندان متوفی هم بحکم (بوصیکم الله
الایه) پسریا شد یا دختر سهم الارث اولاد را از اموال آن پدر یا مادر میرسد و آن سهمیکه از
نقلت الی ص قالیه

در میراث غریبه و مهمل و مرعلیه

ارث کلّیه اموال بامام و بنائابامام می‌رسد و بشرحیکه در ولای امامت
 بنائند بمصرف خواهد رسید - این نحو توارث قدر مسلمش در صورتی
 است که برای هیچک از آنها وارث حایجی بگریه نباشد مثل زوجین که
 فرض علی و ادنی دارند با ابوی و اولاد که بر هر بقدر توارث بین آنها ثابت است
 - اما اگر مثل اخوی باشند که در صورت وجود اولاد با احدی ابوی و
 وراثت بین آنها نخواهد بود اگر یکی از آنها مادر (مثل موردیکه از پدر ناماد
 جدا باشند) باید و با اولاد داشته باشد و دیگری نداشته باشد - گرچه در
 صورتیکه موت آنکه وارثی غیر از برادر ندارد قبل از دیگری باشد مالش
 بان برادر می‌رسد اما چنانچه یکی از دوسان محرم مقدم بمشاخر مشبه شود این
 حکم توارث خاص چون از طرف کسیکه وارث حایج برادر دارد منصوص نیست
 از طرف دیگر هم جاری نمیشود زیرا غیر از مورد نصوص خاصه است حضرت
 امیر در فرسله منقوله از حمران میفرماید (هرث هؤلاء من هؤلاء و هؤلاء
 من هؤلاء) که ظاهر در توارث طرفین است - و ادعای اجماع هم بر این مطلب
 شده است -

و لکن از فرائض النصیریه قول بوزارت در این فرض برای طرفیکه حایج
 ندارد بجمع نسبت داده شده است چنانچه اگر یک طرف مال نداشته باشد که بالخصوص
 منصوص است که میراث واجد المال منتقل میشود بفاقد المال و از او بورش^{نکته واجب} می‌شود
 من قص سابقه
 فرزندان و بن پد ناماد رسید به فرزندان آن منتقل میشود بضمیمه سهم الارث
 خودش و آن سهمی که از پدر ناماد و فرزندان و رسید باولاد و فرزندان واحدی ابوی و بنی اگر نباشد منتقل
 میشود منه

در میراث کسانی که بسواً فی غیر عرف و هداً تلف شوند

و مؤید این مطلب این قول روایت دیگر است از حضرت صادق (ع) که میفرماید: پورث بعضهم من بعض، زیرا این تعبیر ملایم با ثوارث طرفین نیست بلکه با فرض ارث از یکطرف هم میسازد - چرا اینکه عدم میراث طرف دیگر بواسطه عدم وجود مال یا بواسطه حاجب باشد -

و بنا بر مشهور در فرض مزبور چون ادله خاصه شامل نمیشد میراث برادر پیکه اولاد دارد یا ولدش میرسد و میراث برادر پیکه فرزندان دارد اگر برادر و خواهر دیگر در بین باشد یا نه یا منتقل میشود - و در غیر اینصورت برادر زاده ها و خواهر زاده ها میرسد چونکه اولاد در تمام طبقات قائم مقام ابناء و امهات میباشد .

مسئله چنانچه بواسطه سوانح دیگری از قبیل حرق یا تضادف حراکت سبازان یا سقوط طیاران یا سقوط موت و امثال اینها منقذ بمناظر مشبه شود در اجزاء این حکم از باب تنفیح مناط اشکالت زیرا بعضی ادعای اجماع بر عدم تسری و عدم تنفیح مناط فرموده اند - و لکن الغالبه المظنه هو اتحاد الحكم في ذلك كله - زیرا این روایات ظهور در مثالیت دارد و یا مورد ابتداء که موجب سؤال گردیده عرف و هدم بوده -

و مؤید این مطلب فرمایش حضرت صادق (ع) است در صحیح ابن حجاج

اشاره علی المثل السابق (در صحیح ابن حجاج از حضرت صادق (ع) (كان المال لورثة الله ليس له شيء ولم يكن لورثة الله له المال شيء) و لکن در حقیقت این روایت اشکالت و در روایت دیگر نیز اینضمون نقل شده است اما در هر دو زاویه از ابا حنیفه نقل میکند و امام هم ناسید میفرماید و حجت این نوع روایات متوقف بر عدم مظنه نفی است (راجع و تدبر) مه دام ظلّه

در جمل تاریخ فوت میواتین و میراث خشی

(فموتون فلم یعلم ایهم مات قبل صاحبه) - و هم چنین فرمایند حضرت باقر (ع)
در صحیح محمد بن فیس (فلا بدریه ایهم مات قبل) که ظاهر این دو تعبیر اینست که
مناط حکم جمل بنقدم و ناخر و اشنباه است -

و علی فرض عدم جریان این حکم در غیر مورد هدم و غرق چنانچه نسبت
بمشهور داده اند حسب القاعده در این فرض رجوع بقرعه منعین است لانه
لکل آخر مشبه - هَذَا إِنَّمَا إِذَا جُمِلَ تَارِيخُهُمَا -

اما چنانچه تاریخ فوت یکی معلوم و دیگری مجهول باشد بنا بر
جریان استصحاب حق مجهول التاریخ نازمان وفات معلوم التاریخ میتوان
گفت آنکه تاریخ فوتش مجهول میباشد و ارث خواهد بود و ما ترك هر دو بوثر
او خواهد رسید - زیرا فوت مورث در زمان معین معلوم است و محرز
بالوحدان و حق و ارث هم نا از زمان ثابت بیکه استصحاب حقه و صحیح است
گفته شو مات زید فی زمن حق عمر و همیشه مقدار در باب وراثت کافی است
و حاجت باثبات موت عمر و بعد از موزید نمیشد که حکم عطفی است تا اشکال
مُشْتَبِهٌ لِبُشُودٍ فَلَا تُغْفَلُ

(در میراث خشی)

چنانچه برای کسی الزم مردان و زنان هر دو باشد پس اگر بعد امانت و امارت
از قبیل اقرار کردن از یکی از دو حجر ارون دیگری بآبر و بیدن موی صورت یا
به حیض و عادت زنان مرد بودن یا زن بودنش مسلم شد اشکال در میراثش
نخواهد بود - و چنانچه بهیچ وجه مرد بودن یا زن بودنش مسلم نشد امور پیرا

مـ مثل شماره اضلاع و سبق در بول یا قطع ان مشه

در میراث خشتی کسبیکه فرجه برای او نباشد و توئمان

برای تشخیص رجولیت و انوثیت ذکر نموده اند و مسئله مورد خلاف است و بعضی تمسک بادل فرجه نموده اند و بعضی قائل به نصف انصبیبین گردیده یعنی در صورت وجود میراث برادر و ربه او باید ثانیاً او را مرد فرض نمود و میراث مرد آن برای او تعیین کرد و ثانیاً او را زن فرض کرد و بمقتدا میراث زنان برایش سهم تعیین نمود ششم نصفی از نصیب مردان و نصفی از نصیب زنان باو داد - و چون مسئله مورد اختلاف و هیچیک از وجوه مزبور اطمینان حاصل نیست اولی و احوط نصاب است .

مسئله کسبیکه برای او فرجه نباشد پس چنانچه در ربه او کسب نباشد تمام مائرک از آن او است بمقتضای رجبت و اینر اولو الارحام و اگر باشد در تعیین ذکور و انوث او مرجع فرجه است و العلم عند الله .

مسئله کسبیکه از کربیا لاد و از کربیا نین یکے باشد ملاک در تعدد و وحدت شر اصحاب اصحاب اینطور بیان فرموده اند که چنانچه موقع خواب بودن هر دو اگر یکدیگر بیدار کنی دیگر بیدار شود یکے خواهند بود و یک سهم الارث (در صورت وجود همتربه) خواهد برد و لاد و نفر میباشد و سهم برای او خواهد بود .

سلبه صاحب جواهر قدس نقل میفرماید کسب ادغله مشاهد همه شخصه را نموده که ثقبه میان دو پایی او بوده بول و غائط هر دو از آن خجج خارج میشد مثل پرندگان .

سلبه که نیز بنا بر نقل صاحب جواهر قدس کسب ادغله او و ب همت چو شخصه از حد و فارس نموده .

(نِسْبَةُ)

در مسائل مربوط به توارث ولد شهر و ولد الزنا و ولد مملعه و
مفقود الاثر که اطلاع از جهات و ثمن او نباشد و میراث حمل بلا و ائمه رساله ص
و به بحث موانع ارث مراجعه شود .

خاتمه بطوریکه مفصلاً در اوائل کتاب بیان شد سهام فرضیه بر حسب
ایات مبارکه و روایات معتبره شش است (نصف و ثلث و ثلثان و ربع و سدس
و ثمن) و خارج آنها از عدد صحیح پنج است زیرا خرج ثلث و ثلثان یکی است که
عدد (۳) باشد فعلاً عدد (۲) خرج نصف است و عدد (۳) خرج ثلث و
ثلثان است و عدد (۴) خرج ربع است و عدد (۶) خرج سدس است و عدد (۸)
خرج ثمن

حال چنانچه در بین وراثت يك فرضیه باشد هیچ اشکال منصوص نیست چه
اینکه آن فرضیه سهم معین خود را دریافت نماید و بقیه مال بسائر ورثه علی النہج
المقرر تقسیم خواهد شد و اگر غیر از آن فرضیه وارث نباشد (در غیر زوج) بقیه
مال باورده میشود و در زوج بنابر مشهور مورد و الا اقامت است
مثلاً در طبقه ثالثه که فرضیه برای آنها تعیین نشده اگر با اعمام و احوال احد
الزوجین باشد سهم اعلائی زوجیت که نصف یا ربع است میرد و مابقی از ترکه
بن اعمام و احوال علی النہج المقرر تقسیم خواهد شد

و همچنین اگر دو فرضیه متساوی النسبه وارث باشند مثل زوج و یکخواهر
ابوینی یا آیه که هر يك استحقاق نصف الارزاد را بخیا جی بمجا سبه نیست و لكن

چنانچه فرض بر آن مختلف از جهت سهام موجود باشند برای تسهیل در امر تقسیم طریق
و تفسیف در مجلس محرر و مقرر است که حاصلش اینست هر دو عدد از خارج فروض
یا مثلا خطین هستند یعنی اگر یکی از اندوز را که کوچکتر است از دیگری دو مرتبه یا
بیشتر کم کنیم چیزی بماند مثل خرج نصف که عدد (۲) میباشد یا خرج ربع که
عدد (۴) میباشد و خرج سدس که عدد (۶) میباشد و خرج ثمن که عدد (۸) میباشد
که در اول دو مرتبه و در دو مرتبه و در دو مرتبه و در دو مرتبه و در دو مرتبه و در دو مرتبه
از عدد بزرگتر چیزی بماند و یا متوافقین یعنی اگر چه این فرضیه بین آنها متضو نباشد
لکن عدد ثالثی موجب اینجهت باشد مثل عدد (۴) که خرج ربع است یا عدد (۶) که
خرج سدس است که اگر چهار را که کوچکتر است از شش بکمرتبه کم کنیم (۲) بماند
بماند و دو قابل مفروق منر شدن برای چهار نیست و لکن عدد (۲) چنانچه از عدد
(۴) دو مرتبه و از عدد (۶) سه مرتبه کم شود چیزی بماند پس عدد (۲)
وفق خرج این ربع و سدس است و اندوز این مناسبست متوافقین نامند -
و یا متبا اینین یعنی نه بین خود آنها فرضیه متصور است و نه بملا خط عدد
ثالثی (مگر عدد يك) مثل عدد (۳) که خرج ثلث و ثلثانست یا عدد (۸) که
خرج ثمن است -

مطابق قواعد مفرقه حساب رقم اول باید فرضیه را مطابق عدد اکثر
تقسیم نمود یعنی مثلا در اجتماع نصف و ربع بچهار قسمت نمود و در اجتماع نصف
و سدس به شش تقسیم کرد و در اجتماع نصف و ثمن به هشت قسمت کرد و هنگامی
که زیر اهو آن عدد بیشتر و اجد خرج عدد کمتر میباشد و بدون کسر با عدد صحیح

قابل قیمت بوژات فرضی است .

و در قسم دوم باید نصف یک از دو خرج را در دیگر ضرب کرد و حاصل ضرب با عدد صحیح تطبیق بر فرض می‌کند مثلاً اگر ربع مثل زوج در فرض وجود اولاد برای زوج باشد سب که ابون است با وجود اولاد برای موثر اجتماع پیدا نمایند یا نصف چهار در شش ضرب میشود یا نصف شش در چهار و حاصل ضرب در هر دو صورت عدد (۱۲) می‌باشد که از آن ربع صحیح است که (۳) باشد و عدد صحیح که (۲) باشد و $\frac{۲}{۱۲}$ که یک پدر و $\frac{۲}{۱۲}$ بمادر و $\frac{۳}{۱۲}$ بشوهر و بقیه مال $= \frac{۵}{۱۲}$ بین اولاد بنهج مقرر تقسیم خواهد شد -

و چنانچه در فرض وجود اولاد و ابون زوج که ثمن بر است باشد یا نصف شش که خرج سدس است در هشت که خرج ثمن است ضرب میشود یا نصف هشت در شش بر هر نقد بر حاصل ضرب که عدد (۲۴) است هم از آن سدس بعد صحیح است که (۴) باشد و هم ثمن که (۳) باشد -

و چنانچه در فرض مزبور صنف اولاد بنت و احد (یک دختر) که استحقاق نصف دارد یا بنات (دختران) که دو ثلث استحقاق دارند باشند که اجتماع سه فرضی باشد باز همان نحو باید عمل نمود و پس از آن سهم ابون را احد الزوجین که دو فرضین و از آن سهم اعلی و ادنی هستند باقی از ترکه گاهی اضافه بر سهام و فرض میشود مثل صورت اجتماع زوج که ثمن بر است $\frac{۳}{۴}$ و ابون که سدس هستند $\frac{۱}{۴}$ یا بنت و احد که نصف بر است $\frac{۲}{۴}$ و اضافه $\frac{۱}{۴}$ بدختر و احد الابون بر نسبت سه مشان ردّ امیرسد و گاهی کمتر از سهم صنف دختر میشود

نوع

مثل فرض وجود زوج و طبق روایات معتبره چون صنف دختر و فرض نیستند
از سهم آنها کسر میشود و تحقیق این مطلب را مباحث عول و تصدیف مفصلاً بیان شد
و در جداول امثله و صور منصون مشروحاً ذکر گردید و مراجع -

و اما در قسم سوّم که متباینین است مثل خرج ثلث و ثمن که عدد (۳ و ۱)
باشد و مثل خرج ثلث و ربع که عدد (۳ و ۴) میباشد باید یکی از دو عدد را
در دیگر یکی ضرب نمود و حاصل ضرب را بل قسمت بر دوی افروض بعد صحیح است مثلاً
در صورت وجود مادر و زوج یا نبودن او لاد که مادر استحقاق ثلث و زوج
استحقاق ربع دارد مضروب خرجین یعنی $(۳ \times ۴) = (۱۲)$ دارای ربع است
که (۳) باشد و ثلث که چهار باشد و مابقی که $\frac{۵}{۱۲}$ است ردّاً بمادر میرسد باید
صورت اجتماع دختران که دو ثلث استحقاق دارند باز وجه که استحقاق ثمن دارد مضروب
خرجین $(۳ \times ۱) = ۳$ دارای ثلث است که $\frac{۱}{۳}$ باشد و ثمن که $\frac{۳}{۱۲}$ باشد
بقیه که $\frac{۵}{۱۲}$ است بدختران میرسد ردّاً و علی هذا الفیاس .

فَلْيَحْصِلِ الْفَرَاغُ مِنْ تَسْوِئَةِ هَذِهِ الْأَوْرَاقِ فِي الْعِشْرِ الْآخِرِ
مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ ^{۱۳۹۶} عَلَى يَدِ الْفَاعِلِ الْعَبَادِ قُدْرًا
وَ أَكْثَرِهِمْ جُزْأً الرَّاجِحِ رَبِّهِ الْعَفْوُ الْكَرِيمُ مُحَمَّدٌ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدٍ حَسَنِ الْأَشْجَبِ ابْنِ غَفَرٍ اللَّهُ لَهُمُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْإِسْمَاعِيلِ بْنِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱۵	سہامیکہ در فرار از مجید مذکور است		بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
۱۷	در عول و تعصیب	۲	افتتاح کتاب شریف
۲۰	اسند لال قائلین بعول	۳	کیفیت توارث در عصر جاهلیت
۲۱	اشکالات منکرین عول	۳	صدر اسلام
۲۶	وجه عقلم بر بطلان عول	۴	موجبات تغییر احکام میراث در
۲۷	اسند لال قائلین بر تعصیب	۴	صدر اسلام
۲۸	اسند لال قائلین بر تعصیب	۵	موجبات ارث از نسب و سبب و
	اشکال بران	۵	شرائط ان
۲۹	اشکالات بر تعصیب و اصطلاح	۶	شرط توارث بر نسب
	منع و حجب	۷	در اقسام میراث بر سبب
۳۰	در مانع و حاجب مراد از اسلام	۸	مراتب میراث بر نسب
	و کفر	۹	مراتب میراث بر نسب قیام اولاد
۳۱	در کفر انتحالی و استنزاجی		مقام ابویین
	فرق بین کفر صریح و استنزاجی		تقدم اولاد اعمام و احوال میت
۳۲	در رفتار امیر المؤمنین با غلام	۱۰	بر اعمام و احوال ابوینش
۳۳	در مانعیت کفر از ارث	۱۱	و جہ تقدم اولاد اعمام و احوال
	در توارث بین کفار در صورت	۱۱	مورث بر اعمام و احوال ابوینش
	عدم وارث مسلم	۱۲	و جہ تقسیم هر طبقه بدو صنف
۳۵	در حکم کفر و اسلام تبعی	۱۳	چگونگی توارث در شرع اسلام

۳۷	در حکم اولاد صغار کفار و وراثت	۴۶	اسلام و ارث کافر در اثناء تقسیم
»	انها	»	ترکه
۳۸	در حکم اولاد صغار کفار قبول	۴۷	تقسیم ترکه مرثیه القیمه و فرض
»	اسلام انها	»	انحصار و ارث مسلم بفر
»	در وراثت و عدم وراثت اولاد	۴۸	در عرض انحصار و ارث مسلم
۳۹	صغار کفار	»	بفر قبل از اسلام و ارث کافر
۴۰	در حاجیه و عدم حاجیه	۴۹	در توارث بین جمیع فرق مسلمین
۴۰	کفر تبیی اطفال	»	و ملیل کفار و مانعیت قتل
۴۱	در وراثت اولاد صغار کفار با	۵۰	شرائط مانعیت قتل از ارث
»	اعتراف با اصول اسلام پس از	۵۲	در قتل مجنون با صبیّه مورث خورا
»	بلوغ	۵۳	در قیام اولاد قائل مقام او در
۴۲	در میراث مجنون و اسلام و ارث	»	وراثت و حکم دپه
»	کافر قبل از تقسیم ترکه		
۴۳	در اسلام و ارث قبل از تقسیم	۵۵	در مانعیت رقیبت از توارث
»	و تقاضای اسلام و تقسیم	۵۶	فروع مانعیت رقیبت از ارث
۴۴	شک در قبلیت و بعدیت	۶۰	در مانعیت لعان از توارث بین
»	اسلام و ارث	»	پدر و فرزندان
۴۵	شک در تقدم و تاخر اسلام	۶۱	در مانعیت لعان و حمل
»	وارث و اسلام در اثناء تقسیم	۶۲	در مانعیت حمل و حاجیه اش

۸۳	- مَطْلُوْنِیَّتْ	۶۳	دَرْمِیْرَاثِ حَمَلْ
۸۴	دَر بَرَاثِ اَزْمِیْرَاثِ وَ جَرِیْنِ دَر	۶۷	دَر مَانَعِیَّتِ غِیْبَتِ طَوْلَانِی
»	مَحْضَرِ سُلْطَانِ عَادِلْ	۶۹	دَر مَانَعِیَّتِ دَیْنِ مُسْنُوعِیَّتِ کِه
۸۶	دَرْمِیْرَاثِ پِدَر و مَادَر	۷۰	وُجُوْ مُنْصُوْنِ دَر دِیْنِ مُسْنُوعِیَّتِ
	دَرْمِیْرَاثِ اَبُو یَنْ بَر فَرَضِ نَبُوْدَنْ	»	تَرْکِه
۸۷	اَوْلَاد و اِخْوَم	۷۱	دَر حَاجِبِ اَفْسَاشِ
۸۸	دَرْمِیْرَاثِ لِسْرَانِ	۷۳	دَر فِیْضِ دَوْمِ حَجَبِ
۸۹	دَر حَبُوْ	۷۴	دَر شَرَاْطِ حَجَبِ
۹۰	دَر کِیْفِیَّتِ حَبُوْ	۷۵	دَر شَرَاْطِ حَجَبِ اِخْوَم
۹۱	دَر اَعْيَانِ حَبُوْ	۷۶	دَر اَحْکَامِ وَ شَرَاْطِ حَاجِبِیَّتِ اِخْوَم
۹۲	مَسَائِلِ مَرْبُوْطَهٗ بَاعْیَانِ حَبُوْ	۷۷	دَر شَرَاْطِ حَاجِبِیَّتِ بَرَادَرَانِ مَتَوَقِّفِی
۹۳	دَر شَرَاْطِ مَحْبُوْ	۷۸	دَر اَعْبَارِ تَوَلَّدِ دَر حَاجِبِیَّتِ بَرَادَرَانِ
۹۵	دَر مَوَانِعِ حَبُوْ	۸۰	دَر اَعْبَارِ زِنْدَهٗ بُوْدَنْ دَر حَاجِبِیَّتِ
۹۷	دَر مَانَعِیَّتِ دَیْنِ مُسْتَغْرِیْقِ تَرْکِ اَز حَبُوْ	»	بَرَادَرَانِ
۹۸	دَر مَانَعِیَّتِ وَصِیَّتِ بَاعْیَانِ حَبُوْ	۸۱	دَر شَرَاْطِ حَاجِبِیَّتِ اِخْوَم
۹۹	دَر مَسَائِلِ حَبُوْ	۸۲	دَر ثَبُوْتِ نِسْبَتِ وَ تَوَارِثِ دَر مَوَدِ
۱۰۰	دَرْمِیْرَاثِ دَخْشَر و دَخْشَرَانِ	»	اَعْرَافِ دُوْنِ فَرْهَمِ وَ جَبَارِثِ
۱۰۱	دَر اَجْتِمَاعِ لِسِرِ و دَخْشَرِ پِدَر و مَادَر	۸۴	دَر اَیْنِکِهٗ تَعَارُفِ بَیْنِ اَشْیْنِ اَیَا
۱۰۲	دَر اَجْتِمَاعِ اَبُو یَنْ بَا اَوْلَادِ	۸۳	مَوْثَرِ اَسْتِ دَر خُصُوْصِ مِیْرَاثِ بَا

۱۲۱	در تقدیم اخوی ابوی بر آبی	۱۰۳	اجتماع ابوی بنیاد خسران
۱۲۲	در میراث برادر و خواهر مادر و	۱۰۴	اجتماع احدی ابوی بنیاد اولاد
۱۲۳	اجتماع ابوی بنی بر آبی با اُمّی	۱۰۵	صور اجتماع ابوی بنی با احدی زوجین
۱۲۴	در قیام اولاد اخوی مقام آنها	۱۰۶	صور اجتماع احدی الزوجین
۱۲۵	در میراث اجداد	»	بنیاد اولاد
۱۲۶	در میراث اجداد و اخوی	۱۰۷	صور اجتماع احدی الزوجین
۱۲۷	در میراث اجداد و کلاله	۱۰۸	بنیاد ابوی بنی و اولاد
۱۲۸	در اجتماع اجداد و کلاله	۱۰۹	در مسائل و فروع عول و تعصیب
۱۲۹	در صور اجتماع اجداد و کلاله	۱۱۰	در قیام اولاد و اولاد مقام اولاد
۱۳۰	اجتماع اجداد و اخوی بنی با احدی الزوجین	۱۱۱	در بیان مختار حریم صدوقه
۱۳۱	در میراث اجداد ثمانیه	۱۱۲	در میراث اولاد و اولاد
۱۳۲	در میراث اعمام و اخوال	۱۱۳	جواب مشهور از اسناد لایع
۱۳۳	در میراث اعمام و عمات	۱۱۴	صدوقه
۱۳۴	در میراث اعمام و اخوال	۱۱۵	در کیفیت میراث اولاد و اولاد
۱۳۵	در میراث اخوال	۱۱۶	در میراث اجداد و اخوی
۱۳۶	در اجتماع اعمام و اخوال	۱۱۷	میراث اخوی و وجه تقدیم آن
۱۳۷	در کیفیت تقسیم بین اعمام و اخوال	»	در میراث اجداد
۱۳۸	فروض اجتماع اعمام و اخوال با احد	۱۱۸	فروع میراث برادران
۱۳۹	الزوجین	۱۱۹	فروع میراث اخوی
۱۴۰		۱۲۰	

۱۴۲	درمیزان اولاد اعمام و احوال	۱۵۰	درمیزان بسبب لاء عتق
۱۴۳	در کیفیت تقسیم ترکه بین اولاد	۱۵۱	در شرائط و لاء عتق و میزان
»	اعمام و احوال	»	بسبب لاء و لاء ضمان جریم
۱۴۴	در تقدیم ابن عم ابو نی بر عم آلے	۱۵۲	تفسیر ضمان جریم و بیان و لاء
۱۴۵	در اجتماع دو موجب وراثت	»	امامت
۱۴۶	در میزان باسباب	۱۵۳	در فروع و لاء امامت
۱۴۷	در میزان بسبب زوجیت	۱۵۴	در میزان غرق و مہدم علیہم
۱۴۸	در میزان بزوجیت و میزان	۱۵۶	در میزان کسانی کہ بسوا فی غیر از
»	مطلقہ رجعت	»	غرق و مہدم تلف شوند
۱۴۹	در میزان زوجہ مطلقہ در ض	۱۵۷	در جملہ تارخ فروع متوارثین و میزان خشتہ
»	متوارعہا نیکی متعلق میزان	۱۵۸	در میزان خشتی و کسی کہ فرجی برائے و
»	زوجہ می باشد	»	نباشد و تو مین

برنامه کتابخانه مدرسه چهل ستون

مسجد جامع طهران

الف - تدریس :

دروس مقدماتی (طلاب مدرسه و وابسته بمدرسه) تعلیم قرآن با اسلوب جدید - تجوید - تفسیر قرآن - نهج البلاغه - اخلاق - درس اصول عقائد توسط استاد گرانمایه آقای سبحانی در کلاسهای عمومی

ب - تبلیغ

فرستادن کتاب جهت دانشجویان خارج از کشور و پاسخ پرسشها اعزام طلاب به روستاها در شبهای جمعه با تقاضای اهل محل و تشکیل مجالس در وفات و اعیاد و اهداء کتاب در مقابل مقاله اسلامی

ج - انتشارات :

- ۱ - عربی : الی علماء الاسلام - نورالابرار - الرسول یحدثنا
- ۲ - انگلیسی : نهج البلاغه - آخرین مکتب - اصول دین - کلمات قصار
- ۳ - فارسی : پیغمبر با شما سخن میگوید - علی از دیدگاه وحی - حسن و حسین با قیام و سکوت - پیام فاطمه (ع) سیدالشهداء با شما سخن میگوید - امام صادق (ع) - امامت و ولایت از نظر علی بن موسی الرضا - پیک رمضان - یوحناذمی - خدا و نظام آفرینش خدا و صفات جمال و جلال - بررسی جوانان در باره مسائل اسلامی
- ۷ - جلد - پیامبر اسلام - شوق مهدی - دفاع از حریم تشیع

همه در انتظار اویند - جدول چهارده معصوم - شیعه از دیدگاه پیامبر اسلام

خدا و پیامبران - حسین از دیدگاه وحی

کتب انگلیسی و مترجم جهت کسانی که بخواهند با دین اسلام آشنا

شوند تهیه شده بکتابخانه مراجعه فرمایند

این کتاب بشماره

کتابخانه ملی به ثبت رسیده است